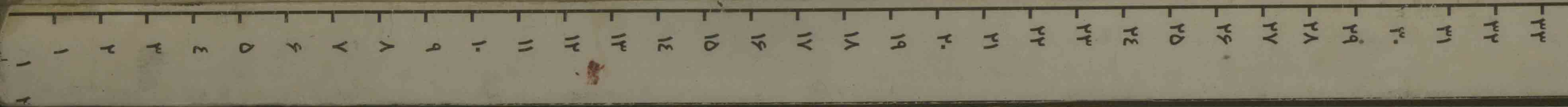


٢٠٢٠٩٥

١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

٢٠٤٠٩٥



مستاد و ان مره و امین

کتاب زینت
فی تاریخ هندوستان
تألیف التواریخ و سلاطین
از باقیات عالمیه
مجلد کتابت شده از
در بنده بی بی زینب طبع در

۲۰۴۹۵



بسم الله الرحمن الرحيم

تاج زیبای سخن حمد مالک الملک است که تاجداران عرصه غیر افراشته اطاعت بردوش میست گذارند و پاسبان
 سزاوارش پادشاهی است که تحت نشانیان وی زمین حلقه انقیادش بکوشش دارند و بیست سر پادشاهان گردن فرارند
 بدینگاه او بر زمین نیاز مقدری که رقی و فقی عالم بیست همت سلاطین داد و گیر سپرده مبرری که نظم و نسق طبقات
 بنی آدم بقضه اقتدار خاقین عدل پرور آورده خدای که بر خلق رحمت گزیده شهنشاهی مصلحت آفریده بهترین
 متقالی که بعد از توحید باری تعالی جل شانه تقرب آن جویند و غایت سید کانیاست و نفیست امام متقیان که آن یکی
 به پیروی بازوی نبوت علم اسلام بر اعلی علیتین برافراخته و آن دیگر بر سر خیمه لایت الهی که تا بپایان سلسله فیض
 نگون ساخته صلوات و تحیات بعد ازین مسدود و برگزیده خدا بران یازده نقباء که هر یکی چون مصطفی سراسر از افعال صحت
 بر آورده و هر فردی چون مرتضی روز انقلاب طهارت بیرون کرده و بنی را و حق و حسد را بولی به همه چون بنی
 همه چون علی اما بعد مؤلف این کتاب میرزا محمد ملک الکتاب چنین مروض برای خاطر فیض نظام سلاطین و الملک
 دانش و شهریاران عرصه فضا و افقش میدارد که چون علم تاج علی است شریف و فنی است لطیف که بواسطه آن
 بصالح معاش و معاد توان رسید و بطلای آن بمغاسد عالم کون و فساد آگاه توان کرد و دید زیرا که صاحبان طبع
 سلیم و ارباب ذهن متقیم به عمارت این فن و مدارست این علم استخراج فواید و دستجات استخراج که عمل آن
 باعث صلاح حال باشد تواند نمود چه بنی آدم در معرفت شایان از طریق عقل متیر و یا از راه حس حاصل می شود
 و محالست که بر آثار و اخبار سلف اخلاف را بجز عقل بلا سماعت آگهی دست دهد و از جمله محسوسات بعضی از
 مشاهد و بعضی از مسموعات و امورات کل عالم متعلق به سماعت است زیرا که ممکن نیست که شخص واحد هر چه وی

بالکلیه مشاهد نماید و بر صفت زبانت واحد خود تجربه آرد پس لامحالہ بقول نقات اعلم و ننو و بساعت باید پرداخت از
 اینجا است که گفته اند سخن شوی اصل سعادت ادبیت و حکیم از سعادت احوال اسلاف حاصل آید ما را علم تاج خوانند
 پس چون سبب استماع بر وجه حسن قیج اطلاعی دست دهد باشد که وجه قیاحت را که در آن نقصان و وبالست دریافته
 شکام روی داد و گذارند و سبب حسن را که عمل بر آن وجه ترقی و کمال یافته اختیار کنند و همین ترک و اخذ موجب سعادت
 سرمدی و باعث دولت است چنانچه صفتها و تعالی در فرقان جمیع حصص و اخبار ما را ساقیه ربان فرموده که برخی از آنها
 سبب اختیار اکثر امور بر گردان گشته و گردوی حکمت الکتاب بعضی وجه آسوده شده تا نظر آن از آن عبرت گیرند و ساقیه
 از این نصیحت پذیرند بنا برین برخی از احوال بر گردان و ادوار مکان و کین یعنی سلاطین ذوی الاقدار تا مکنین هندوستان
 و ریاست اختصار با وجود تراکم اشغال مرقوم نموده و حکمت گسته حکام خامه را در میدان بیان بکولان در آورده و بر چهار
 مقاله و بر بنیت از آن تاج التواریخ و سلاطین را مرقوم کرده و توقع از اولافشان آنکه اگر از نظر خورشید اثر ایشان بگذرد
 بنظر تامل در آن نگریت از احوال گذشته کسان عبرت گیرند و دل برین عجز زاده فریب دنیا نبندند
 مقاله اولی مثل بر شرفصل است فصل اول در بیان عقاید حکمای بنو و در او عالم و خلقت بنی آدم و سلاطین که
 قبل از نبوت آدم در عرصه عالم زندگانی کرده اند فصل دوم در بیان و ذکر فرمانروایانی که بعد از طوفان با استقلال از زمان هجرت
 سلطنت کردند فصل سیم در بیان ظهور اسلام در هند و زوال دولت ربان هند
 مقاله دوم در بیان حب و نسب سلاطین کورکانیه از ابتدا سلطنت امیر تیمور کورکان تا انتها و امارت بهادر شاه در
 هند مثل بر پیچیده فصل
 مقاله سوم در بیان حالات و بیست مقالات شامان صوبه او و از ابتدا و دولت منصوبه سعادت علی خان تا انقضای
 دولت و اجدید و اجد علی شاه مثل بر و از ده فصل
 مقاله چهارم در بیان شرح احوال و نشر اقوال تاجداران ذوی الاحترام که اکنون بر وساده ریاست هند ممکن و تحت
 حکومت دولت قوی شوکت انگلیس مثل است بر پنجاه و چهار فصل

فصل اول از مقاله اول در بیان عقاید حکمای بنو و در او عالم و خلقت بنی آدم

بر تماشایان این بازیچه عبرت و ناظران این تماشاگاه است با مضمی نمائند که مملکت هندوستان بزرگترین و قدیمترین
 ممالک جهانست از جهت شمال با رضی قوت و چین منتهی میشود و از شرق بحیطه شرقی پیوندد و از جانب جنوب بحیطه جنوبی
 اتصال باید و طرف غربیش بحر عمان باشد بعضی از امان شمالی آن خوش آب و هواست بهر حال و قسم غایب است میشود
 و انقدر عقاید نافه و اشجار و ریاض و نباتات مفیده و معدنیات و جوهر شیشه که درین کشور یافت میشود در هیچ ملک
 از بقاع دین مسکون نیست بحار را در و جبالها با قوت و اشجار را عود و ایکنی کشوریت که بر اکثر کشور باقی عالم

ذکر عقاید
هندو

شرف دارد و همیشه این کشور را حاکم عالم میگرداند و دانشمندان و اعیان و پادشاهان ذوی الاقدار بوده بلکه بعضی دانش
وران را بکمال امانت که مبادا اختراع جمیع علوم و فنون این کشور بوده است مسکنان این کشور بسبب غلبه جرات
و اضعیف القلب میباشند هر کس ضعیف القلب باشد لا محاله مکر و حیله و نفاق و ترس برزاجش مستولی میگردد و نه
اگر مردم این کشور بدین صفات متصف میباشند و تاثیر آب و هوای این ملک است که خلق آن با کسی منقض
اشاء و در شتابانی صادق و صفا نیستند بدین شتی زو سیم بلای غروب تلا شده و غایت عالی و عرشه خالی مبادلات
و تفرعن کزاف گذارند و مرض نخوت و شیخه عرض غلام است ابتدای عرض این کشور بهشت درجه و انتهایش در بعضی
جایابی و بهشت درجه میرسد و مبادا طولش از جزایر خالدهات نو و بهشت درجه و انتهایش یکصد و سی و پنج درجه
عقیده حکمای هند و در طوری آدم و قدیمت عالم و جلوس سلاطین بطریقت که در کتاب جماعت که مبطوطه و معتبر
از آن دین دور در میان این طایفه نیست که در زمان اکبر شاه شیخ ابو الفضل از عمارت سنگت بفراسی نقل کرد که
این اوراق در این جا بخت نموده بر آنست که در روزگار با عتیق رکوش افلاک که اکب جهان را بر چهار دور و قیمت کرد
و امتداد و در اول باب بر مبنه لکت و بهشت هزار سال مقرر کرده اند و عمر طبیعی انسان دین دور یکصد هزار سال
دوره دوم که ربع از مجموع است مدت آنرا دو هزار و لکت و نو و شش هزار سال دانند عمر طبیعی مردم دین دور و هزار سال
دوره سوم که نصف از مجموع است مدت آنرا در این دور بهشت لکت و چهار هزار سال باشد و عمر طبیعی مردم هزار سال باشد چنانکه
آدم و نوح و ابراهیم که در آن زمان هزار سال عمر کرده اند از بقایای دوره پنجم بوده اند
دوره چهارم که ربع از مجموع است مدت آن چهار لکت و سی و دو هزار سال باشد و عمر طبیعی دین عهد صد سال باشد و قضا
این طایفه آنست که اکنون که شش سال از هجرت رسول که شصت و چهار هزار و نه صد و نو و بهشت سال متعارف
از دوره چهارم میگردد و همین طریق در گذشتند و بهینه احوال جهان برین منوال بوده از ابتدا و انتهای نشانی نیست
چنانچه شخصی از امیر مومنان و مولای تقیان پرسید که پیش از آدم به هزار سال که بود آنحضرت فرمود و آدم چنان
بمعنی سه مرتبه گزاف است آن شخص ساکت شد شاه ولایت فرمود که اگر کسی هزار بار می پرسیدی که پیش از آدم که بود
می گفتیم آدم این حدیث ترقیم بودن عالم را حقیق است بنا بر دو قول اول سنه و از ابی معنی می توان شمر و از ابی
براهیم سلف متفاو میگرد که عالم منتهی میشود و در حشر و نشر حق است و قیامت عبارت از انتهای هر دور است
و اعتقاد بر این است که در هر دور و بهینه سیری کتابی نوشته و با وجود این که امتداد زمان آن ننهد و میمانست و دیگر عقیده
این طایفه که حق جل و علا چهار عنصر آفرید اول آب و دوم خاک و سوم باد و چهارم آتش و از میان آب کل مخلوق را پدید آورد
و از میان آن کل شخص دانش تراوی مسما بر بهما یعنی را و نانا از کرم بکلله ظهور آورد و او را وسیله ابداع آفرینش
و سبب ایجاد عالم ساخت و آن بر بهما انسان را باذن خالق کیا از کس خفا بمقتضای ظهور آورد و چهار فرقه ساخت

اول بر زمین و آنهارا بجهت مجاهدات و ریاضیات نظام حکام و ضبط حدود معین ساخته پیشانی عالم معنوی را با ناسف
گردانید و دوم فرقه چهارمی آنها را بر سر دیار است و حکومت صورتی نصب نموده وسیله انتظام عالم گردانید و سوم فرقه
پنجم آنها را بجهت زراعت سایر حرفه تعیین نمود و چهارم فرقه سورا بنایا می خدات آنها متعین ساخت و مقتضای تائید است
یزدانی و الهامات ربانی بر بهای مذکور کتابی در عقاید که متضمن مصالح معاد و معاش باشد اختراع کرد و که در آن از
ایمانی مانند بعضی کتاب الهی که در عقاید هندو برین کتابست و با تفاق انشوران بر همین که متفقند تا انیزمان که نشاء اجری
میباشد چندین بر بهاد عالم ظهور داده اند که این بر بهای موجوده هزار و یکم است با بجز و هر یک از این دوازده
رایان بزرگ در مملکت هند که پادشاهی کرده اند از آن بجز و در اول کسی که سلطنت کرد دین بود که بنای شهر کشید
ننا چون زمان سلطنتش پایان آمد و ب دیو پسرش با عتقاد و نوبت سلطنت بر سرش چند و رسید در زمان
طفولیت مردی که او را در راهب می گفتند در بهای می گشت چون بجهت تکلیف سید از آسمان نازل شد که او را نزد آن
قربان کشید و با لک و اشرافیت گردانید و رسید که شاهزاده را بگذارد و پهل او و دیگری را قربان کشید که از آن دولت
بر زمین زاده را از پدر خرید و نزد آتش آورد و در بهی هر شش نام در حق برین زاده دعا کرده و دعایش اجابت رسید
آنکه از سه سخن برین زاده در که ششم برین زاده پس از پنجات اند و در خویش و کرد و آن شده بر و در و شش شتافت
آنکه شاهزاده هر شش صند و آنچه داشت از طعام دنیوی فقیر بخش کرده و فرستگان او را با آسمان برد و پادشاهان
هند را و لا و اند و در آخر دوران پادشاهی از نسل او بوجود آمد که او را الکاف می نامیدند و دولتی مطاع و حکامی مطیع داشت
او لا و شش یطنا بعد لطن سلطنت گردانید و نوبت به سکه رسید دوره اول تمام شد و دوره دوم در اول و در این دوره
سکه و لیب نام سلطنت بهشت چون او را فرزند می نبود مملکت را بوزیر سپرده با خواتون خود بخدمت پیری که در
کشید بود شتافت او را مادمه کاوی بود که سخن گفتی چندی بخدمت آن کاوه قیام تا آنکه دعای کا و خواتونش حاصل شد
فرزند می آورد و او را راکی نام نهاد و ولایت عهد بد و سپرد چون راکی بعد از پدر سلطان شد از وی ختری بوجود آمد
او را سند روت نهاد و ولایت عهد بد و سپرد و بعد از آن او را به اولک پسر ششم بهما عتقاد است بعد از راکی فرزندانش
سلطنت گردانید و نوبت به دور شتر رسید و این دوره نیز منقض شد چون دوره پنجم آمد در اول و در پادشاهی کاهات
نام داشت و عهد دولت او در که کشید پیری بود که او را در کن دنیا میداد و او را پیری بود و پیرام نام و کاوی داشت
مستی به قادمین که حاجت های مردم بدان کا و را و اشکاک است با و دانه هزار شاهزاده بدان کوه رفت که حاجت از
قادمین حاصل کند بر سر ام مانع شد کاهات بنا بر عت برخواست جنگ و میان چو سست و آن مقامه کاهات با جمیع
شاهزادگان قتل گشت و در نصف آخر و در نیم در شهرت نامور پادشاهی پیدا شد که او را راجه بهرت می نامیدند
فرزند او یطنا بعد لطن سلطنت گردانید و فرزند ششم او که در بهی سلطنت از تقایافت راجه کوروان نام داشت که شهر

گو که است تمام سیر با هم و اشتها دارد و بعد از شش و اطع فرزند می از و متولد شد که موسوم به چتر برج بود پادشاهی بود
گردید از دو و سپهر بود آمد یکی دهر اشتر و دیگری سندانم داشت سپهر بزرگ او دهر اشتر چون اقلید بصیر مقرر بود پادشاهی بود
برادر کتیرا و پند مقرر گردید و از پند چتر سپهر بود آمد اولی دهر اشتر و دومی سیمین سومی این چهار می شکل تجلی سعد بود
و این پنج سپهر پند و ان گشتند اما دهر اشتر برادر پند سعد و یک سپهر داشت و دهر و دهر این سپهران در دهرین بود و پنجوا
کروان می نامیدند چون پند از جهان انتقال نمود و ظاهر پادشاهی برادرش دهر اشتر مقرر آمد لکن در حق سلطنت نصیب
فرزندان او بود و مخصوص به دهرین که همین فرزند او بود چون در سلطنت ممکن یافت پند و از آنکه دشمن سلطنت میداشت قلع
و قمع سازد و واجب شود چون دهر اشتر از عقدت فرزند و محاصرت او ببار آورد و کان آگاه شد حکم داد و تانید و ان دور
از شهر موضع را عمارت کرده اقامت نمایند که بعد ساخت سبب الفاظ نامیده عداوت کرد و در دهرین نهانی بنایان را
گفت که میان آن بنادر از لاک و قیر سازند که باندک شلواتش کرد و بعد از آن اسم نام زنی بد آنجا فرستاد که بشکام صورت
آن زن میان زده باشد پند و ان برین سخن و قوف یافته پیش دستی کرد و غم نمی شنید و ان میان زده ملارد خوش راه
داشت و پیش گرفته بشکام تزلزل کرد و پس از چند لطایف اخیل و خیر را که کینا را هر پنج برادر دهر اشتر که جهاد
انگاه آوردند که بر یک راه رفتا و روز نوبت باشد در دهرین چون دانست که سوختن پند و ان صورت فتنه از
از عاقبت کار برانند کش فرستاد و توجبات دوستانه و تقدمات خوشایند ایشانرا بشهرستان آور و پس از مدت
محکمت را بدو قسم نمود و بگوید که شهر اندرست که در کنار دبی کند و نسبت بالصف ولایت و تصرف پند و ان باشد
و پستان پور بالصف و دیگر از لاک خاص گوردان نام بعد از چند کا و صنادید محکمت آثار شد و اقبال از چهره پند و ان
مشاهده کرد و دلی ملازمت حدیث پند و ان را اختیار کرد و در آنرا که آثار شک و ابهت از ایشان هویدا بود
دهر اشتر که همین اولاد پند بود و آغاز جشن بخت را جوی نهاد و آنچنان بود که آتشی بزرگ برافروزد و قنارم
بوسی خوش در آن سازد و وسیله تقرب بر و ان دانند و شرط است که در جشن بخت را جوی را مان اقالیم به
جمع آمده خدمت کنند دهر اشتر چهار برادر را پند محاکمات تقسیم عزم داده در آنک زمانی اقالیم را سخور کرد و دند
سلاطین روی زمین را در پای تخت اندرست حاضر گرد و دهامات جشن مذکور پند و خند و خجاطر و چون مذکور صورت
انعام پذیرفت چون رفقه کار پند و ان بالا گرفت در دهرین عظمت پند و ان را مشاهده کرده بار پنج ورشک ده
چار شد و در سد و تسبیح ایشان برآمده چون به چو دروغ ایشان را میگردید و تدریری نموده پند و ان را برسم صیافت
به پستان و طلبید ایشان نیز اجابت کرده و فغانه در دهرین و آمدند و او پس از ادای مهمات سربانی مجلس قمار می ترتیب
داده و جلی در آلات قمار ترتیب داده بود که پند و انرا بختن چاره نبود و انگاه به با ختن قمار محکمت و مال پند و انرا
بر و در دست آخر عهد کرد که اگر این مرتبه پند و ان بر و انچ از ایشان گرفته مستر نماید و اگر در دهرین بر و

پند و ان جلاد و طنم نموده و از ده سال در محاکمات غیبت ظاهر اسافرت کند چنانچه هر کس او را بداند و بشناسد و یک
سال و دیگر نوعی در محاکمات مخفی باشد که هر کس بر احوال مطلع نشود و اگر در آنسال کسی از حالشان واقف شود باز
از سر نو و از ده سال دیگر ظاهر اسافرت کند و یکسال دیگر مخفی باشد از نخست طالع پند و ان در دست آخر نیز قمار
باخته بخت قرار داد و هر پنج برادر محکمت و مال را که گشت از محاکمات محروم شد و بیرون شده محکمت و کن فتنه
دوازده سال در آن اطراف بظاہر سیاحت میکرد و پس از آن یکسال نیز تغییر لباس داده و نوعی که کسی ایشانرا نشاند
بولايت پند از پرکانت و کن که در بنوقت نظام حیدر آباد و تعلق دارد و رفقه و نوعی سر بردند که هر چند در دهرین
کرد و از ایشان آگاهی یافت پس از انقضای مدت عهد پند و ان کس نزد در دهرین بطلب محکمت موروث فرستاد و پند و ان
با اخی پند و ان چنان از خلاف پیمان را ند چون غرض اصلی استیصال و دفع ایشان بود و پیغام داد که از محکمت من
بیرون بروید یا فقط قتل میشوید و ان پناه به پیغمبر خود کش بردند کس به در دهرین سفارش کرد که پند و انرا در محکمت
نفران خود جمع حقه از بلاد برای انما مقرر کنند و در دهرین التماس کش قبول نکرد و ناچار کار بکار از انجا مسید
طرفین کش که با ساز داده در میدان کوریکست که جنب تنافیر واقع است بجهه شانه روز بمقامه مشغول شده و باز ده
کشون لشکر جانب کور و ان و هفت کشون جانب پند و ان و کشون با اصطلاح ایشان عبارت از است
که برادرش سعد و هفتاد تن مرد فیل سوار و مطابق این عدد و غاده سوار و شصت و پنجاه و شصدم و اسب سوار
و یک لکت و نه هزار و شصت و پنجاه پیاده این جمله یک کشون است خلاصه از انجانی که عاقبت کار ارباب تذویر و
در دهرین مقهور گشته در میدان جنگ شربت محاکمات نوشید و چهارتن از لشکر در دهرین باقی مانده بود و از طرف پند و ان
بهشت تن باقی مانده بود و کس چنان از آنها برادران پند بود و دلی سبک که از قوم باد و ان که بر و انکی معروف و دیگر
جیش که برادر غیر داری در دهرین بود و خدمت پند و ان میکرد و یکی دیگر کش که انکال شربت مستحق زیانت که
برخی از احوالش اینکه تولدش دهر اشتر است بعضی از پند و ان خدایش خوانند و برخی پیغمبرش دانند و کس دهری او را
سر و قمر و ان عالم و سر و جیلان افرا و دلی آدم میداند چون بنحان آثار او را بر اجکس کش با دهران بود و باز نمودند
حکم بر کشن کش که روی در تزل مردی سندانم که کا و چران بود و یازده سال متواری گشت و راجه کش را بشپده و
نیز شجاعت بهلاکت رسانید انگاه او که سنین پدرش را سلطنت خواند و از خانه تنبیر و ن شده سی و دو سال دعوی
الوجیت کرد و کاش بالا گرفت آخر الامر راجه را محکمت از ولایت بهار و راجه کالیون از لجهان با سپاه بیکران
بقصد دلی برخاسته کشن تاب مقاومت نیامده و در احمد آباد و کجرات بقصد و هشت شخص بود و در خن
می پوشید که بعد از قصد و خیال عمر را به عدم رفت و زوال او بواسطه نفرین کندی بود و بتین انتقال آنکه کندی
او در دهرین چون هنگام زادش رسید با خود گفت شوهرم دهر اشتر را میاست و از وید از فرزند دلی بهر بهتر است

که من نیز چشم بر فرزند کشایم و در دنیا نظاره کنیم پس چون در بودن بوجد آمد چشم بر هم گذاشت و سالها دیده پوشیده داشت
تا فرزند بزرگش در روز مصاف دبی بایند و آن میان آمد گفت ای فرزند فردا در جنگ است من بخوابم ترا مشاهده
کنم اگر چه ندانم خصم ناما صحت از ایشان بهتر درین عهد نیست نیز ایشان برو و بجه نشان که گویند با زانی خود را من نگاه
دارم و من بر تنهایی در میان سپاه خصم در آمده نزد و بندوان آمده ایشان نیز بر هم همان نوازی مرغی داشته چون حال
پرسیدند با وی گفتند که خود را برهنه بیاور بنمای چه طفلان برهنه بوجد آیند و این اول نظر ما در است با تو جهان حال
دارد که هم اکنون متولد شده در بودن مراجعت کرده درین راه با کشن دو چار شد کشن با وی گفت چگونه در خانه دوشن
تنها در شدی صورت حال باز کشن با خود اندیشید که اگر در بودن برهنه خود را با در نماید روئین تن شود و فردا که روز
جنگ است احدی را با بی نگذار و آغاز جلیت کرده گفت دشمن چگونه با تو راست گوید برهنه خود را با در نمودن از ادب
دور است حامی در آور که عورتین از چشم وی پوشیده اند در بودن این معنی را متبول کرده چنان کرد و نیز
با در آمد چون کداحی چشم کشود وی را بدید از حال و نیک کشن آگاه شد آه بر آورد و گفت فردا از همین
سواضع حامل زخم رانده در خواهی گذشت و چنان بود که گفت پس کشن را نفرین کرده تا بدان شقت افتاده بهک
رسید الفقه پس از گشت شدن در بودن و بهتر است ترا پادشاه کل ممالک هندوستان شد و سی و شش سال عمر او
حکمرانی کرد و انگاه بر فراغت هر چه سار برادر در طریق غلت و تجرد سپرده تا از جهان سپری گشت اتم علم

شبه و هشتاد و شاه کل هندوستان



کویند بعد از چندی از ارجن بدو واسطه فرزند سی بوجد آمده بر تخت سلطنت بر آمد و ابواب عدل و رفعت بر روی
رو کار کشور و زوری بخاطرش رسید که سلب ترع اسلاف سن چه بود و احوال بزم و رزم ایشان چه باشد پس از
و نامی آن عصر که حکیم بهشم یابن نام داشت جویند حکیم مذکور در حضرت او معروض داشت که است سادین
سیاس حکیم در آن وقایع حاضر بوده از وی باید پرسید چون پادشاه از یاس حکیم استیذان از انجاست صورت
حالا در کتابی نگاشته نام از ارجن بارت که داشت یعنی بزرگ جنگ و این یاس حکیم را هندوان از نفوس
قدیمه دانند و مولدش ولایت میانه دو آبست و کتابش مشکل بر قوانین و آداب بسیار بود و با حکم چون
سده هزار و پانصد سال از و چه چارم که گشت از نسل نند و آن شد و دودن بوجد آمد و از نسل شد و دودن نسل
متولد گشت که از این غیر دانند و برانند که شش تن غیر صاحب شرفیت بوده اول همدان که از ارجن نیز
گویند دوم شین سیم بر چهارم ارجن پنجم ناسک ششم شاکونی اما شاکونی نمرده است هر که غیر او
پدر و مادر نبوده اما زن و فرزند عیال شده و او سه چشم دارد که خورشید و ماه و آتش است پنج سردار و دو
ماری حامل کرده و جانش از چرم فیل حامل کرده و مسلحان هر یک از چرم سینه خود و عقده دیگر است
که در آن موجب اطمانست و اعتقاد دهند و آن است که طوفان توح بکالت ایشان بر سیده ولی عقاید
آنها را با ورتوان کرد و اگر اختلاف عقاید متقدمین حکمای هند و پیران ایشان معلوم بود که ایشان
بهشت فرشته اول میانش که ایشان را سارنگان گویند دوم ویدایان سیم ساکیمیان چهارم ساکیان پنجم
شینوان ششم جاد و اکیان هفتم ترکاستر ششم بوده و هر یک از اینکده بروینی جدا گانه اند اما محتجین سارنگان
گویند عالم قائم بوجد موجود حقیقی و محکوم حکم اوست و از خیر و شر آنچه بر مخلوقات و از نتیجه اعمال و احوال
ایشانست هیچ عملی کفر نباشد و گویند برهما ملکی است خالق اشیا و دین فرشته است نگهبان و حافظ
چیزها و همیشه که او را هماد یونیز گویند فرشته است که هستیا را ویران کند و ایشان بواسطه اعمال ستوده
این بقیت یافته اند و برهما فیروسی عبادت و طاعت خود عالم را پدیدار کرد و چنانکه سید که بعقیده هندوان کتاب
اسمانست بدین سخن گوایی دهد و گویند هر مرتبه از مراتب ملکی مرهون یکی از اعمال صالحه است چون نفس ناطقه
انسانی با جوهر ملکوتی هم کوهر است تواند شد که بعدکات پسندیده ادراک یکی از آن مناصب رفیع کند مثلاً یکی
از ارواح که شایسته مقام برهانی شود ممکن که چون نوبت برهما بنایت شد حکومت خود با وی گذارد و گویند
جهان را بدایت و نهایت نیست و خداوند از عبادات بندگان استغنی است پس نتیجه اعمال عابدین بندگان شود
و گویند نخستین خداوند پرگرت را که عبارت از طبیعت است خلق کرد و بر چاره کوه خلقت سخت کرده ازین
و فوق زمین آبست و بالای آن آتش و بر زبر آن آتش هوا و بر تر از هوا آسمانست و فر از آن آسمان را باشد یعنی انانیت

و خودی و بالاتر آن مهبت است یعنی ماده و آن در برابر فرو وین خویش است و آنرا بر کثرت که طبیعت باشد
 احاطه کرده و مرد عارف این جمله را بر در اند و بالا رود و بر زمین و آتش و آب و طعم و بوی و با آتش ادراک صفت
 کند و با با و نبودنی را از سر و خشک باز داند و با آسمان ادراک صورت فرمایند پس هوا در ک صوت و لمس
 است و در اجسام بگونه روح باشد و قوت حواس از دست طبیعت آتش در ک صوت و لمس صورت است
 و طبع آب ادراک صورت و لمس صورت و ذوق کند و طبیعت زمین ادراک صوت و لمس صورت و طعم و
 شنیدنی نماید از اجزای چهارده مرتبه مخلوق بهفت مرتبه با عالی چون حق تعالی آنرا که بالا می آید و بهفت دیگر آنرا که
 بفر و بدین حقیقت بدینگونه اول هو لوک که زمین و زمینیان باشد و آن که کاه حقیقت دوم به نور لوک کاه
 بود و نیم سو لوک دل باشد چهارم هر لوک سینه بود و پنجم جن و آن که کاه باشد ششم تو لوک که پیشانی را خوانند هفتم
 ست لوک که آن تارک سر است آن بهفت که از کاه بود و اول تو لوک که آن کرده کاه و مقصد است
 دوم بتل لوک آن را نیست تجم سوتل لوک و آن را نانو باشد چهارم تامل لوک و آن ساق پا است پنجم پاهل
 لوک و آن کعب است ششم رسل لوک و آن روی پا است هفتم پاهل لوک و آن کف پای حق است
 این بر رسم تفصیل است بطریق اجمال گویند هر لوک کف پای حق است و به نور لوک ناف و هر لوک تارک سر و
 گویند حق کثرت زمان افزیده از زمان طبیعت با وید آورد و از طبیعت با وید موجود شد و از ماده و سده آهنگار
 یافت که عبارت از سنگ راجس و تاس است و آن قوه عقلی و شهود و غضب باشد پس از آن از راجس
 که قوه شهود است حواس باطنی پیدا آید و از سنگ راجس و خواص موجود شد و از تاس قوه عقلی ظاهر
 حیا کشت و ازین پنج آسمان و هوا و آتش و آب و خاک ظاهر شد و هم از آن سه طبیعت بشن برهما و هم
 که سه فرشته عظم اندیش که کثرت و از قوه خالقیت برهما بهشت برهای دیگر موجود شد و مراتب روحانی و جسمانی
 و علوی و غلی و جادوی و بنانی و حیوانی و انسانی شدند و بعضی از ایشان گویند حق عبارت از زمان و عمل و
 طبیعت است و بعضی گویند ایشان آلات حق اند و بعضی از ایشان حق را ندی دانند و بعضی جسمانی و کاب
 اجساد و بعضی نورانی دانند و نیز از جسمانی و حلول مکان پیدا آید موجودات و بعضی گویند حق خود را
 در مایه عذابی اجرام علوی و غلی مشاهده می کنند و در کتاب بها کوه مستور است که حضرت حق بی
 خنده و دلاست و وصول بضررت او بقلع و وقع غضب و شهود و غزل حواس تیر شود و بعضی گویند
 وجود حق در مقام صرفیت برین نام دارد یعنی نیک باشد و آن ذات انجیات شخصی را افزیده و برهما نام نهاد و او را
 وسیله آفرین ساخت و باقی موجودات را برهما موجود ساخت و همچنان آن ذات در نفس بشن علو کرد و او
 تارک عبارت از تعلیقات و ظهور است موجود شد و آنچه برهما افزیده بشن مفاصلت کرد و هماد و یور را بریت

تا چون برهما خواهد آفریده خود را باطن بر بردارد و نانو سازد و عالم بدین سه نظام حق و قوه و ایل و تارک عبارت از تعلیقات
 است نفسانی چند بریزد که نیک که صلاحیت نکارش ندارد و گویند مکن با در الملک و جوب راه نباشد و آفریده کار از
 آن برتر است که آفریده بد و وره کند پس بندگان بشن این بندگی تکلف اند و بر خداوند و اجلیست که از حضرت
 الطلاق نزول فرموده و بر نوعی از مخلوقات ظهور نماید و این گروه از برهما خالقیت مقصد کنند و از بشن نفس
 کل خواهند و او تار را بر تو ذات بشن اند و هماد و یور را بشن طبیعت عنصری و کوهی ازین طایفه بر طبقه
 فرشته کند و آن فرشته را خداوند و آنچه از مخلوق شمارند پس بعضی از این را خدا دانند و کوهی هماد و یور را و بعضی
 و کوهی تار و بر عزم ایشان چهارمید چاکتاب آسمانیت و اینکیم فرشته را از خدا جدا دانند اشارت بدانست که حق
 در مظاهر متعدد و ظهور یافته دارد و از زده تا خورشید جمیع ذات مقدس است و گویند اکست شخصی تراض
 بود که اکنون ستاره سهیل است و تمام آبهاد و کف جمع کرده بخورد و چون او از قلب جنوبی بگرد و طالع شود
 بر آب که از آسمان بارید خشک شود چاک کاه و از طالع استیل قطع استیل و گویند هماد و یور فرشته است و گویند
 سوی با چشم که آفتاب ماه و آتش است و پنج سردار و ماری حایل کرده و جاشه از چرم فل پویشیده و عدد
 و ششکان سی و سه گوشت که هر کوه صد است هر کوه صد هزار و فرشتگان زمان روحانی باشند و
 فرزندان روحانی از ایشان بوجود آید و گویند رواج انسانی فروغ ذات حقیقت و چون خدا را بشن شدند
 باز کرد پس آنکه گویند خود و خدا را شناخته اند و عمل صالح دارند بهشت برین و چون مرد عمل فتنی شود باز به عالم سفلی
 فرستند و گویند اعمال بهشتی از نیر ثواب عتاب باشد و گویند جمعی که برای دنیا عبادت میکنند در جهان دیگر
 ببرد خویش خواهند رسید و گویند کاران در اینجا بصورت شیر و کرک و حشرات الارض و معادن و
 نباتات کفایت نمایند و چون نجاست گناهکار باشند و نرخ برند و در خوردن کباب و بخور می کشیده باز به میان
 آیند و بعقیده ایشان بهشت را با و شاهی است که او را اندر گویند و هر که صد جگت اسمید کند با اعمال حق
 اندر تواند شد و اسمید یعنی قربانی گردشت آن محققین ایشان از اسمید نفی خاطر خواهند و نزد ایشان ملاک بهشت
 و غضب و کرمی و شکلی عتلا باشند و حصول غذای ایشان از انجیر و او خه خیزات و مبرات مردم است و خوش
 ایشان آب زندگی و گویند ستارگان پر میر کاران بوده اند که از جهان عنصری بصوات بر آید ایشان پیران
 ایشان را در کتب خود ثبت کرده اند چاک که قرار بر آری عاید دارند و قش علی هذا و گویند عناصر پنج است و
 پنج را کاس خوانند و عوام ایشان اکاس را آسمان دانند و خواص از اکاس خلا خواهند و بعضی از عقاید
 ایشان اکاس را مکان دانند و گویند آسمان موجود نیست و مدار کواکب بر باد است و گویند بر فرازین
 کوهی است از زمین که مکان ثابیت در آنست و کواکب گردان دور میکنند و گویند راس و فنب و عنبریت

که آب زندگی خوردند و بشن بگفتند آفتاب و ماه ایشانرا بجز که آنرا چکرو خوانند زد و بضر چکر کلوی هر دو شکاف
شد و بدین گیسو راس ماه را میخورد و بزرگ آفتاب را و کلوی هر دو شکاف است پس چون بدان فرو بردند از
شکاف کلوی برین آیند و گویند برهما در شهر نیست که آنرا است کونک گویند و بشن در جای که بکینند خوانند و بشن
همادید و گویند سیمن است که گیلان نام دارد و گویند ستارگان ثوابت موجود نیست و ایشان گویی که ابرای
زرتشت که کشت با ننگه برای اهل بهشت گذارند و گویند نیز اعظم ترین فرشتگان است از آن بزرگتر موجود نیست
و بشن برهما و همادید را فروغ و نظرا خوانند و گویند اختر است که بدین اسمی ثلثه موسوم است گویند زمین
پوست اکسی بود و در اکس عبارت از عفت است او را بکشد و پوستش را بکشد و در جبال استخوان است
و میاد خون او در تخان و نبات موسی و بند و گویند حق جسم بزرگی است و موجودات در شکاف آیند و نزد حکمای
هند زمان جوهر است قایم بذات مجرد از ماده که قابل عدم نیست ایشان بیت پرستانه آنست که بت با خدا
دانند بلکه بیکر با دیان و پیشوایان این خود را بشوید ساخته قبله گذارند و این طبقات شش عددند و دانند و گویند از
و بانشه نخست آنکه از مادر زاید دوم زو زیک زمار بند و درسم دین گیر و زمار رسته است از کیا مخصوص که
سال سیم بکر اطفال بندند و در شانزده سالگی سپهر را زن بند و این روش برهن است و در شش چتری
در سال یازدهم زمار بندند و بقال در دوازدهم بندند و پس از زمار بختن طفل را ببت مان فرستند و برهن
باید بنگام بول کردن و بغایط شدن زمار را بکوش خود استوار کند و زو بشمال رود و شب زو جنوب رود
و طهارت نیکو کند و در جای ظاهر وضو کند و چنان نشیند که دست بریزد از آب باشد و در بجانب شمال یا مشرق کند
و ادعیه خواند و در این هنگام آنقدر آب پاک بی جاب برداشت بخورد که تا سینه او تر شود و چتری تا
کلوتر کند و بقال بان ترکند و اطفال و عورات لب ترکند و بعد از آن در آب فرو شوند آنکه ادعیه خوانان چند
کرت بر سر خود آب بپاشند و مینی را فرو گیرند چنانکه راه آمد و شد نفس بسته شود و بعضی از ادعیه که وارد است
بخوانند و هر روز با دوا و حین زوال آفتاب و شامگاه عبادت کنند و غسل کنند و از برای پیر و مادر و شیخ و
استاد سجده کنند و آتش در پیش روی برافروزند و نام خود را در سجده با و از این گویند که من که خلافت شمار
برای تقطیع نماز یکیم و از ایشان دعای خیر طلبند و سجده و الله تبارک و اوجا است آنکه بخدمت استاد
شتابند اگر استاد و شاگرد هر دو در پیش باشند شاگرد باید بدینوز و وجه معاش خود و استاد را فراهم کند و در
سفره باید از یکجا سیر بخورد بلکه از هر گوشه بگری بگری و طعام بازمانده بخورد و اگر آنکه از استاد و خود باشد در
نگوید و زشت و تلخ نفرماید و باز آنان هم بهتر نشود تا هنگام زن گرفتن و غسل نخورد و سر به چشم نکشد و عطر
بدن طفا نکند و هنگام فرو شدن و بر آمدن نظر بر آفتاب نیکنند و برهن باید تلاوت هر چهار رکعت

و چون مجموع آن مکن نیست بر بعضی گفتار که ده اندیشه اول را رکت وید گویند و آن در شناسائی حق و صفات او و راه
سلوک و حیات و مولودت و قوم بخورید است و آن قواعد مذہب و ملت و هوم و جب است تیم سام
دید است و آن در علم موسیقی است و تفاوت آتحات بر چهار سید بدان آهنگها و نغمات بسته است چهارم
اتر و سید و در آن روش کمانبری و ادعیه است که هنگام براب شدن یا دشمن و تیر انداختن با اعدا باید خواند
گویند اگر کسی آن طریق و ادعیه یک تیر انداز و آن یک تیر صد تیر شود که بعضی مثل بر آتش و برخی بر باد و طوفان
و غبار و باران شکست خست است بعضی بصورت و آن و درندگان شود که بر دلان نازان بپرسند و بسیار
امور غریبه و آثار عجیبه آنکار کرد و در این علم را اتر وید یا خوانند که این سحر یا و افسونه و آن مذکور است در
نزد ایشان زن تواند از شوهر یکسبک و زن دیگری شود یا شوهرش میرد شوهر دیگر کند و میتواند شوهر از
بهد و زنش را دیگری صحبت کند و فرزند آرد و میتواند چند زن که بعد نیکیت زن بکشد و اگر بعد از مردن شوهر
زن سستی شود و گمان او و شوهر او آرزیده کرد و اگر شوهرش در دوزخ باشد او را بکشد و بهشت و
هر زن که سستی شود و دیگر نکوث بدینسان و چون بدین دیگر دنیا آید مرد باشد و اگر زن بعد از شوهر بیوی که بسر
بر و هرگز از زنی نبرد و چون زن خواهد سستی شود اگر زن برهن باشد یا شوهر در یکت آتش سستی شود و دیگران
در آتش جدا گانه در آیند و هیچ زنی را بستم نتوان در آتش انداخت و چون نخواهد سستی شود نتوان منع کرد و اما
محققین ایشان گفته اند که مراد از سستی شدن زن آنست که زن بعد از شوهر جمیع خواهشها را با شوهر بسوزاند و
پیش از مردن میرد و در زبان رمن زن شولست معنی آنست که شہوت را بر اندازد و آنکه خود را با مرده
در آتش بسوزد و این عمل ناست و ده است باید بر جا بکشد و ماده کا و و مرده را برین طواف کنند و بسجده
را نیز بر سست کنند و نزد ایشان که خجین از جکت گناه عظیم باشد و این طبقه کشتن حیوانات را و او را در جگه
را که کشته آنرا دوزخی خوانند و ایشان ریاضات صعب دارند چون ایستادن و او بختن و حرف زدن
و لب فرو بستن و خود را در نیم کردن و خوشی را از کوه در افکندن و آنکه زن خود را با مرده بسوزاند این
جمله مشهور تر است طبقه دوم دیدانند و ایشان صوفیین این طبقه اند گویند وجود حق بر همه اشیا
محیط است از زوال و فنا محض نماید و انوارات را با ما خوانند یعنی مگر آنکه زیرا که گویند جهان شغیه است
و آن ذات مقدس هر دم بصورتی برآید و آنرا که آتش بلباس و دیگر ظهور کند و او لباس برهما و زن و
در آید و این یک حقیقت را اقنوم گفته نمود و نسبت ارواح بذات چون نسبت موج است بریا و شرار
با آتش و گویند نفس راسته حالت است اول بیداری که از مشتهیات جسمانی بهره گیر و آسوده شود
و قوم خواب که از وصول مطلوب عدم وصول سرور و مغنوم شود مرتبه تیم است که از شادی

سستی زن

صفات
میان

و غم برآید و کونیند ساکت چون وصول بر تیرا طلاق یافت سخت در شهر فرشتگان رود و نیم مرتب فرشتگان
 شود و نیم بصورت فرشتگان در آید چارم جهان با فرشتگان ملحق شود که آب با آب ملحق شود بعد از این عوالم
 اربعه عین و جو حقیقی شود که دوی در آنجا نماند حکمای این فرق که کی نیست است که در نصیحت را میچند سخن گوید
 و کتاب چون از ویست و آن مقامات را بگوید و شست نام کرده اند و دیگر سخن است که در نصیحت است از این سخن
 دانند آن کلمات را را که نماند و اند و آنان که در این صفت بکمال رسیده اند کلماتی خوانند و حکایاتی
 ایشان مانند سنگ چاری و جز آن اینچنان از اجمل خیال دارند و این طهورات و عبادات و ثواب و عقاب
 جمله را خیال خوانند مانند صورت خواب و کونیند فرشتگان صفات حقانها را بر هم می آفریند بشن نگاه میدارد
 همیشه بر می اندازد و این سه صفت حقیقت و اینچنین در توفیق باشد چون در دل تصور شهری کنی آن بر هاست
 چنانچه در حقیقی آفریده و چند آنکه آنرا در خاطر داری آن بشن است که نگاه داراست و چون ترک آن کنی
 پس همیشه باشی و از حکمای ایشان که اکل جوکیانند یکی برتری است و آن دیگر شیورینه است که مردم را از
 مرک خود خبر داده و پس دم نیکو و نهتمه کونیند شیورینه نام دم کشمیر گفت من فرزند از اینجهان بر خواجهم شد
 روز دیگر مردم بر سر او جمع شدند و طلب بر بر هم نهادند و برینه خود بر زیر خطیب بر آمده می بام مردم
 سخن گفت و یکنا کاه در بسته از جهان بگذشت پس مردم آن آتش در آن طلب زدند و حید و ارباب حید
 طبقه ساکینان اند ایشان کونیند وجود منقسم شود به و قسم کی حقیقت و آنرا پیش کونیند دو م غفلت و آنرا
 بر کثرت نامند و کونیند پرسش از عدم و انشای بر کثرت در آیت حقیقت و این عالم آبادان شد و بر پیش
 پنج است اول جد و جواس دوم خودی و منی سیم شهوت چهارم خود پندی پنجم غضب و این پنج خنج
 پیش را رخت دهند و چون ل از اینها دور شود پنج زایل شود و این سلوک را در طه کونیند و آن چند قسم
 است اول صدق با بزرگان دوم رحمت بر مظلوم سیم خیر مردم خو استن چهارم با یکار سخن گفتن و این
 را چتر و تیر کونیند چون ساکت بدین صفت آراسته شد پنج زایل شود و بر کثرت و پرسش جدا گانه در دل
 آن ساکت نافته و شناخته آید و بدین علم حقیقت بر کثرت که خاصه حسنه است ناپدید شود و بر پیش حقیقت خود
 باز ناید و مرد و جوکی شود و چون در لغت دهند و آن یعنی پیوستن است و جوکیان اصلا از کونیند اینطایفه برها
 و بشن و همیشه را شاگردان کورگانه و نه دانند و همچنان تا آخرین ایشان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را شاگرد
 و پرورده کورگانه و نه دانند و نزد اینطایفه هیچ چیز حرام نباشد چه بر آئین بنه و و نصاری خوک خوردن و پیش
 مسلمانان کا و خوردن و از خوردن گوشت آدیسان مضایقه کنند بعقیده اکیان و با کبر ان خمر خوردن و این
 گروه دوازده فرقه اند و هر یک در فروع دریا صیات بر وشی رود و طبقه از ایشان باشند که بول

ذکر عقیده
 ساکینان

صفت جوکیان

و بر از خود را با هم آمیخته و صاف کرده بیاشانند و کونیند عامل این عمل بر کارهای بزرگ توانا بود و ایشان
 ایتلیا و هم اکویری خوانند و در علم ایشان از هر دین و آئین بر کورک توان پیوست و با خدا توان رسید کن اکیان
 که از راه یکی از این دوازده سلسله جوکیان شود و زودتر بمقتدر رسد با یکدیگر جوکیان کونیند ایشان که معنی صاحب
 و خداوند است و عرض آنان واجب بالذات است بخدا ولی خدا و بهیست است جز او جویند و جویند معنی ممکن باشد و اشیر
 منزه است از آدم و اسقام و عیوب و این صفات لازم جویند افتاده و این جویند با آنکه حقیقت جسم و جسمانیت
 خود را بدینی انکاشته جسم پیکشته و در اجسام و ایدان کردن بود با مقتضای زمان بدینی که در او جسم و پیکر بیرون
 و آن جویند جان باید به صفات تا از قید جسمانی بره و اول بی آزار است و جز و اعظم آن گشتن جویند است و یکم
 راستی و دیگر زدی نکردن دیگر از زن و دوری جستن و بر خاک خفتن و دیگر چیزی از کس نخوابتن و اگر ناخواب
 از نماز گرفتن و دیگر تسبیح و قرأت دیگر خورسندی و رضا و یکپا کیزکی و طهارت و دیگر عبادت حق و دیگر نشستن
 جلسه و آن نزد ایشان چند قسم است و یک کیشدن نفس و جستن دم بطریق مستمر و دیگر از خواس حسنه دل باز
 گرفتن و دیگر حضور قلب و دیگر دل بر خدا بستن آنکه چنین است دوازده و از دور توان شنید و جمیع الام
 و تقالید از او زایل شود و علم دم و دو هم چنانست که چون کس اینک مکمل اشدن دم کند باید آنرا در تحقیق
 مازنان و خورشش شور و تلخ و ترشش بر پیر و واجب داند و بداند که آتشگاه تا مارک سر حقیقت پای است
 که آذرین عجم آنرا بهفتون کونیند چنانکه با و دی را در غرق به آمد و شد و اندک ماده حیاست و با و را
 ده کونیند شناسند و با و در فغانی و تحانی از کشتا کش داند و بهترین جلسه نزد ایشان باشد که پاشنه پا
 چپ را بر مقدمه گذارند و پاشنه راست را بر فراز ذکر و تن راست بدارند و چشم بر هم نهند و در میان
 دو ایر و نوکر ندین مقدمه را حرکت دهند و با و پسین را با و فرارین بسوی بالا کشند و هر پایه بالا بردند تا بر سر
 و پنجم کشیدن آغاز از جانب سوراخ چپ یعنی گشتند و بر است بهنند در نه کام کشیدن در چپ و
 در ماه کنند یعنی با نسوی قرص ماه را بپدید داند و بسوی راست آفتاب را و این عمل تزد و نه و آن سحر
 اعمالست و کونیند چون بکمال رسیدیم مرکب بر خیزد و خلع بدن تواند کرد و بازین پیوست و عامل این عمل
 حق مطلق شود و جوکیان روزها تواند دم در بسته ساسیان نیز طبقه از نهند و اندک مجلس دم کنند و چون
 جوکیان ریاضت کشند چهارم طبقه شاکت اند ایشان کونیند که همانا دیو که اعظم فرشتگان است زنی دارد
 روحانی که او را مایه شکستی کونیند و آن زن چیزی برکت چیز دیگر نماید مثلاً خمر را آب و با و را آتش نماید و آن مایه
 شکست خالق جهان و جامع ارواح و اجسام است و از نیروی او را جکت دنیا کونیند یعنی مادر عالم
 و او را فنا نباشد و این روحانیه در جمیع حیوانات در شش دایره که آنرا اشت چکر کونیند باشد اول آتشگاه

صفت دم
 بستن

ذکر عقیده
 سکرین

دویم ناف سیم فوق ناف چهارم دل تخم از سر سینه تا چینه کردن ششم ابرو و فوق آن تارک سر است و محل جهان
 فربس یکم که آن روحانی باشد و او را کجا با فروغ صد هزار آفتاب آرسیده و هزار گونه گل و عطر و جانی که با او است
 پس او را با چنین تصور کرد و عبادت نمود و ازین چند و آن بسیار که بر پیشانی ذکر کنند و فرج را نیز بر سینه چسب
 تواله و تناسل آرد و آند و بهتر پیش بر سینه آن لکت مهادیواست چنانکه ذکر را گویند محراب ساجده نامان
 صورت بیک است که عبارت از فرج باشد و منار یا بجای ذکر بود و سلسله نامان ازین شی غافلند و در اینطایفه
 اکی فراوانست و اکی آن باشد که شش بخورون ستوده و دانه خاصه در کاسه سر آدمی کشتن حیوانات را اگر چه ایشان
 باشد جایز شمارند و شش با نگاه آنجا که مردگان را سوزانند رفته گوشت سوخته اموات را بخورند و بازمان خود در
 نظر بیکان همان هم بستر شوند و اگر زن بیکانه باشد ثواب آنرا بیشتر و آند و شاکردان برای ستادان نمان
 و دختران خود را بر دانه از ایشان کام ستانند و نزد ایشان و طی با او و خواهر و عمه و خاله و دختر همه جایز باشد بخت
 بعضی ازینند و آن که دختر از خویش و قبیله بزی نیارند و بعبیده ایشان هیچ خیرات تبرات چون جامع داون
 باشد و گویند چون زن مروی با هم آینه زبر که ایشان را نچه سازد و سزاوارترین خداست چه در این کار
 اند و تن حشر و ولدت میرند و المی ازین و بیکی میرسد و گویند غیر در زمان روایت و نبایک گفت این
 زن بیکرست چه مردان و زنان از غنا صرند و هر چه از ایشان آید هم از غنا صرست و زن از غنا صرست و از
 و فواحش و لویا از دختران فرشتگان خوانند و گوشت مردگان بخورند و هر که زن خود را نزد آتش و آتش و آتش
 او را پاک عقیده شمرند و اگر کس را زنی نازانیده باشد و او را در آنجن بیکان حاضر کرده تا مردم در
 حضور شوهر با او جماع کند باشد که اسبق شود و پنج طبقه پیشوایان ایشان بشن را خالی آتش و علت
 اولی و موجود کل داند و گویند و جسمی است مانند بشر وزن دارد و برهما و هما و دیو مخلوق است و راه
 آینه شش بد و نازند و گویند هر چه جسم است جانی دارد و جان از جسم جدا نیست بلکه جزو است و
 جسم را دو ماهیت است یکی مادی و دیگری زنی و جسم مرکب از غنا صرست است مردم در خود اعمال
 خود ترکیب حیوانی یا انسانی می پذیرند و همواره جان در قید غفلت و حرص گرفتار است و او را و اح بر
 شکر گویند است اول سلامت و دوم راجس سیم نامس سلامت در خور از ادیت و چون بندگی بشن شاد خویش
 سار و بقیام اطلاق رسد و جسم محضی جسم مثالی را بگذارد و پیکر اول که صورت مردی زانیت بگیرد
 و بهشت در آید و راجس آنست که ثواب و گناه او مساویست پس برای ثواب و گناه در اجساد و منفقه
 مترد باشد و بسبب ثواب با اهل ثواب محشور گردد و بیکر گناه با اهل عقاب رنجور باشد و هرگز از محیط کستی
 باطل نرسد و با مس آنست که دشمن مقام اطلاق باشد و عاقبت بدین مثالی را گذاشته با هیأت نخستین که

صفحه یکم

ذکر عقیده پیشوایان

بیکر و تافیش بخت است شده در عالم ظلمت تاریکی سحاب با نذر از آفتاب برنگرد و بعضی از ایشان هوا چاریند و
 اجتماع بشن را عبادت کنند و فرشتگان دیگر را بگویند و اینطایفه در نزد همدین خود خدا بخورند و فرقه دوم از
 ایشان با هوا چاری اند و ایشان در نظر بر جهان که همدین نباشند خدا خورند و گروه سیم هر بیایستی باشند و ایشان
 با برهنان بیکانگی گفتند که در چهارم دایلی باشند و ایشان هیچ قیدی ندارند و زمان خود را نزد ستاد
 و ستوده دانند و رام را منظر عفت بشن آند و کرشن را منظر ششوت و شبن خوانند و اینطایفه گوشت نخورند
 و مانند شلغم و گرز و چیزها که گوشت شنبه است هم نخورند و در کتب ایشان نیست که برهنان در هوا طیاران هموز
 اند و بر آب میگردند و چون لب بخورون گوشت آلوده اند این قدرت از ایشان سلب شد چو کین
 نیز از اینطایفه اند و بر اک در لغت طلب را گویند و ایشان پشت باوشیا کنند و بعد از آن پروازند و عبادت
 این گروه ایست که مثل است بر ستایش و صفات رام و کرشن و هم ایشان را مظهر برشن دانند
 و گویند بشن مجرب است ارواح پر تواد و آند و آفرینش باطل او شمارند و معتقد بریاضات و عبادات نبی
 باشند گویند روزه داران آمانند که در عالمی که ازین پیش داشته اند و ایشان را بدین دیگر بوده زیر ستار
 کردند داشته اند و نما کنند گان آمانند که زیر ستان را سپاسی داشته اند اکنون بکافات عمل گرفتارند
 و قس علی هذا ششم طبقه چارواک باشند ایشان گویند چوان جریخ اسکند نیست اول روبر اسکند
 که در کج حواس ظاهر است و دوم دیبا اسکند که در کج حواس باطن است سیم کیان اسکند و آن انانیت
 و خودی است چهارم سوکیان اسکند و آن علم بحیوانات است پنجم سوکاسکند و آن کنون دل
 و خاطر است این جمله نفس ناطقه در انسان و حیوان است و عالم را صافی منیب باشد و این ظهور
 با مقتضای طبیعت است آنچه درین باشد و رغبت است چه احکام بد است که چون از پی مردگان طعام
 پزند و بدرویشان دهند عاید مردگان شود و این سخن کذب است چه اگر کسی از دهنی بیرون شود اگر چه ده
 کام مسافت باشد هر گاه در قفای او طعام نچینه کنند و بیاد او بگیران بند او را نیکست چگونه آن کس که از
 این جهان رفته باشد سیر خواهد شد و از این گونه سخن در کلمات بید بسیار گویند و عقیده ایشان بر آن است
 که مردم بجهر چه دست یا بند باید از لذت بهره گیرند که دیگر کس بدین عالم آمدنی نیست اما باید جانور
 زنجانه چه شرط عقل از اگر در دن نباشد و گویند هیچ کس ننگه است که کس بر صانع تواند اطاعت کند
 و خدا بتاسد پس چیز منظون و موهوم چرا باید بندگی کرد و فرشته که هرگز مشهور نیست و چرا باید قابل
 وجود او بود چه بایشیفته سخنان جمعی جاه دوست شده بهشت و دوزخ بر سینه دهند و بنقد بندگی طلبند
 و این طایفه هیچ چیز عقیده ندارند و اقرار نیاورند جز آنچه را مشاهده توانند کرد و گویند جسم مردم از غنا صرست

صفحه یکم

ذکر عقیده چارواک

نیکخیز و زبید نیکو به با هم الفت گیرد و باز خراب شود و بقیه ترک نشاسته و ایشان اهل بحث اند و اثبات صحت چنین
 کنند که گویند عالم مصنوع است و هر مصنوع از صنایع ناچار است و نزدیک ایشان از آدمی قریب بمبدأ است
 نه اتحاد گویند اگر چه مردم قریب با حق جویند اما او نشوند و متفکرند مانند تار و پود که با کمال قریب از هم جدا
 باشند و علم بحث نزد ایشان مثل است بر شاخه و قلم و اصول این علم بر منطق است و سخن از درایت
 افزونیش کنند که ذکر آن جمله موجب طول است و گویند اینک از سطوح فرموده از روزگار سلف ضوابط
 غیر مفصل از علم منطق بهار سید و ما آن جمله را بدین ترتیب پیراستیم اشارت بدین ضوابط است
 طبقه هشتم کرده بوده اند و این طبقه بکلول حق در اجساد و ظهورات اعتقاد دارند تا به تناسخ نقون جام
 قاضی و شریعت هندوان را انکار کنند تا جانی نیکند و گوشت حیوانات نخورد و بر آب دیر پزی
 نگذارند و آبها و در زیر پای جانی کشته شود و پایی بر سر سبزه نهند تا مباد الفس نبائی زحمت
 بیند و چون خواهند آب یا شامند یا با فیه صافی کنند تا مباد جانی نوران خورد و در آن باشد و آن
 با فیه را لختی در آب بگذارند تا اگر جانی نوری در آن باشد با آب رود و در ایشان این طبقه موسی سر و
 ریش را با موسی چینه بچینند و چون طی مسافت خواهند کرد و جانی نرم با خود برداشته راه را برویند
 تا جانی ضایع نشود و چون سخن کنند و ستار چهره و بان گذارند تا پیشه و جان داری دیگر بدان فرو نشود
 و از میان جوی آب نکرند و بخت و پارسائی روز گذارند و هرگز روی زن نطلبند و این در ایشان از حق
 گویند و جوی نیز و طبقه اندا و ک پو تو کی دوم پو چاری پو کیان آمانند که خدای را یگانا ستانند و از انگیختن
 و حلول و اتحاد متزه دانند و بت نپرستند و پو چاریان بت پرستان باشند و این در ایشان که جوی نام دارند
 بهنگام طعام خوردن بخانه مخلصین روند و آن مقدار غذا بگیری که زیان بخش و قسمت هیچ کس نرساند
 و عینان در چسند خانه روزنامه سیر شوند و برای آب نوشیدن نیز بهر خانه روند تا هر جا برای غسل کردن
 آب گرم کرده باشند اندکی بپاشند و جمله را فرا هم کرده سر و کف کنند و بیاشامند گویند از این طایفه مرد
 شخصی را دید که از جامه خویش گرفت و خواست آن را بکشد حتی با او گفت که در ازای خون این
 شمشیر از زمین بستان و آن را بکش آن مرد پای سخت کرد تا جوی صد و هجده داد و آن شمشیر را بگرفت
 بدین گونه چند کنند که زیان بخیرانی نرسد با یکدیگر از متاخیرین هند و آن کرده فراوانند که عقاید مختلفه
 دارند و فروع تا سبب ایشان با متقدمین مینویست تمام دارد

و اسلام

عقد
شاهین

عقد
بوده

فکر
پیش



فصل دوم در ذکر سلاطین هند و بعد از طوفان نوح تا زمان هجرت زوال دولت

آنجا که باب سیر مصنفین تراجم اسلام نوشتند اندیشست که مملکت هند نیز مانند مملکت ربع مسکون از وجود فرزندان
 آدم سمت جموری پذیرفته و شرح این اجمال آنکه بعد از طوفان نوح هر سه پسر خود سام و یافت و حام را با طراف
 ربع مسکون فرستاد و حام بامر پدر از سوتی آسمانین بجانب جنوب سفر کرد و آنرا تقسیم داد و در ارضی وحد و جنوب
 مقیم گشت و در معموری آنجا سعی نمود و از وشیش فرزند بوجود آمد از جمله اول هند دوم سند و سیم حبش چهارم افغان
 پنجم هر ششم نوبه هر یک بنام خود شهری بنا کردند و به ان شهرها یافت آمانند که اگر وارثان او را حام بود چهار پسر داشت
 اول پورپ دوم نیکت سیم دکن چهارم نروال و هر یک بنام خود شهری و دیاری بنیان کردند که تا حال آن شهرها بنام
 ایشان مشهور است از دکن بن هند پسر بوجود آمد اول مهبت دوم کهتر سیم ملک پدر آن ملک را بغیر از آن مهبت نزد
 که هنوز آن طوایف که در شهر دکن موجودند از نسل ایشان میباشد و نروال را نیز پسر بود اول بهروج دوم کباج سیم ان
 و نیز امصار و بلا و نام ایشان آباد شد و چنان از اولاد نیکت ملک بنکالامعور کردید اما از پورپ که ولد ارشد چند پسر بود
 چهل و دو پسر بوجود آمد و در اندک زمانی اولاد ایشان از حوصله تعداد افزون شد تا زمان خود که بنیاد برپا بود
 کرده بسلطنت بر داشتند تا که در نظام ملک ولت و تو قیر سپاهی و رعیت ساعی باشد پس اول کسی که بعد از طوفان دولت
 هندوستان را بت سلطنت بر افراشت کشت بن پورپ بن هند بن حام بن نوح بود و در روزگارش بر همین نام نسل

در کتاب
طوایف

نیکت بن هند به آمد که در کاوت خاطر و صفا رفت رای از انبای روزگار پیشی حتی صنعتا هن کرمی در و دگر می خواند
 و نوشتن بر مردم تعیین کردی گویند کش را جسته بنایت جیم و طنی بنایت عظیم بود که هیچ اسب توانایش احتمال رکاب با
 نیاروی لاجرم سیلان چشمی را رام کرده بر آن سوار میشد اول شهری که در هند بنا گذاشت شهر او بود و در عداو
 و و هزار قصبه و دیه سمت آبادی پذیرفت مدت ملکش چهار صد سال بودی و هفت پسر از وی باقی ماند از جمله
 هماراج که بهتر و متبر بود و بعد از پدر بر سر حکومت نشست بهتر و بیشتر از پدر در آبادی ملک کوشش نمود و الا پورپ را امارت
 و حکومت داد و فرمود که از نسل برین بود و در منصب وزارت بگشاید و کرمی را بکشت و وزارت نصب نمود و دیگر
 وزارت بنوعی می نمود که اکثر ولایت و در دست هندوستان هم آباد کرد و دیدار جمید و فریدون معاصر بود و پوتیه
 با دستان ایران طریق محبت و داد مسلوک میداشت اما در آخر برادرزاده اش از وی بگریخته و بزمالتان آمد و
 در آنوقت پادشاه ایران ضحاک بود لکن فرمانفرمای را بستان کرشاسب بود چون برادرزاده هماراج با وی
 پناه آورد و کرشاسب اعانت او را فرض نموده با سپاهی بزرگ متوجه هند شد در پنجاب با لچند سپهسالار هماراج
 جنگهای مرده کرده ظفر یافت و به حکومت هندوستان آمده اکثر مملکت هماراج را تا راج نمود و هماراج ناچار
 شده پاره از مملکت خویش را برادرزاده تقویض نمود و او را از خود راضی کرد و کرشاسب را با فضال زد و جوهر خود
 ساخته اتماس مراجعت نمود و کرشاسب همسوی پذیرفته بخت خویش باز آمد لکن این منته علت فتور شکست
 هماراج گشت تا به هفتصد سال بدولت و اقبال زیست از وی چارده پسر بود و اول او ارشد و کیشاب گشت
 اعظم هندوستان قدیم بنا و در اول سلطنت هر یک از برادران را بگنجهت بلدی مامور نمود و آنجا خود ساس
 ساز داده به بلده کالی آمد و کار آنجا را نظم داده و از آنجا بکوند واره درآمد و رایان دور و نزدیک را طلب
 نمود و هر یک را به سرین در خود با دو پیشانی لایق گرفت پس از کوند واره کوچ داده بخار و کن آمد زمین داران آنجا تمکین نکردند و
 ایشان بر کیشوراج و شوار آمده در طلب خراج و مطالبه باج مبالغت و خشونت آغاز کردند و این جنی بر رایان و کن ناموافق قبا
 پس متفقاً لوی مخالفت برافراشته و لشکریان خویش را از اطراف خوانده در دکن حاضر کردند و کیشوراج چون نیک نظر کرد
 کتاب مقادست ایشان را ندانید و از در صلح بیرون آمده مراجعت استه او را کرشاسب نمود و کرشاسب سام نریان را با
 سپاه کران سیل نمود و کیشوراج چون اندر دوزخیان کبابی یافت شاد خاطر شده تا جان نذر ویرا استقبال کرد و آنجا با اتفاق
 نریان و ولیران ایران متوجه دیار و کن گشت مروان المکت را پای اصطبلای بقریه و تاب مقامی بعضی بنام و دگر
 بقدم مراجعت پیش آمد و دوروی مکت برخاک نهادند ملک دکن باز تصرف کیشوراج درآمد و از آنجا با اتفاق نریان
 دیار المکت آمد و او را بچهارم فرادان خوشنود و تیر تحف و هدایا و خوراک شاسب همارا که ده با وی سپرد و او را کلیل
 ساخت خود بکار ملک و رعیت پرداخت و مدت دو صد سال در مملکت هندوستان با اخلال حکومت کرد چون کرش

پسری شد فرزند همین او تیر و زاری صاحب تاج و تخت شد بهاره با کتاب علوم روزگار میگذاشت و اوقات خوش را
 بصاحبیت علما و مراعاتت حکما خوشش میداشت تا از فنون فضایل اقسام علوم بهره وانی حاصل کرد و آنکه دست
 خود را از استین برآورد و پیوسته خواهند کان را بنیدل و نیار و درم شاد و خرم میداشت چون ۵۹ سال از زمان سلطنتی
 منقضی شد کرشاسب رحلت بسرایجی و دانی کشید و زاری باریان این مودت استوار کرد و آن قانون که بکرش
 در میان با وی نیز برقرار نمود و حضرت فریدون گاه گاه عرض نیازی میر و تا کار فریدون نیز بنایت رسید و منوچهر
 بر تخت ایران برآمد و زاری می را ضعیف نموده و حقوق سام نریان را بر طبق نیان گذاشته نظر افروان از خود
 حساب برداشته بکانب پنجاب آمده و آن مملکت را از دست عامل نال بیرون کرد و به تصرف شد و جان نذر را در المکت
 ساخته اسود و نشست تا سال نایض و ششم سلطنتی که افزایشاب برادر یک خسر وی استقرار یافت نظر بر اینکه از ایران
 خائف بود و صواب چنان دانست که با افزایشاب ساز موافقت طرا کند پس نامه مکرر بفرستاد و بدینچه فرامی کرد
 با رسولی بدرگاه افزایشاب فرستاد و با وی رسم و داد را محکم کرد و اما از آن پس که رستم دستان بقتل رسید و بفرستاد
 پنجاب قصد فریزاری کرد و او تاب مقابل رستم را ننموده و گریخته رخت بکوشان رستم بی سنانی مملکت
 پنجاب و طمان و سندر گرفت و در هر محل حکمی از خود نشاند و متوجه رستم شد و فریزاری را غمزدی الکی با قتل کوشان
 چهار گنده کونده که بخت رستم متعرض او شده از رستم مراجعت کرد و فریزاری در آن کوشان روزی چند بخت کرد و
 جان بدو دست سلطنت او در هندوستان ۵۳ سال بود چون خبر فوت فریزاری رستم دستان رسید بنابرین
 وفای که از فریزاری بوقوع آمده بود رضامند که از او لا و لکی سلطنت هندوستان کند پس کی از سرداران هند را که بویج
 نام داشت بر تخت سلطنت نشاند و کار مملکت را با موافقت و تحکیم ساخته خود را بزمالتان مراجعت نمود و سوری به بتید
 قوانین ملک داری پرداخته تمامت هندوستان را فرو گرفت و پادشاهی استقلال گشت چنانکه از لب دریای بحال
 تا سرحد دکن ناخدا فرمان بود و در عیش برین از طرف کوشان چهار گنده بلامنت او رسید چون در علوم غریبه و سحر و انا
 بود تصرف تمام در خراج سورج بهر ساینده سورج گفت که صورت بزرگان سلف را از روی سیم ساختن و بدیشان سجده
 بردن بایه فتوحات عظیم است پس سورج بفرموده وی صورتی چند شبیه مردم گذشته از روی سیم ساخت و قبل از عباد
 و پرستش آن اصنام را سبب صلاح و فلاح دانست و مردم نیز پادشاه اتفاقا که در یکی صورت مردکان خود را
 بساخته و بدان سجده برودند زانی بسیار بنیاد که در هندوستان بود و طایفه بریک لطیفی جدا گانه بت پرستی داشتند
 و آئین بت پرستی در عدا و رواج گرفت چون سورج بلده قنوج را فتح کرد و اندک اوقات در آنجا می بود و پاس
 حقوق رستم را نیکی میداشت و دو و سیست و پنجاه سال در مملکت هندوستان سلطنت کرد و وی پنج پسر از وی با زمانه
 ولایت عهد بار شد و اول او خود بهراج بگذاشت و بگذشت چون بهراج بعد از پدر در مملکت هندوستان خداوند جا

شیر و سیم
 پرستی

و سپاه کشت او را سی و چهار هزار بود ایشان را با جوت نام نهاد و هر تن را یکجاست بدی نصب کرد و از خود خوشنودست
 انگاه که در کار فکلی استقرایافت روزگاری اوقات خود را صرف علم و معنی نمود و از آن علم تمام گرفت و از آن پس بخودانی
 سر برآورد و آن قواعده که هاراج و ملک است و از خود به و بر انداخت و قانونی دیگر بنام و نمود و از وی رنجیده امور ملک
 مختل ماند و در هر سری سودانی پیدا شد و تخریب کار بهراج قدم زدند از جمله بر کسی که از نام لشکری فراهم آورده بروی
 خروج کرد و بعد از جنگ غالب گشته تمام سلطنت بهند را گرفت و در ده بر تخت جانشانی نشست و همیشه بار سال کف
 و دیار با خاطر کما کس از خود نشاند و می داشت و در حضرت او انظار عبودیت و چاکری میکرد و چون در کار سلطنت
 استقلال یافت قلعه کاخ را بنیاد کرد و دیار آن آورد و در خایام مردی شکی نام برود و چون کرده با سپاهی فزون از حوصله
 حساب مردان چند مصاف داد و عاقبت الامر او را شکست داد و سلطنت بهند را از وی انتزاع نموده بر تخت حکومت
 برآمد و صدای بهند سلطنت می ستق شد و حکم او را کردند و نمودند چون بر سر خمر روی نمک شد شکر گندنی را بنیاد و چونان
 ملک استی و سلطنت او را حاصل شد که صد هزار سوار و چهار صد هزار پیاده و چهار هزار فیل و لشکرگاه او فراهم بود و طریق غرور
 پیش رفت و از آن ایام افرا سیاب طبع در تخریب و دست و کس زد و شکل فرستاد که از او را طاعت افتاد و با ش و خراج
 ملک بهرست یا نام و جنگگاه با ش شکل که خود را در سلطنت یکانه میدید و طاعت افرا سیاب فرود کرد و فرستاده او را برآورد
 بنده چون این خبر را افرا سیاب به غضب شدید رسید که سپاه لشکر بود و طلب کرد و حکم فتن بسوی بهند و شان و او بران این
 خدمت پیوسته و دلیران سپاه را فراهم کرد و با پنج سوار و لا و غریت بهند و شان نمود از خبر چون شکل سید حکم و از آسپاه
 بهند حجت گشته باستقبال تمام از او را ملک بیرون شد و همه جانی مسافت نموده تا در حدود و جنگال ساز
 مقاتله و مقابل طراز گشت و دو لشکر با هم دو جا آمدند و شبانه روز جنگ قایم بود و ترکان و او مردی و شجاعت و
 خواجه سید را کس را بهر تیغ که زانیند از آن روی که لشکر بهند فراوان بود و از نقصان استقامت مردانانی در ایشان پیدا نشد
 آخر آثار غریت در حال ترکان با دید آمد ناچار روز تیرم پهلوان جنگ تندی نمود و خود را بکوهستان بگذاشتند و در شعب
 قل شام و متحصن شدند و پیران و به صورت حال را لشکرش داده برگاه افرا سیاب فرستاد و افرا سیاب چون این حادثه را
 یافت که عید سوار و مبارز بر کنده بهر سرعت روانه شد و قتی رسید که شکل دور پیران را محاصره نموده بود و هم از راه
 جنگ در انداخت و شکل صفائی بزرگ در پیوست مرد و بهند عنان بهرست غریت دادند و افرا سیاب از دنبال
 بهشتی رفت و هر که را می یافت می کشت و اموال و ائصال انجاعت را بر گرفته بر لشکران خویش قسمت نمود پس از حال
 شکل حجت و نمود معلوم شد که در اراضی نیک شکر گندنی که رنجیده و از آنجا از منیب سپاه ترک جمال در ملک نیار و ده نشاند
 خود را بکوهستان نهیست رسانیده افرا سیاب حکم داد و تا سپاه ترکان دست پیدا و برآورده ملک نیک را خراج کنند
 این خبر چون شکل رسید ناچار رسولی را بخت و بدایا برگاه افرا سیاب فرستاد و معروض داشت اگر پادشاه از خون این

مستند دکنه دبی توانی بخت آم و خاک استان بهیم افرا سیاب چون نامه نیار آورده بدینجهرم و کدشت و رسول او را بخت
 کرده باز فرستاد و انگاه شکل برگاه افرا سیاب آمد و زاری و ضراعت از خدی بر و پادشاه ترکان بروی بشود و او را
 مورد و از شش فرمود و شکل درخواست نمود که بیست و نهم رکاب باشد و شش و بی اجابت مقرون افتاد و انگاه افرا سیاب
 پیشتر شکل را که ابریت نام داشت طلب کرده حکومت بهند و شان را با وی گذاشت و مراجعت کرد و چون کار سلطنت
 بابریت افتاد و مردی بود پادشاه و نیک اندیش از لشکر کشی افرا سیاب و نظرها فتن و زمین داران بهند مکانی بابریت
 میگرداشتند و بیشتر از فرما گذاران بهند و شان را بهت خود سری برافراخته از اراضی که بی ملک ابو بابریت باقی ماند
 وی نیز چون دیگر زمین داران و آن اراضی حکومت میکرد و هر چه از خراج این ملک میشد بخش می نمود و یک قسم برای مالش
 پدر و پیشکش افرا سیاب بترکان میفرستاد و قسم دوم را صرف خیرات و تبرات می نمود و قسم سوم را برای معیشت خویشین
 میگذاشت بدینگونه که در کار بر سر هر یک است و در جنگ تمام و در آن بود و کشت و دولت افرا سیاب نیز سری شد
 ابریت آن خراج که بترکان میفرستاد و برای خویشین نیزه میکرد و بدان بایشکری چون دیکت بیابان فراهم کرد و بهر سری
 با فتن کرده زمین داران بهند را بضرر تیغ مطیع ساخت و بر تاست بهند و شان استیلا یافت اما او را فرزند بی
 که لایق سلطنت باشد ازین وی چون در کدشت مهران نامی از بزرگان قبایل کجوالوای جانشیری برافراخت اول
 خویش را فراهم کرد و از اراضی را و خروج نمود و بده قنوج را گرفته بر تخت ملی برآمد و چهل سال استقلال پادشاهی کرد و
 تحت و تاج را بنجوا برزاده خود کید راج گذاشت و کدشت و کید راج بر سر سلطنت برآمد و ملک بهند و شان را
 سحر فرمان ساخت و بولایت خجایب لشکر کشید و آنجا را سحر نمود و ۳۰ سال در ملک بهند و شان پادشاهی کرد
 و بعد از او چون که در زمان کید راج سپهسالار بود قدم جلالت پیش گذاشته و بیرونی بخت صاحب تاج و تخت شد از آنجا
 که لب از ملوک داشت تیمار غیت و لشکر و مو ملک داری که میدانت و روزگار خویش را به طرب سپای میر و لاجرا
 کار ملک پریشان شد و بلای قمار بهند و شان بران کشت پس از شصت سال پادشاهی از جهان کدشت و از وی
 پسری اندک سال از ما زاد و وی فرزند را بر تخت سلطنت جای داده خود را مور ملک را واری می نمود و بر او چندی
 که او را و بلومی نامید که گفت با وجود من طفلی خود سال بابریت نشاند و انباشد بابرکان بهند و شان شده آن
 پسر را با ما در از میان برگرفت و خود را در الملک قنوج بر گری ملک نشست و مرد و مرد را بعد و نصف سهمی از پادشاهی
 خیر اندیش بود و بده دلی را و بنا گذاشته نام خود را خاند چون چهل سال از مدت حکومت او کدشت مروی از اراضی کلان
 که او را فراهم بود بر پادشاه خروج کرد و در میدان جنگ دلبو و شکر شد و لشکر او شکست شدند و فلک او را قلع و قمع برود و محو
 نمود و بر تخت سلطنت برآمد و ملک بهند را بخت فرمان داد و بر تن و فتن تمام ملک پر و اخت تا کنان در این خضر
 بزرگ حکومت آورد و پادشاهی طیل ایشان کشت و آن خراج که ملوک بهند و شان پادشاه ایران میشد قطع نمود

این خبر چون شکل رسید ناچار رسولی را بخت و بدایا برگاه افرا سیاب فرستاد و معروض داشت اگر پادشاه از خون این

چون این واقعه را و اخروست بهمن بود فور از کفر این محل مصون ماند تا نوبت سلطنت اسکندر رسید بعد از آنکه اسکندر و اهل
و غلبه ایران غرض تخریب مملکت هندوستان نمود با جمعی از مردان دلاور و اندک اندک چون این خبر بدو رسید به تاجال تمام لشکر
ناقصه برآمده به سرحد پنجاب تاخت با اسکندر مصاف زدند و قتل رسید اسکندر و پس از آنکه از جانب فوج حکومت داشت سمور
اشفاق و الطاف ساخت حکومت آن اراضی باباوی گذاشت لشکرگاه اسکندر و پنجاب بود که کار مملکت هندوستان
استقرار گشت در این وقت بسیار کبکی از سپهسالاران خود بود که وی را با خود متحرک کرده در سلطنت برآورد و در دارالملک
تتبع تحت سلطنت جلوس نمود و بلاد و اصدار را بتدریج منصرف شده در کار سلطنت استقلال تمام پیدا کرد و دادام لشکر
اسکندر و پنجاب بود و پنجاب عبور میکرد و آنگاه که اسکندر از پنجاب بکابل سفر کرد و در و زکار و نهایت
شد بسیار با سپاهی جزا پنجاب تاختن کرد و پورس که از جانب اسکندر حکومت پنجاب را داشت از میان بر
گرفت و در زمان او چون کار سلطنت ایران بکل طوایف میرفت بسیار با جمعی که سرضاعت فرود داشت بعد از آنکه
هفتاد و سال از زمان سلطنتش گذشته بود و نامی خواهر زاده خود جمعی از اطفال رجال را با خود برآورده و بسیار
بشورید و او را اگر کسی مملکت برآورد خود بر سر سلطنت را بگرفت و تمام هندوستان را تحت فرمان درآورد و با
مردم برانفت و محرابی سلوک نمود و در شهری ملک کوشید و در کنار دیای سنگی دیر و قریه را و آن احداث نمود چون
نود و سال از پادشاهی او گذشت رخت ازین جهان بسرای جا و دانی کشید و از وی ۲۲ پسر ماند از او و شش
کلیان چند جایی چو بگرفت و در مملکت هندوستان تا قهقران گشت و برادر از او تحت حکومت خویش داشت
آنکه که کار سلطنت با وی است گشت است تقدسی از آستین برآورد و در جمعی بر کس را و نیت خون مردم بخت
با هر کس که کان زد و داشتی به بهانه بتانی او را آلوده کرد و از آن گرفت ازین جهت دارالملک قنوج روی بویاری نهاد و جز
معه وی از مردم دیای تحت نماند خلق بدوسوی برانگه شدند و بهند آتش گشت و از اطراف زمین داران و بندگان بران
فرمان کلیان چند بر تاخت از جمله راجه بکر حاجیت بود که از میان قوم پورس بر سر کشید و در کارهای اندک بملک نروال
و مالوه غلبه گشت و در بلاد و اصدار آن اراضی حکومت یافت و سایه چرخ احسان بر سر کشید هر شهر و دیار را فکند اعتقاد و بهنو و
که او را خالتی و دایمی حال اهل دنیا بود و آنچه از سود و زیان شایگاه و ملک او واقع میشد با دایمی زیاده و نقصان و ضمیر او
گشود میگشت مردم هند افسانه های عجیب درباره او بر میگذاشتند و با وجود دولت از وی میگشت یکی از زمین داران
دکن که از اسبابا بن بختیبه یا لشکر آریه به بزم شجر اراضی مالوه میرون تاخت و راجه بکر حاجیت مردم خود را فراخ کرد و ببال
جنگ او کوچ داده و در کنار دیای نر پادشاه دو لشکر با هم دو چار شدند بعد از آنکه در اسبابا بن غلبه یافت و راجه بکر حاجیت در
و در بکال بخت گشت و اسبابا بن بختیبه شجر ملک بکر حاجیت میخواست از و در نزد عبور کند قضا را از شدت غم
آب است فیل آدم زیاده و آب غرق شد اسبابا بن از عبور پیشان شده حکومت او بین راجه بکر حاجیت از دانی داشت

و خود پادشاهی کن اکتفا نمود و اهل هند تاج و تاجه را از زمان جلوس بکر حاجیت می نویسد و آنوقت که حضرت شوال
از کمر بند بخت نموشد و عیبت و کسالت از تاج بکر حاجیت گذشته بود و کونین بعد از بکر حاجیت تمام مملکت هند و بویاری
و فرمان گذاری لائق بود و پادشاه که در عادت مملکت هند حکومت تو اگر دلاجرم سید و شش سال حکومت با ملوک الطوائف
میرفت تا نوبت حکومت راجه بکر سید و نیز از قوم پور بود و عدالت سخاوت پیر و بکر حاجیت کرده شبها با لباس
تبدیل کرد و کوی و بازار بر میشد و در محض حال سبکین و شیرینش احوال فقر جدیدی تمام میکرد چون در کار سلطنت استقرار یافت بلده
که کونین و بکر و قصبه هندیه را آباد کرد و در جمع کردن پریشان ملی تمام داشت و هر سالی دو نوبت جشنی بزرگ می داشت
و کرده کرده اهل ملی ساز و سرود و نوایه کان خنک و عود را حاضر می ساخت و امتداد هر جشن را چهل روز مینهاد و مدت
پنجاه سال از پادشاهی او آنکه رخت بسرای بکر و چون در کار راجه بکر سید و پسر امیک از سپهسالاران درگاه وی سید یونام
جایی او را بگرفت و شته قنوج را و دارالملک ساخته و سلطنت مکنات تمام بدست کرد و مملکت بهار را تحت تصرف ایران
چند سقش ساخته و فرمان آورد پس از آنکه شصت سال از پادشاهی او گذشت بسرای بکر بر دو روز وی سی و دو پسر باقی ماند ازین
بعد از پادشاهی راجه بکر و راجه بکر که از در قتال و جدال بودند و مدت ده سال این مختصصت در میان بود و بیشتر از
فرزندان سید یو بعضی ملک در آمده سلطنت برآورد و دیو که سپهسالار بود و قرار گرفت لشکر بهار را کشید و آن ملک را از قوم
کچو امیک گرفته تحت فرمان کرد و مشیله را تهورا در آنجا ساکن نمود و طایفه کچو امیک را از آن اراضی کوچ داده و قصبه سکا
و وطن او پس از آن بر سر گشت و تا ختن بر دو آن ملک را سخر کرد و بعد از ده سال دارالملک قنوج را بخت نمود و بکر
سالها بود که سلطانی بکانت را بدو در هندوستان با وید پادشاه بعد از مدت ۵۴ سال سلطنت از جهان گزشت بعد از او
را بدو فرزندان او و طلب تاج و تخت و سهم افتاد از آنکه بکر سید این معنی را پرتاب چند که سپهسالار بزرگ را بدو بود و قنوج
عظیم داشت لشکری جمع نموده غرض تخریب دارالملک را تقسیم داده بهر قنوج تاخت و بجزئی اندک آن بلده را مسخر ساخت
و فرزند آن را بدو را که وارث تاج و تخت بودند و لشکر کرده سر ازین بر گرفت و تحت ملکی جایی کرد و زمین داران هند را
بقوت شمشیر فرمان پذیر ساخت اما بعد از وفاتش فرزند آن و آن نیز در دست نشاند که تمام هند و سائر حکومت گزشت از آن
روا و او را در آنجا خوانند چنانچه راجه کوچک و ضعیف باشد لکن این سلطنت کوچک هنوز در او باقی است چنانچه
راجگی او پور را تا تعلق دارد و سایر راجهای هند بنا بر قدامت حرمت خاندان او را میدارند چون خبر فوت پرتاب چند
بر اندک بود که یکی از اصناف و قومش بود و سید و مملکت مالوه بر سر و سری برداشت جمعی از لشکرها را که خود جمع کرده در زمانی
آنکه تمامت مملکت مالوه و نروال و اراضی کن برادر را بخت فرمان آورد و در و چار پادشاه سلطنت شکنی گشت بعد از فوت او
مالدو از میان دو اب خروج کرده قنوج و دیلی را مسخر کرد و تحت سلطنت جایی کرد و در عدا و قنوج چنان بابوی
یافت که در آنجا شصت هزار خانه اهل طرب و را شکران بود ازین باباوی آن شهر را قیاس توان کرد مدت ۴۲ سال پادشاهی

در جواب گفت که من بکرم برادر و اوستاد و اینصوب کشته ام اینقدر فرصت بدیده که برادر خود را مطلق سازم و از او دوست
 کنم که پادشاه صلح کند بدین شرط که هرگز و بخت و بختی ملک از شما سر و از آن ننهد و این سخن سلطان
 صلح بر عجز نمود و از مخالفت خود غافل گشت سلطان بهائش تیر جگت دیده بعد از طلوع فجر در بهنگامیکه در
 بود و تیر جگت فرو گرفت و آن که بر سر اسیر شده لیکن بصره بود و خود را جمع آوری کرد و صفت ارشد
 آتش جگت مشتعل کرد و چون شلیت فاد متعال بر آن شد که سلسله جهان بانی آنست و ستان از فرقه جنود منقطع کرد
 و زمان هم ملک و رقیبه اقتدار اسلام در آید نیم نصرت الهی بر پرچم سلطان و زید و نعل دولت راسی
 تهور بصدقات عواصف ابدار از رخ بر آقا و تهور در زنگاه و شکوه گشت که دید و غنیمت بسیار بدست
 لشکران اسلام اقتاد و سلطنت هند و ستان از فرقه جنود بکلی منقطع گشت بسلطین اسلام تعالی یافت بعد از
 آن سلطان به دست خود را نموده بدوئی رفت و آنجا را بای تخت خود قرار داد و سلطان شهاب الدین
 پادشاهی بود شجاع و بدو دلاور چون از جهان رحلت نمود بجزیک دختر فرزند بی نداشت بعد از وی
 غلامانش سلطنت رسید چون نوبت سلطنت بامیر تیمور کورگان رسید که باری رفته هند و آن را از رخ بر کند
 و به محتاج بکارگری شدند چنانچه ذکر هر یک بطریق اخبار و این است

شهبه سلطان شهاب الدین غوری

شهبه راسی تهور



مقاله دوم تاج التواریخ موسوم بملک النیر ذکر سلطین سلسله تیموریه کورگانیه که در
 مملکت هند و سلطنت کرد و در مشتمل بر ده فصل اول در ذکر سلطنت امیر تیمور کورگان

در حجاب خفا و جلایب اختفا غامد که این سلسله رفیع الشان چندان در شرف و متانت است که هیچ یک
 از سلاسل سلطین بر آن توان شد و این خاندان در آن قدر علو غنیمت است که هیچ خانواده خواجهین شرف
 مرتبت نتواند رسانند باین اسمی اجداد صابقران امیر تیمور که سلسله کورگانیه است تکریم و تکریم و تکریم
 برین ادعای شنب امیر تیمور و یکی خان به تو منا خان که جد چهارم پسر کیر خان و نهم اوست میرسد و تو منا خان
 پادشاه ترکمنان بود و پسر داشت کی قتل خان و دیگری قاجولی پادشاه از نسل قتل خان پسر کیر خان بود و او
 تیمور از اولاد قاجولی پادشاه نام پسرش امیر طراغای بود و ولادت امیر تیمور در ۲۸ شعبان ۷۳۵ مطابق
 نیم اپریل ۱۳۳۵ در خلکشن که شهر بزرگ مشهور است و شهریت کوچک متصل به قندهار زمان سلطنت تریمیر شین خان بطنین
 که خان تون از مطلق اقبال طالع گشته و زمان ولادت او چهار ماه و از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود
 بدین سبب هیچ و مرج در زمین ایران ظهور آمده چون امیر تیمور بن ۲۵ سالگی رسید خواهر امیر حسین بن امیر
 شلای بن امیر قرغین را خواستگاری نمود و امیر قرغین بعد از قتل غزان سلطان بهر داری رسید و بود و بعد از
 قتل وی پسرش امیر عبداللّه قایم مقام پدر شد و بعد از وی خلفای فاش و مملکت بهرید و هر کس جانی را متصرف
 شده بهر با طاعت و بیکری فرمودنی آورد چون امیر تیمور و امیر حسین بر دشمنان غالب آمدند و تمام ماوراء النهر
 تصرف نمودند و در آخر میان او و امیر تیمور بکدورت کشید اما نیز از بد رفتاری امیر حسین تنگ آمده بود و خواهر
 که حرم امیر تیمور بود و آن اشنا وفات کرد و یکبار ه رفته دوستی و خویشی از هم گنجینه شد امیر تیمور با اتفاق امرا لشکر
 بدین کشید امیر حسین را از حصار یک در آویختن شده بود بدست آورده قتل رسانید و افسر فرمانروایی بر سر نهاد
 بجزو ایکی از پسران خود پسر ده گشن مراجعت نموده و رو بجنب سمرقند آورد و آنجا را مرکز سلطنت نامی
 تخت خود کرد و اندیشه به بنای قلعه و عمارات فرمان داد و چنانچه و زانکه مدت سمرقند بجائی رسید که فوق آن
 متصور نبود و در ۷۸۵ ترکستان را منسوخ ساخت و در ۷۸۵ خوارزم را گرفته بهرات و توابع آنرا در تحت تصرف آورد
 و بخارا را قتلان نمود و در ۷۸۵ سلطانیته را منسوخ نمود و در همین سال از بایک از امتیاز نمود که جتار را فتح کرد و در ۷۸۵
 از او جدا نمود و اصفهان شده بر ظاهر شهر نزول نمود و عظمت و سادات و فحول کار با استقبال شتافته طوعه
 که مال امانی قبول کردند و محنتان بجهت وصول آن شده آمده آغاز مطالبه کردند کار بجائی رسید که ترکان بواسطه
 مطالبه وجهه که مقرر شد مسلمانان کشته علی گنج نام شخصی از بهنگران طبرستان طبع ساخته بود بجهت مشغولی آن طبرستان
 نواختن گرفت و نمود و او با شش پیش از آنکه معلوم کنند پنداشته که هجوم عام شده لاجرم بوقت تحویل داران

و کورگانیه
 تیمور کورگان
 در هند

پادشاهی
شاه

فصل دوم ذکر پادشاهی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و مملکت هندوستان

در آنوقت که سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرزا میرزا بن امیر تیمور که در عراق کشته گردید
اورایا زده سپرد و از آنجا چهار نفر سلطنت رسیدند اول آن یک میرزا در کابل و دوم سلطان احمد میرزا در قندهار
سوم سلطان محمود میرزا در بخارا و چهارم عمر شیخ میرزا در اندجان در زمانی که عمر شیخ میرزا در شیراز جان بود و در
هجری مطابق ۹۱۵ ماه فروردی شمس العالی از بلخ تعلق نگار خانم دختر پسر خان فرزند بی بوجو آمد و در
بهجه بابر میرزا گردید چون بن دو از ده سالگی رسید از جانب پدر ایلالت خط اندجان را یافت چون عمر شیخ میرزا
روز چهارم رمضان ۹۱۵ از بام افتاد و در حلقه نمود محمد بابر میرزا با اتفاق امرای پنج ماه مذکور بخت حکومت
اندجان نشست و خواجه عبداللہ احرار که قطب وقت بود اسم او را ظهیر الدین محمد نهادند و بعد از آن در بار
الند با سلاطین خجندی و ذبک جنگیده سمرقند را تسخیر نمود و چون سلاطین او ذبک بخمال تسخیر ما و راء النهر کندی
عظیم بخت بخارا کشته طاقت مقام دست در خود ندیده متوجه بخارا گردید و بخارا را تصرف شده در اقامت
شاه ۹۱۵ هجری کابل را هم بدست آورد و در سال ۹۱۵ قندهار را تسخیر نمود و تا این زمان اولاد امیر تیمور را امیران حکم داد
که بعد ازین ما را پادشاه گویند و در آخرین سن شاهزاده محمد بایون در کابل تولد یافت و چون در سال ۹۱۵
خان میرزا حاکم بخارا فوت شد بابر شاه شاهزاده بایون را که سیزده ساله بود و حکومت آن ولایت نامزد
ساخت بابر شاه تا نوزده سال در ما و راء النهر و کابل حکومت نمود و در آئین کبری مرقوم است که بابر شاه
پیرون کابل در دامنه کوه حوض کوچکی از سنگ مرمر ساخته بود از شراب پر میکرد و با مردم خوش طبع
انجام بزم و نشاط میداشت و این بیت گزیده میخواند نوروز نو بهار می و دلبران خوش با پیش کوشش عالم
و دوباره نیت و در سال ۹۱۵ هجری غریمیت تسخیر نمود و ستار نمود و متوجه انبخت گردید چون نزد یک
و بی رسید سلطان ابراهیم لودی پادشاه دلی با یک لک سوار و هزار پیاده در میدان پانی پت که بدلی است
مترست نزول نموده قریب یک هفته بر دو لشکر با هم زد و خورد میکردند تا آنکه روز جمعه در جبهه لشکر صف
آرایی نموده از جانبین جنگهای مرده میکردند و بیادان لشکر بباری داد و در آنکی میدادند چون تا میدانهای هم
عنان موکب بباری بودند فتح بر پرچم علم اقبال بباری و زنده شکست بر سپاه افغان افتاد و سلطان
ابراهیم با جمعی از مقریان کشته گشت و سلطنت هند بعد از انقضای یکصد و سی و یکسال از فتح امیر تیمور که در
ایندت نه پادشاه از اولاد افغانه بخت بدلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد از فتح دو از دهیم شهر
منزله و دخل دلی گردید و بخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای مملکت هند گشت بعد از آن شاهزاده کاکلی
را با کز فرستاد و تا آخرین انجا را ضبط نماید شاهزاده چون بگریه رسید کبریا جیت نام راجه از اولاد حکام کالیان

المانی پادشاه و پیش نموده که بخت متعالی زن داشت شاهزاده اموال و خزانه آنجا را تصرف نموده مرجهت نمود
و چندگاه در خدمت پادشاه توقف نمود و آن مرضی گرفته روانه سیل شد بعد از شش ماه بجا رخصت شد و پادشاه
او را بخت طلب نموده معالجه کرد و قدری از آن بیماری سبکبار شد و پادشاه بهمان مرض مبتلا گردید چون آثار انتقال
از وجنات احوال پادشاه ظاهر گشت از کان دولت را حاضر ساخته بخت نصایح بلند و و صایای ارجندگی
سعادت ابدی بود و نموده شاهزاده بایون میرزا را و لیعهد و جانشین خود ساخته و امرای بکایت شاهزاده
نمود و آخر الامر در ششم جمادی الاول ۹۱۵ مطابق ۲۰ ستمبر ۹۱۵ عیسوی در چهار باغ اگره بر حمت از دنی تو
و در باغی که احوال بخارا نشان میدادست و آن باغ اکنون در قبضه شخصی هندوئی است و وی او را بر دام
باغ موسوم نموده شش ماه برسم امانت نگاشت و جنازه اش را بکابل برده و دفن نمود

ششمین ظهیر الدین محمد بابر شاه



فصل ششم ذکر جاکس ظهیر الدین محمد بایون پادشاه بر تخت سلطنت هندوستان

بعد از فوت پدر در عمر ۲۴ سالگی در ۹ جمادی الاول ۹۱۵ در اگره سریرا سی سلطنت چون همواره مکنون خاطر بایون
تسخیر مملکت و آسایش رعایا و خوشنودی برادران و پرورش چاکران بود و بلا و کابل و طاسرا تبول میرزا کاکران
داد و چنیل امیر را عسکری و الور را امیر را هندال و بخارا را امیر را سلیمان تقویض نمود و چاکران را هر یک علی قندل

پادشاهی
شاه

بنصاب انعام سرفراز نمود و بعد از آن تهنیت استیلا قلعه و بلاد را مرکز ظاهر ساخته بعد از شش ماه از جلوس بجانب
کابل تهنیت نمود و بعد از آنجا را مطلع و متفاد خود ساخته و در اکثر ممالک هند ریاست حکومت افزاشت چون سلطان به
فرمانروای کجرات محمد بنی بی ادبی شده بود بنا برین بدستگیر کجرات غم نموده روانه آفتاب گردید سلطان به
آب مقادیر دست نیامد و در نهایت یافت کجرات به تصرف پادشاه درآمد و اندک مدت از قندهار تا حدود بهار راه
حیطه ضبط آورد و در قتلای تمام سید کرد و در این اثنا اخبار خروج شیر شاه به عرض اقدس رسید و فوجی بدفع او نامزد نمود
شیر شاه با ستلح توجه لشکرشای استقبال و برایشان شبنجون آورده شکست داد و پادشاه خود با لشکری عظیم
مقابل او آمده در نواح جنگ سلطان فیما بین واقع و شکست بر فوج شاهی افتاد و بنزیت رفتند بهایون
پادشاه به اکبر آباد رسیده خود سازمی میکرد و شیر شاه از عقب در رسیده در آن نواح تیر جنگهای صعب فیما بین
روی داده و دو مرتبه بهایون شاه شکست خورده از هند رو بکابل نهاد و شیر شاه تعاقب نموده تا انکار
قلعه و او را اخراج کرد و خود بر مسند سلطنت نشین کرد و بهایون شاه چون بهصار امر کوت رسید راناکا حکم آنجا
شرایط خدشکنداری را بتقدیم رسانیده چندی در آن حصار ماند در پنج چنگل شاهزاده محمد اکبر از بطن حمیده یکم
تولد شد و بهایون شاه بعد از چند روز روانه قندهار گردید و حرم خود را در قندهار گذارد و روانه هرات شد و درین
راه حوالی قندهار میرزا عسکری بنیه و اسباب بهایون شاه را غارت کرد و محمد اکبر را بدست آورد و پیش کاکامران
میرزا در کابل فرستاد و بهایون شاه چندی در آن دیار پریشان و حیران بود پس از انقضاء چند ماه تاخیر شده
عنایت بایران را قرار داد و چون بخراسان رسید بزم خان خانان را بزرگراه شاه طلماس صفوی کسل نمود
این قتلعه را از زوایا و حالات خود و شاه نوشت حسن و عمری است تا عنقهای عالی بهم قتل قات
قناعت را نغین کرده است روز کار غلغله کندم تا جو فروش طوطی طبع مرا قانع بآرزو کرد و است
و شمع شیر است و عمری پشت برین کرده بود حالی از کین و عداوت روی با من کرده است انکاس
از شاه آن دارم که با من آن کند آنچه با سلطان علی در دشت اژدن کرده است چون نماند بهایون
بشاه طلماس رسید شاه بدست خود این شعر را در عنوان کتاب در جواب نوشت ایامی اوج سعادت است
ما افتد اگر تو را کندی بر مقام ما افتد چون جواب بهایون رسید از خراسان متوجه بکهنه قنص محمود گردید
انکاس پادشاهی در منزل حکام در خدشکنداری او فرو گذاشت نمی نمودند تا او در قزوین شد شاه طلماس مقیم
بهایون را بهایون نداشته آنچه لوازم همان نوازی بود بجا آورد و چند روز جشن و سرور و باده داشت بهایون در روز
جشن الماس کران بهائی که خراج اعیانی بود برسم از مخان شکیش شاه نموده و سه سال در آنجا بختکنداری توقف
نمود و بعد از آن استعدای اعانت و مدد نمود پادشاه پسر خود سلطان مراد میرزا را با دوازده هزار سوار و قش

فرم رکاب او ساخته روانه هندوستان ساخت چون بقندهار رسید میرزا عسکری و حصار کابل تحکیم گشت بهایون
پادشاه دستم حرم ۹۵۰ بر قلعه کیش آورد میرزا عسکری مضطرب گردید و بصوابه امر با کمال شرمساری بکهنه بهایون این
حصار را با ویایی دولت تقوی نمود و بهایون قلعه قندهار را موافق وعده که بشاه طلماس کرده بود بشاهزاده
کاکامران میرزا سپرده و متوجه کابل شد میرزا کاکامران سر اسید شده بطرف غزنین فرار نمود و بهایون بدون جنگ
کابل را تصرف نموده بدیدار محمد اکبر خوشوقت گردید و بعد از چند کاه میرزا کاکامران لشکر کلاو فر جمع آوری کرده
رو بکابل آورد و بهایون بدفع او مشغول و متوجه شد در این بین اکثر سرداران قزلباش که بکوک آمده بودند با وظایف
خود کشته شدند بهایون خود با فوجی قلیل برنجی لاف تاخت آورده تیری بر اسب سوکار آوریده از اسب افتاد
لشکر غنیم غالب و سپاه بهایون غلوب شده فرار نمودند میرزا کاکامران قلعه را منجر کرده بعد از سه ماه بهایون
بکاکامران لشکر دیده با میرزا کاکامران جنگیده و او را منهدم کرد و اینده میرزا عسکری را گرفته و بنیو و باز میرزا کاکامران در میان افغانا
جمع آوری سپاه مشغول بود و بهایون اول حاجی محمد خان را که بانی قندهار بود قتل رسانید و بعد متوجه تیسیر زاکامران
گردید چون بهایون رسید میرزا کاکامران به اعانت افغانه بر لشکر بهایون شبنجون زده کاری از پیش برد و در لیکن میرزا
بهزال در آن شبنجون کشته شد چون میرزا کاکامران ازین کشته جز کشتن برادر خود فایده ندید برگردید با افغانه پیوست
چون افغانان دیدند که سواهی افغانان جانی و مالی بکوه مقصود نیست دست از رقابت او کوتاه کرد و در خارج
بهند رفقه سلیم شاه شبنجی شد سلیم شاه او را گرفته محبیه نمود و طایف ایل از قندهار بکجه براج کرکوت پناه برد چون
سلیم شاه میرزا کاکامران را در امر سلطنت میداشت تعاقب او بککرکوت تیسیر زاکامران صلاح استقامت و بکجاش
از ککرکوت پیش سلطان آدم رفت و او میرزا کاکامران را از کجاشته بهایون شاه خبر داد و بهایون شاه از آب سند
کشته سلطان آدم کاکامران را تسلیم بهایون شاه کرد و انانکه کاکامران عداوت داشتند بهایون حروض داشتند
که بقای جان بوقوف بر کشتن کاکامران است بهایون قتل او را ضعیف نشد مگر به پاس خاطر امر حکم بکود کردن او
داد و او را کور کرده روانه کرد چون بهایون از قندهار تیسیر زاکامران و دیگر برادران اسود و خاطر شد
شیر شاه و سلیم شاه فوت کردند درین اثنا عریض از بعضی کسان امانی دلی و اگر بختن بر این معنی رسید که
از فوت سلیم شاه و زوایای افغانه با یکدیگر نفاق پیشه کرده اند اگر آن پادشاه ریاست جهان گشایی را در ملک
هند با تهرار از اسب و اولی است بهایون نعم خان را بکجاست کابل گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را بهار
بر داشته با پانزده هزار سوار متوجه هندوستان شده بعد از انقضاء مدت پانزده سال در ماه صفر شعبه
وارد هندوستان گردید و افغانان که در حوالی رهناس و حدود ویایی نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن او
نصرت بهایونی خود بخود و پریشان شدند و بهایون وارد لاهور گردید و افغان بکجه جانب تعین نموده و سرسند و سابل

در تصرف آورد و سکنه شاه که بخت دلی نشسته بود با پشته و نیز کس متوجه جنگ شده قریب چهل روز در سر پند قابل
یک یک می آمدی نمودند تا آنکه در دوم شعبان سنه ۸۰۰ هجری در لشکر صف آرا شد و شکست بر لشکر سکنه شاه افتاد و هزار نموده و کشته
سوانک پنهان شد و سکنه شاه روز غره رمضان به دولت و اقبال دلی نزول اجلال فرموده بخت سلطنت جلوس
نمود و یکپایه خود جگر ساخت بهشت ماه بعد از اتفاقات قصاص و قتل و زنی پادشاه بر بالای بام کتاجان بزرگ
پایش در زمان سجده از بالا بر افتاد و بعد از دو روز در یازدهم ربيع الاول سنه ۸۰۱ هجری این عالم پیوسته فرارید و
کودکش او را در کلبه کهری بهنگام دیای حسن بفاصله دو میل از شهر فون کرده عمارتی عالی بر آن احداث نمود
تحت سلطنت هانیون پادشاه ۲۵ سال و پنج روز بود از آن بگذشت سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمود و بعد از
آن پانزده سال در کابل و قندهار و مرتبه ثانی بهشت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه
بهشت روز بود و او را در دهر بود و محمد که میرزا محمد میرزا

شبه هانیون پادشاه غار



فضل چارم ذکر سلطنت عرش اشیا فی ابو المظفر جمال الدین محمد اکبر پادشاه غار
بعد از فوت پدر و در جمعه دوم ماه ربيع الثاني سنه ۸۰۱ هجری در سنه ۱۵ عیسوی بن ۱۴ سالگی
در باغ گلانور بخت سلطنت نمیکند و در نتیجه انتظام ملکی و مالی منصب وزارت بنان خانان یرم خان اختصار

بزرگ شاه
اکبر

یاقت بعد از ۲۵ روز از زمان جلوس سکنه شاه افغان که از هایت شاه شکست خورده و کوه سوانک پنهان شده
بود لشکری عظیم جمع آوردی کرده سرشورش بر آورد و پادشاه لشکری شایسته بدفع او فرستاده او را شکست داد
بعد از آنکه خاطر پادشاه از طرف سکنه شاه مطمئن شد اخبار شورش هانیون بقال اشتهار گرفت تفصیل این اجمال
آنکه هانیون یکی از معتمدان مبارزخان و با مخالفان او مخالف بود و از اخبار حلت هانیون شاهان جهان بانی
بر سرش افتاد و به اتفاق هزار سوار و توپخانه عزم تنجیر دلی نمود امرای شاهی که در دلی بودند مجتمع شدند و
تروی یک خان شبات قدم در زمین بعد گذشت گذشت زبا و خان مذکور شکست یافت و منظم شدند و هانیون دلی
تصرف نمود این خبر را بعضی پادشاه رسانیدند پادشاه در سجده سمی حیدر دایات نظر آیات را در بعضی هانیون
چون خیام فیروزی انجام داد و سواد پانی پست زنده قاتی فریقین دست داد و در عین هنگام سیر می کشید
شرف موت شد و لشکرش پشت بنما را داد و هانیون را دست گیر کرد و بجنور رسانیدند و دولت خود را
معروض داشتند که چون جهاد دولت دست مبارک بر گردن این بی دین شمشیر را نیاید شاه ستم نکرد
او رسانید بچرخان کار او را تمام ساخت و حکم شد که سر او را بکابل و تن او را بدلی برده بر دروازه شهر
بیاورند و پادشاه مظهر منصور و اقل دلی کرد و و تا چهار سال احتیاج کلی و جزئی امور مملکت بر یرم خان
بود اما از آنجائی که پادشاه را خور و سال تصور میکرد از و حرکاتی که خلاف طبع پادشاه بود و بطور میرسد آنکه
در سال پنجم او را از عمده وزارت عزل ساخت پس از عزل یرم خان در اندیشه باطل افتاد و فتنه و فساد در
مملکت محرومه مرتفع ساخت و چند بار پادشاه چنگیده بر میت یافت اخرا الامر بوسیله منعم خان مجر و پنهان
عازم عتبه گردید چون متصل لشکر پادشاهی سید منعم خان و شمالي کردن یرم خان انداخته بجنور آورد و پادشاه از
راه مهربانی غفور جرایم او را نموده و حضرت رفتن بکرا با و داد خان مذکور عازم مکر گردید چون بهرین که تعلقه صوبه
کجرات است رسید مبارک خان افغان بوجوه خون پدر در پی کشتن او برآمد با جمعی به باند ملاقات نزد
او آمده خنجر بی برکتش زد که تا سینه بشکافت و همان فانی را وداع نمود و در سال دوازدهم
از جلوس پادشاه بجز منعم خان و آنکه امنیت شد و قلعه را محاصره نموده متصرف گردید و در سنه
هجری پادشاه دارالخلافه را اگر قرار داد و در سال یازدهم از جلوس شاهی قلعه ال آباد را نمود و در مدت
چهار سال صورت انجام پذیرفت بعد از آنکه اکبر شاه تمام مملکت هندوستان را بکلیه تصرف آورد و
خاطر را از اطراف جمع کرد و اکثر اوقات با علماء و حکما مباحثه علمی مشغول می بود تا آنکه پس از حکومت پنجاه و دو
سال شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه ۸۰۵ هجری مطابق ۱۴ اکتوبر سنه ۱۵۹۷ عیسوی در اکبر آباد حلت انجام یافت
نمود و در باغ سکنه که قریب نیم میل از شهر اکبر آباد دور است در وضعی که پیش از وفات خود تعمیر کرده بود وفات

ششیمه پادشاه غازی



فصل ششم در سلطنت جنت مکانی نورالدین محمد جهان کیسر پادشاه غازی
در سال ۹۹۹ هجری مطابق ۱۵ اگست ۱۵۹۰ عیسوی محمد جهانگیر از بطن جوهره بانوی وجود آمد در آن وقتی که محمد کبیر شاه
مریض بود شاهزاده محمد جهانگیر بزم ملاقات پیران آله آباد بر آکره آمده هنوز درین راه بود که پادشاه رحلت نمود
اکثر امرا و اعیان سلطنت حسود و کینه محمد جهانگیر که در دیوان جوانی در خدمت جد کرامی حاضر بودند اتفاق
داشتند و شیخ فرید که امر معتبر آن سلسله بود فی الحقیقت جمهور را اختیار کرده مذکور داشت که با وجود ولادت همه سلطنت
بر پسر زاده خالی از اشکال نیست امر ترک آن اراده را نموده سلطنت جهانگیر را رضی شدند و محمد جهانگیر شاه در آن
ماه ربیع الثانی سال ۱۰۱۱ هجری در اکبر آباد بر سر سلطنت جلوس نمود سلطان حسود که ندعی سلطنت بود و چون
حال بد بینوال دید با جمعی که شریک مصلحت و محفل اعتمادی بودند از قلعه اکبر آباد راه خود سری پیوده تا
حدود لاهور رفت و آنجا جمعی از جنود و جتای و افغانان بد و پیوسته قریب دوازده هزار نفر را فراهم آورده به
طرف اکبر آباد آمده آنرا در جنگ شد و راقول حمله از لشکر پادشاهی شکست خورده فرار نمود و پادشاه با طراف ملک
فرمان داد که هر جا سلطان حسود را یابند بکشند و پیکر او را بکنار آب لاهور کشی بمانان او را گرفته

محمد جهانگیر
پادشاه غازی

بفتح خان حاکم لاهور خبر دادند خان موصوف او را بجنهور پادشاه فرستاد و پادشاه فرمود حسود را بزند و فرستاد
در نقاشی او را بر دار کشند در سال ششم از جلوس نور جهان یکم عتیبه میر غیاث بیگ را بکار می نمود و با محبت
بهم رسانیده که در آخر عهد نام یکم در سکه نقش میشد چنین حکم شاه جهانگیر یافت صدر زیور بنام نور جهان پادشاه یکم
و پادشاه همیشه می گفت که من سلطنت هند را بنور جهان بخشیدم و مرا بجز نیم سیر کباب و یکت سیر شرباب هیچ درگاه
عزت با حکم جهانگیر بر نیردی طالع و قوت بخت از قید نارنا در میای عمان و از کابل تا مرحد بنکاله در حیطه
نصرت و آورد و در دست بهجری بکشمیر توجیه نمود و در آنجا کسره نراجی بهم رسانیده و ریاست عالیات بکتاب
لاهور با بتر آرد و اسامی راه روز یکشنبه است و نهم ماه صفر ۱۰۲۶ هجری مطابق ۱۶۲۶ عیسوی
بعالم جاودانی سفر کرد و نقش او را به لاهور فرستاده در باغی که نور جهان تعمیر کرده بود بجا کش سپردند ۲۴ سال مانده

ششیمه محمد جهانگیر پادشاه غازی



فصل ششم در سلطنت فردوس شایان شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه غازی
شاه جهان پادشاه در شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول سنه هجری ۱۰۲۶ در دار السلطنه لاهور از بطن جوهره بانوی تولد یافت
پدرش او را در دوازده ماه و پنج روز ولایت دکن فرستاد و او را بکتاب شاه جهان لقب ساخت چون شاه جهان خبر فوت

محمد جهانگیر
پادشاه غازی

پیرا شنیدند که با کمره روزه شده روز ششم جمادی الثانی است و آمدن دگر دیده بر سر فرمانروائی جلوس نمود و کمر
 از امر را بقدر مراتب بخت و منصب و انعام سرافراز فرمود و یکی نعمت را بیکدیگر میسر آمد ملت مصطفوی و ترویج
 احکام بنوی مصروف داشت اول حکمی که در مردم را از سجده کردن بوقت حضور منع نمود و گفت که لایق
 سجده ذات پروردگار حقیقی است و در همین سال دوازدهم حجب درین روز سلطانی بخت فرامروائی حکم کرد
 و با و شاه زادگان عالیقدر را که چهار کن سلطنت بودند در چاکر شاه او زکات و شاهی حکم بپوشیدن داد و آن صفایان
 نزدیک تخت ایستاد و یکی را مورد احترام حسنه و آنکه در این شانزده داراشکو در آنجاست و لیعهدی سرافراز نمود
 و سلطان شجاع را بر عصبه دار بنگال مقرر داشت و او زکات نوب عالمگیر را عصبه دکن تقویض نمود و سلطان مراد
 بخش عصبه و دیگر کجرات تعیین کردید و آنصف قنار این منصب و کالت سرافراز نمود و شاه دکن روپیه از نقد و
 جنس بقره و مسکین غنایت کرد و سال دوم از جلوس افضل خان شیرازی منصب وزارت سرافراز شد و در سال
 چهارم ملک احمد بنافه عالم قانی بسرای جاو دانی خراسان رسید و در سال پنجم بنو کلی را از قوم پرتگیز گرفت و در سال
 هفتم بر تخت مرصع مشهور بخت ظاهر و مس که کت که در روپیه خرج آن شده بود جلوس نمود و پسر بزرگ خود
 شانزده داراشکو را و لیعهد خود ساخت بنابر آن دیگر برادرانش خصوص او زکات نوب عالمگیر که پسر کوچک
 بود مدام با وی عداوت می ورزید و وقتی که در غلته اجمیری پادشاه بیمار شد و اخبار ناخوشی پادشاه بظرف
 نقشه گردید داراشکو رقی و فتنه تمام سلطنت را میداد عالمگیر که در دکن بود و در شجاعت کوی سبقت از برادر
 دیگری بود و مدام خیال سلطنت در سر میداشت فرصت را غنیمت دانسته با امر استغفار شده لشکری عظیم
 برداشته عازم داراشکو گردید و دشمنی شاهزاده مرا و کش که در کجرات بود نیز به و پیوست چون هر دو برابر
 بموضع و هرت پور رسیدند همراهِ جویت شک و قاسم خان پسرالارافانج پادشاهی بجزیک داراشکو قصد
 محاربه بفاصله کفر سخی و پو لپول مقابل قتلای فریقین دست داد و بعد از کشش بسیار لشکر داراشکو شکست فاحش
 یافت و او زکات نوب عالمگیر از آنجا کوچ کرده بود و کوه الیاد دایره لشکر نمود و داراشکو از آنجا برآمده در پو
 بر بختن لشکر پرداخت چون اخبار آمدن داراشکو به گوش او زکات نوب عالمگیر رسید بطریق المکار خود را مقابل
 لشکر داراشکو رسانید و بفاصله یک میل خیمه زد و در همان روز وقتی که آفتاب بوسط آسمان رسید جنگ قوی
 و فتنه لشکر کشید بعد از دو روز و زیاده داراشکو شکست فاحش خورد و او از نقاره فتح و نصرت او زکات
 نوبی مباح جهانیان رسید و داراشکو بعد از هفت قریب شام با کیر آبا دریده در آخر شب پسرشکو پسر
 خود را با قدری جواهر و پیراهن با ممدودی از سواران جانب شاه جهان آبا و رفت شاهزاده او زکات نوب
 از آنجا که چیده و باغ نمود منزل که در سواد اکبر آباد واقع است نزول نمود و مالک تاج و تخت کرد و مقامات

جشن مثل خطبه و منکر را موقوف بجلوس آنی داشته روز دوم بقا بقا داراشکو روانه شده در جانب پنجاب خیمه
 زد و در آنجا شنید که داراشکو بجانب کجرات روانه شد و شش میز را با هزار سوار بقا بقا داراشکو روانه ساخت و
 در خلال این حال شنید که شاه شجاع را در دیگرش در بنگال عزم جنگ دارد و لهذا دوازدهم حرم ربات را مقابل
 شاه شجاع با هزار آرد و بعد از طی منازل قطع مرحل میکنی پور رسید و شاه شجاع بمسافت چهار میل لشکری پادشاهی
 توقف نمود و بعد از چندین جنگ جدل و کشش بسیار غریت شده خدم و حشم و سواران در آمد و از آنجا غنائ غنیمت
 بر حرم داراشکو ببطوف داشت و داراشکو مدت یکماه در کجرات بسر برده با بیست هزار سوار جانب اجمیر روانه شد
 اما در زم کردید و پادشاه نزدیک لشکر او رسیده تمام جنگ داد و داراشکو تاب نصف آرائی میدان در خود
 ندیده پناه بکوهستان اجمیر برد پادشاه بعد از این فتح متوجه داراشکو شد و شاه جهان آبا که در وید و از راه در واز
 داخل ارگ شده شاه جهان پادشاه را بمحسوس نمود و بعد از هشت سال در حبس نشیب و شبیه میت و چاه
 شجر حبس شده ازین دار فانی رحلت نمود و سلطنت سی و یکسال و چهار ماه و بیست و سه روز بود
 و عمر شش بقا و شش سال و یکماه و بیست و شش روز بود و در کتب تاریخ کجریه این بود

شبهه شاه جهان پادشاه غازی



فضل ششم ذکر سلطنت خلد کانی محی الدین محمد و زکات نسیب عالم گیر پادشاه غازی

در شش ماه از دهم ذی قعدة مطابق دهم اکتبر سنه ۱۰۱۹ عیدوی از بطن ارجند بانو یکم تولد شد در حالت بیاری محو
 در در غره ذی قعدة در شهر سلطنت جلوس نمود و خطبه و سکه بنام خود جاری داشت برادر خود سلطان مراد پادشاه
 شجاع و دلاست آورده و قول کرد و حکم با طراف ممالک داد که داراشکوه و ماهرجاده و سنجک و منور و بصره و برسانه و
 آنکه داراشکوه و ماهرجاده و سنجک و منور و بصره و برسانه و آنکه داراشکوه و ماهرجاده و سنجک و منور و بصره و برسانه و
 پادشاه حکم به حبس آنها نمود چون از رسیدن داراشکوه و ماهرجاده و سنجک و منور و بصره و برسانه و آنکه داراشکوه و ماهرجاده و سنجک و منور و بصره و برسانه و
 در غره محرم سنه آن چاره بارادرس شهید کردند عالمگیر پادشاه از غده در آن مملکت شد سال در شاه جهان
 آباد نشسته بنظم و وفق سلطنت پرداخت بعد از انتقال پدر فارغ البال گشته متوجه مملکت دکن شد و در بعضی
 از ممالک دکن را مستخر نموده در شش ماه قلعہ سیاه پور را محاصره نمود و راه و خول آمد و رفت را بر تنگنا و قلوب بسته
 برج و باره قلعہ را از ضرب توپ منهدم ساخت خواست داخل قلعہ شود و سکنه عادل شاه و والی آنجا قلعہ را
 حواله اولیای دولتی نمود و خود و بجنور عالمگیر شافیه مشغول عنایات شاه گردید چون از بند و حبس سیاه پور
 فارغ گردید لولای غنیمت بطرف حیدرآباد و افراسخت و در شش ماه حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان
 ابوالحسن مشهور به تاناشاه که بنحیه بطرف قلعہ کوکند رفت افواج پادشاهی کوکند را محاصره نمود و زمان
 آمدن او قلعہ مذکور چون بهشت ماه کشیده و گرفتن قلعہ ممکن نبود لکن در شش ماه قلعہ مذکور وقت شب چند نفر از
 از دیوار قلعہ داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم نیز با فوج خود طرف دروازه قلعہ آمد و منتظر فتح الباب بود
 که بهادران قلعہ گیر خود را بر دروازه رسانیدند در بارگاه روانه قصر سلطان ابوالحسن شدند از این معنی صدای
 گریه و زاری از اندرون قصر بلند شد ابوالحسن به تشلی و التماسان کوشیده یکی را وادع نمود و نظر همانان
 ناخواسته بود چون هنگام طعام خوردن آمد و طعام حاضر کردند و مشغول طعام خوردن گردید کسانی که حاضر بودند
 از راه تعجب سوال کردند که درین حالت تشویش چگونه طعام می نمایند جواب داد که موافق طریقه جهنمی است
 و با حاضرین بخوش روی بهم کلام شده گفت دانستند آن بزرگوار نوشته اند که هرگاه صاحب دولتان بر کشته نشین
 را با حوادث روزگار سروکار افتد سرشته حوصله بر داری از دست نداده رضا و تسلیم را بجا خود دارند با بگو
 بعد از فراغ از طعام لباس پوشیده بکمال استیقلال با اتفاق امراء عالم گیر روان گردید چون شاهزاده نزدیک
 به دروازه قلعہ خیمه مختصری زده انتظار را دمی کشید و از نزد شاهزاده حاضر کردند شاهزاده اظهار قنوط و
 محترمانه نمود و او تشلی داد و بجنور عالمگیر آورد پادشاه نیز با و سلوک شایسته نمود بعد از چند روز و او را
 دولت آباد ساخت تا در آنجا نظر بند باشد پادشاه پس از تعلیم مملکت حیدرآباد را با ایت نصرت ایالت

بزرگوار
در شش ماه

محمد

جانب نظر آید و برافراخت و در اوایل شهر جمادی الاول سواد کلیر که را مشهور به خیا مظهر انجام کرد و اندو در سال
 پنجاه و دوم از بطن یکم سال نو و یکم عمر او بود در شش ماه از بطن ارجند بانو یکم تولد کرد و در دهم ذی قعدة
 در خوندی محمد کام بخش پسر کوچک خود را که عزیز میداشت به نقاست سیاه پور مقرر شد و با شوکت تمام بصورت
 روانه نمود و محمد اعظم پسر و مطلق که وایم الحضور بود و رفتن او به نصرت داد شاهزاده هنوز مسافتی چندان طی نکرد
 بود که عالم گیر روز جمعه بیست و هشتم ماه ذی قعدة ۱۱۱۹ بر حمت حق پیوست و شاهزاده محمد اعظم بمحور و هفت
 این خبر به سرعت سعادت منووده داخل اردوی پادشاهی گردید و نقش پدر را روانه او زکات آباد داشت
 عالم گیر را پنج پسر و شش دختر بود و اولین شاهزاده محمد سلطان که در حیات پدر فوت شد و دومین شاهزاده
 محمد اعظم سیمین شاهزاده محمد اعظم چهارمین شاهزاده محمد اکبر که در حیات پدر بطرف ایران رفت و در مشهد
 گذشت پنجمین شاهزاده محمد کام بخش و دختران او زینب النساء و زبده النساء و بدر النساء و نازنین

ششیه و زکات نسیب عالم گیر پادشاه غازی



فضل ششم ذکر سلطنت محمد پنجم شاه بنوین پسر عالمگیر پادشاه

در شش ماه از دهم ماه شعبان از بطن بانو یکم بوجود آمد بعد از روانه نمودن نقش پدر روز شنبه دهم ذی قعدة

و در شش ماه

در شهر احمد نگر قدم برار یک سلطنت گذاشت و آصف الدوله را به منصب وزارت متقل ساخت و ذوالفقار خان را سپه سالار نمود و دیگر اعیان و ارکان دولت پیرایه بکار یکدگر مامور بودند برقرار داشت چون مرض عالم گیر در تمام ممالک هند وستان استهلا یافته بود سلطان محمد عظیم سپهر بزرگ او را کابل کوچ کرده عازم هندوستان شد در شاهی راه خبر فوت پدر را شنید به لاهور آمده روز شنبه سلطنت خود را به سراج سلطنت بر سر گذاشت و خود را موصوف بهادار ساخت و از آنجا به محمد اعظم شاه نامه نگاشت که اگر بحسب فرمان پدر مغفور شاه فرمان روائی صوبه جات کن گفتا نمایند و پادشاهی بانی هند را بمن بگذارید اصلاح و انب می نماید اعظم شاه در جواب نوشت که دو پادشاه در قلمی محمد عظیم ازین معنی بخشیده است بجزوه الوثقی توکل از روی زده روانه اکبر آباد کردید چون اخبار رسید محمد عظیم شاه به اکبر آباد کوشش نمود محمد اعظم شاه شد بار آورده جنگ از احمد نگر با فوجی کثیر کوچ نمود و بعد از طی منازل در میدان دبولیو رتائی فریقین دست داد جنگ شروع کردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه با دو پسران خود و بسیاری از اسرا کشته شدند و ششم فتح و فیروزی بر پرچم محمد عظیم شاه و زید اکثر امر بجهنم آمدند و این واقعه در بیستم ماه ربیع الاول سال هجری بود قریب آمد

شبهه محمد اعظم پادشاه



فضل نعم ذکر سلطنت شاهزاده عظیم شاه عالم بهادر شاه

در سال ۱۰۳۳ سلطنت از بطن نواب بانی و برادر پسر تولد یافت بعد از فوت پدر و کشتن برادر و نوزدهم ربیع الاول سال ۱۱۱۱ در اکبره بر تخت سلطنت جلوس نمود و پناه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت پنجم خان و عهده کبیر مطلق به اسد الله خان مرحمت نمود و آصف الدوله را به شاه جهان آباد مرخص نمود که تمثیل انجرا نماید در وقت یکی افواج شاهی مرغی بحال کشته محمد کام بخش چون اخبار کشته شدن محمد اعظم شاه را استماع نمود سر بر اطاعت فرو نیاورد و با وجودی استعدای آماده جنگ شد پادشاه هر قدر او را نصیحت کرد فایده نیکبختید و جوابهای سخت داد و لاجرم پادشاه روز یکشنبه غره شبان ساله از راه فتح پور توجه بجای آورد و محمد کام بخش با فوجی که داشت ازینجا پور با کمال جرئت پیش آمده در سواد کلیه تلافی شد و در سیم قوی قنده جنگ سلطانی فیما بین هر دو برادر میان آمد و محمد کام بخش مغلوب و زخمی گشته بجزو افتاد و از آن شاهی در همان حالت بی هوشی او را در گنبد نمود و بجهنم پادشاه آورد و زخمهای او را بکلیه زده اندک روز جان بجان آفرین تسلیم نمود و پادشاه پس از انتظام دکن عظم مراجعت به اکبر آباد فرماست درین بین خبر رسید که جماعت ناگهیکه در صوبه لاهور از قدیم الایام توطین دارند اجماع نموده بر وراج کفر و بدعت اسلام برخاسته اند و وزیر خان فوج دار انجرا کشته اند و تحریب مساجد نفیض قبول مسلمین و تصرف در آوردن ملک شورش کرده اند و پادشاه توجه بدان صوب نمود و یکی از آنکه قریب قتل رسانید و در موضع شترانهار نمود و در همین سال کتارات لاهور را بجهه کاهه علمای سنت جماعت گفتگو نمودند تا آنکه وصیایت امیر المومنین ثابت نمود و کاهه علی وصی رسول الله را داخل نمود پادشاه مردی عالم و فاضل بود از کمال غم و شجاعت او جمیع حکام و نوکران و زمین داران قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او شاهزادگان مطلق العنان و فارغ ابال می زیستند چنانچه بنده شاهزاده دست راست و چپ او می نشستند در چهاردهم محرم سال ۱۱۱۱ خلی در مزاج پادشاه راه یافت و ۱۹ ششم محرم در لاهور جهان که از او داغ نمود نفیض او را بهادر انجرا شاه جهان آباد آورده بجاکت سپرد و دهفتاد و سه سال زندگانی کرد و بخیال و دوماه سلطنت نمود و پادشاه را چهار پسر بود که در حین حیات در رکاب بودند بعد از فوت پدر و امر خلافت و فرمان آمد محمد عظیم الشان که از ایام سلطنت جدش بجهت نظامت بکماله صاحب استطاعت بود و در عهد پدر نیز بجای خود مستقر بود و خزانده و اسباب سلطنت همه در تصرف او علیحدّه شده و سه برادر و یک برادرزاده عدم استطاعت با هم شریک شده عهد و میثاق نمودند که بعد فتح بر عظیم الشان ملک را با انصاف و قیامت نمایند و هر که بر ممالک متعلقه خود فرمان روا باشند باین غرضیت هر سه بر عظیم الشان مصروف قتال گردانند و در آن معرکه کجس تدبیر فتح نمودند و عظیم الشان در کرباب فنا افتاد و بعد فراغ این مهم هر سه برادر نقض عهد نمودند

ذکر شاهی
سلطان
در بیستم

در بیستم
ذکر شاهی
سلطان
در بیستم

علیه شد و اول در میان معزالدین جهاندار شاه و شاهزاده نجیب اختر جهان شاه جنگ عظیم واقع شد و رفع
الشان خود را بر کمان کشیده نظر بنجام هر دو برادر یکدیگر که لشکر جهانیشا چه شده سپاه او را پیش رانده قریب
بود که شاهزاده جهان شاه فتح کند که در این اثنا فرخنده اختر همین پور شاهزاده جهان شاه کشته شد این
سبب اضطراب شاهزاده گردید و سراسیمه فیلسوفی خود را در وصف کارزار رانده از هر طرف کشته شده میاخت که ناگاه
از قضا کشته فیلسوفی را یافت که گفت چنان از عقب بگریز و بدو پیروی که فیلسوف شاهزاده مجازی تل مکرر رسید
تفنگ چنان شلیک آغاز کردند که جهانشای بضرر بکلور آهنگ روضه رضوان نمود و بعد از کشته شدن
جهانشاه رفع الشان با وجود قتل سپاه و عدم استعداد متوجه کارزار شد آنهم با برادرش ملحق گشت
جهاندار شاه بغش برادران را برای قتل و عقیده همایون پادشاه بپناه جهان ان آباد فرستاد و خود
بی مزاحمت بر تخت کامرانی نشست

شبیه شاه عالم بهادر شاه



فصل دهم ذکر سلطنت محمد معزالدین جهاندار شاه

محمد شاه بعد از فتح برادران بخرنجه سالکی در لاهور و دکنت جهان بانی را بجلوس آراشتند

اصف الدوله را به منصب و کالت سر بلند ساخت و ذوالفقار خان را بوزارت سرافراز نمود و هر یکی را عین
سلطنت و ارکان دولت را بتناصب بلند و خدایات از جند اغوا و اکرام نمود و درین بین فرخ سیر نیز
بر و برادر کوش از خاص عام گردید پادشاه محمد اعز الدوله را با فوجی عظیم بمیت او کورخ و اوقه
کج و ملاقی فریقین روی نمود و اعزالدین بر میت یافته بطرف اکره شافت جهاندار شاه که در شاه
جهان آباد بود و انتظار فتح سپر را می کشید چون قضیه را بر عکس دید و در شاه جهان آباد و میت اسباب
جنگ را دیده با توپخانه شایسته و فوج قریب هشتاد هزار سوار و پیاده و چهل و پنج توپخانه
بعد از طی مراحل و قطع منازل با کمال عظمت و شکوه و غایت کثرت و انبوه بر سواد سموگر متصل
اکبر آباد بمقابل فرخ سیر فروکش کرد و دید و از آن طرف فرخ سیر با فوج قلیل با کمال بی سرانجامی
دو روزه را در یکت و زطلی کرده آن طرف رودخانه مقابل لشکر جهاندار شاه نزول نمود و عبداللہ خان
سپه سالار فرخ سیر در آخر شب از آب عبور کرده عقب فوج پادشاه میقیم گشت و فرخ سیر نیز با جمعیست
خود با ولایتی گردید جهاندار شاه وقتی خبردار شد که فوج مخالف از عقب نمودار شد از جانب رو
متوجه طرف پشت گردید و دید و باران در قریب افواج و اهتمام پیش بردن توپخانه در آن حال بود
که لشکر مخالف حمل آورده لشکر جهاندار شاه را با سی ثبات استوار نموده برهم خورده راه بر میت
سیر و دو کار جهان ان و از شاه بپناهت شد که خود را در عمارتی فیل زمانه کشیده راه اکبر آباد را
پیش گرفته بوقت مغرب بشهر رسیده آن شب را در اکبر آباد بسر برده
آخر شب بقیه میات داده روانه شاه جهان آباد گردید فتح
نصیب فرخ سیر شد سلطنت جهاندار شاه
ده ماه و سی و نه روز بود

شبیه جهاندار شاه در حین جنگ

شکیبسان وارشاه



فضل یازدهم ذکر سلطنت جلال الدین محمد فرخ سیر عظیم شان پادشاه

در سال دهم شریک شد بعد از غلبه بر جهاندار شاه در سال ۷۲۰ هجری در کربلا و بخت فرمانروائی جلوس نمود
 جمعی امیران و صاحب مضایق بجنوره آمدند و مرهم خسروان گردیدند بعد از چند روز بطرف شاه جهان آباد
 کوچ نمود چون در قصر آباد گشت روزی فاصله دوازده سید اصف الدوله و پسرش ذوالفقارخان
 طلب داشتند و پسر را بجنوره آوردند و بکرا خلعت داده بظاهر مرهم و مرهم ساخته حکم شد که اصف الدوله بزرگ
 و ذوالفقارخان و جمیع باند که مارا با ایشان مشورت امور را ضروری بنظر راست اصف الدوله حجت
 نمود و چشم از رعایت برلبست و ذوالفقارخان مستعجل خود در مکان ماسوفت پادشاه اول پیام شنود
 امیر بدعوی خون عظیم ایشان و پسرش محمد که سیر زابوی داد ذوالفقارخان نیز بنابرین که هر که دوست ازین
 بشود برچوردل و از یکویدهای ارشد داد و درین ضمن لاجین بیک سیر غضب از عقب ذوالفقارخان
 رسیده طلب بکر و فرس انداخته کش تا آنکه طایر خوش از قفس بدین بانی یافت و همان روز لاجین بیک
 مذکور حکم پادشاه جهاندار شاه را در قلعه ارگ مقبول نمود و فرخ سیر با ایشان و شوکت تمام داخل شهر شد و حکم نمود

در سال دهم شریک شد

که سر جهاندار شاه را بر سر نیزه کرده و لاش او را در جوی خیل انداخته و غش ذوالفقارخان را و از کون بر دم خیل
 بست و در محرم گردانیده و پیش قلعه انداخته و اصف الدوله را حکم نمود و خلعت وزارت را بشیخ عبدالقد
 سادات بارید و او و خطاب قطب الملک بهادریار و خا و ارمق نمود و خلعت امیر الامرا به برادرش سید
 حسین خان مرحمت کرد و بیکله بعد از چندی با غوای بعضی از امرای حدیثیه در میان فرخ سیر و قطب الملک
 غبار تقابل برپا شد که دید که تدابیر اسیر و دستگیر کردن قطب الملک در خاطر فرخ سیر حیده روز بروز تدبیر
 گرفتار کردن قطب الملک بود تا آنکه مدت عداوت با مدت گذشت و نوشتجات قطب الملک درین ماه
 متواتر بطلب برادرش امیر الامرا میرفت تا آنکه او با فوجی از خدمت و حساب بیرون از دکن طی مسافت نموده به
 دار الخلافه رسید چون بهیچ نوع رفع نگذارد شاه متیقن خاطر او بگریزیدن بایرین هر دو برادر حق نمک خواری از دست
 داده برای حفاظت جان خود لای نمک بگرامی افزاشند و بنای جلوس از او بخت جهان بانی انداختند
 و پادشاه بهر شسته صلاح حال از دست داده و در دام اغوا گشته اندیشان افتاده او را به قضیحت و بی ادبی
 تمام از ارک بیرون آوردند و بیل بانی در چشم کشیده و رنگهای زندان اندرون قلعه ارک که جانی از کور تنگ
 تر بود و مجوس ساختند بعد از دو ماه او را خفه کرده و پیش او را برای دفن بمقبره جمایون شایسته ایام سلطنت او حواله

شیر فرخ سیر پادشاه



در عهد
سلطان
محمود

فصل دوازدهم در ذکر سلطنت شمس الدین رفیع الدرجات ابن رفیع الشان

چون قطب الملک امیر الامراء از کشتن مرغ سیر فارغ شد نظر بر تشریفات امور سلطنت و رفیق و متفق مملکت که بغیر از نام کی از شاهزادگان تمیزی صورت نمی بندد در رفیع الدرجات را از حسن برآورده در سال پنجم بیع الشانی بر سر سلطنت نشاندند و برای رفیع شورش و آشوب طبل شادی و بکوش اهل شهر رسانیدند و جماعت خان که از محض صانع قطب الملک بود بشرقی دیوان و اتالیقی و علی پادشاه و چند خدمات مقرر گردید و تمام امورات ملکی و مالی را خود متحمل میشد خزانه و جواهر آلات و اسباب سلطنتی تمام بقصرش ایشان بود و هر قدر جواهر و نفوذ و تقاضای بدیعه که میخواستند برداشتند با وجود این تسلط باز از بیم و هراس و دغدغه هر دو برادریشی بر بساط آسایش نیامیدند و کوشش بر اخبار فتنه و فساد و اطراف مملکت میداشتند و پیوسته چشم بر راه قصاص اعمال خود می بود چون رفیع الدرجات بسبب بیماری ب و خوردن گوشت را منع نمود تا توان و ضعیف البنیة شده بود که اطباء از محال بودنش مایوس شده تا اینکه پادشاه فرمود که سوار و اسب را رفیع الدوله برادر بزرگ من است مناسب آن است که مرا ازین تکلیف معاف داشته این امر خطیر را به او و اگر قطب الملک حسب احکام رفیع الدرجات روز شنبه بیستم ماه رجب سال هجری در خدمت رفیع الدوله شش هفته او را بر سر حکمرانی جلوه داد و بعد از آن نزد روز از جلوس رفیع الدوله رفیع الدوله رحلت حیات بعالم بقا کشید تا یام سلطنتش شش ماه و یازده روز بود

و در همین سال از ایران قلعه اکبر آباد و سیراک در قلعه مجوس بود از حسن برآورده بر تخت نشاندند قطب الملک بجز و استماع این خبر پادشاه را بر داشته غریمت اکبر آباد نمود و در اندک زمان بجای قلعه پرداخته بعد از یک ماه قلعه و از ناچار شد و قلعه را بقطب الملک سپردند و سیراک را از بزرگان آن بر دزدی و رفع الدوله چون بدستور برادر مقتاد و به گوشتار بود در حالت اندواید از جلوس ترک کرد و به بجز به حال کرد و به چندین اطمینان معالجه کرد و نه فایده بخشید و آثار انتقال از دجنات او نمایان گشت قطب الملک کس بطلب سیراک روشن اختر که تا آن گشته شدن جهان را شاه با والد خود و قلعه دار آنجا بود و روانه نمودند شش ماه و نه طلوع آفتاب جهان تاب از افق مشرق برج دار آنجا که بر تو شیوع نمیدادند و چون ماه حیات رفیع الدوله در مغرب محاسن غروب نمود و اخسوس از آن روز نهال روخته صاحبقرانی که با وجود جلوس بر تخت جهان بانی از جهان ناکام رفتند

شبهه رفیع الدرجات

شبهه رفیع الدوله



فصل سیزدهم در ذکر سلطنت ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی

در سال شصت و سه از بیع الاول از الطین قدسیه یکم بود و بعد از وفات رفیع الدوله بتاریخ پانزدهم شهریور سنه ۱۱۱۱ بجز به سادگی در سواف فتح پور بر آراسی سلطنت کردید سکه و خطبه بنام محمد شاهی دولتی گرفت و چندین مطبع و نوای قطب الملک و امیر الامراء بود و از حسن تدبیر این هر دو مدار الهام کار سلطنت انجام میکردند از آنجا که در میان قطب الملک و نظام الملک آصف جاه فراموشی خان که یکی از امراء کبار و دولت پیوری بود و صفای باطنی نبود تا نه نیز منازعتی دست داد نظام الملک از صوبه مالوه غریمت دکن نمود و بر اکثر صوبه و قلاع دکن علاقه امیر الامراء تسلط یافت امیر الامراء قطب الملک از شنیدن این خبر ملول گشته برای دفع شورش هر دو برادر مصلحت دیدند که قطب الملک بنیابت پادشاه روی توجه بجانب شاه جهان آباد و بند و بست صوبه دارد و امیر الامراء در کتاب پادشاه همت بتبذیر نظام الملک کار و لند امیر الامراء بقراهم آوردن سپاه پرداخت تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آورده در آخر شوال پیش خانان همت جوئی بخود تیر مباحث و بیل از اکبر آباد کوچ نمود و پنجم ماه ذی قعدة در سال دوم از جلوس پادشاه از

ذکر پادشاه
محمد شاه

مستقر خلافت بمقامت سبیل نهضت نموده مضرب خیام نظرا بنجام فرمود و چهار و پنجم از آنجا کوچ نموده
 متصل فتح پور مضبوط عساکر گردید و چهار روز توقف نموده روز پنجم از آنجا کوچ کرد و متوجه دکن شدند و قطب الملک
 نوزدهم ذی قعدة کوچ برنج میلی اکبر آباد جانب شاه جهان آباد حنیف ساخت و پادشاه ششم با لشکر کوچ
 نموده منزل نوزدهم از فتح پور مسافت سی فرسخ میل دارد و در دشت خیام پادشاهی برپا نموده چون پادشاه
 داخل حرم شد و امراء هر یک بنحیه خود رفتند امیرالامرا نیز از حضور پادشاه نهضت شده متوجه بنحیه خود گردید که
 در بین راه میر حیدر خان پادشاه پادشاه نزدیک امیرالامرا بهانه دادن عریضه نامه بجا یکی خبری پهلوی
 او زد و کسان دیگر که درین کار شرکت بودند بشمشیر کار او را تمام کردند و درین اثنا از شهر کورش آورد و سر امیرالامرا
 را از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند درین بین خواهرزاده امیرالامرا صفائی این خبر بدو نقل کرد که هیچ سیاه برود
 با چند نفر متوجه بنحیه پادشاهی شدند چون نزدیک رسیدند خواهران شاهی و امان داده مقتول ساختند از خطر
 پادشاه صدای طبل شنیدند و از آنجا که رسیدند امیرالامرا که زیاد و دیگر و در پی بود مضبوط پادشاهی
 از قطب الملک هنوز پادشاه جهان آباد نرسیده بود و که خبر این حادثه را شنیده زمانه در چشم او سیاه گردید و با مردم
 و رؤسا که همراه داشت مشورت نموده صلاح درین دیدند که هنوز جمعیت شایسته در کاب پادشاه نیست
 اگر درین وقت عزیمت آنجا شود مقرون بصلاح است و تذاکت خواهد شد قطب الملک که سالار بزرگوار
 بود صلاح ندانسته فرمای آنروز روانه دارالخلافه شاه جهان آباد کرد و چون قریب دارالخلافه رسید بنحیم
 الدین خان صوبه دار نوشت که از شاهزادگان که در سلیم که در سقندگی را بر آورده بر تخت سلطنت جلوس
 باید داد و بده تذاکت افواج اهتمام باید بکار برد و مقدمه کشته شدن امیرالامرا را بقلع آورد و چون این خبر بنحیم
 خان رسید میر حسن صوبه دار برتن درید چون از تقدیر چاره نبود فرستاد دای قطب الملک را همراه گرفته
 در آنک شاه جهان آباد رفت اقل نزد جهاندار شاه رفته پیام و همت جلوس داد و اندیشانی اضنی نشاند
 از آن بایوس شده نزد نیکو سیر شافقت آنهم قبول کرد و سلطان ابراهیم خلف رافع الشان را دیده بانهار
 مطلب پروا نداشت بعد از اصرار بسیار سلطان ابراهیم قبول نموده قلم بر تخت سلطنت گذاشت و قطب
 الملک بعد از دو روز داخل شاه جهان آباد گردیده در آنک روز قریب شش و هزار لشکر سواره و
 پیاده جمع آوردی نموده بر قافلت سلطان ابراهیم از شاه جهان آباد برآمده بجانب عیدگاه لشکرگاه
 ساخت پس از آنکه خبر توجیه پادشاه از راه اکبر آباد سمیت شاه جهان آباد انتشار یافت قطب الملک
 نیز راه فرید آباد جهت پیوستن با لشکر شاهی مقابل شده شروع جنگ نمود و چون ایام و اوقات قطب
 الملک رسیده بود مغلوبه اذیل زیر افتاد سپاه چون فیل را بی سوار دیدند بکمان کشته شدند و او را فرار

پیوند حیدر قلی خان قطب الملک را اسیر کرده زنده بجنوب پادشاه آورد و پادشاه حکم چسب او فرمود و او را فتح
 و غیره و بی پادشاهی از جای رنوبند گردید و پنج شایسته هم محرم کوسس توجه بصوب دارالخلافه نواخت روز
 نوزدهم متصل درگاه حضرت شیخ نظام الدین خیام ساخت و پنج نسبت و دو هم محرم سنه پادشاه با کوبه
 بود و پیوسته بی باری برنیل سوار شده داخل دارالخلافه شده و وارد دکن گردید و شکر حق تعالی را بجا آورد و بعد از
 آن نظام الملک خلعت وزارت پوشیده ملقب به نصف جاه گردید و در آخر مالک صوبه دکن شد پادشاه
 مشغول عیش و عشرت گردید و ارکان سلطنت خود را می شد و با یکدیگر عداوت پیدا کردند و دخل کل دارالملک
 پیرامه درین اثنا اخبار آمدن پادشاه هندوستان سید مجمل از مقتول آنکه در سنه ۱۰۰۰ چون پادشاه بر مالک
 ایران مسلط شد یکی از ارکان دولت را که علی مردان نام داشت بسفارت هند نزد محمد شاه فرستاد و بر
 اخراج اقا غنیه که از ایران فراری شده در هند آمده بود و یکسال طول کشید و از سفر مذکور خبری نشد
 تا در شاه بقصد باز آمدن هند را مستحضر نموده ثانیاً محمد خان ترکان را بسفارت روانه نمود و از آنهم خبری
 نشد تا در شاه از قندهار کمال آیده از توقف المخی آزرده خواطر شده یکی از جلواران خود را با چند نفر سوار بشاه
 جهان آباد فرستاد و جلواران چون شاه جهان آباد رسیدند پیام پادشاه را با مرار رسانیده کسی ملقت او
 او نشده و بعد مراجعت نمود چون بکمال آباد رسیدند چند نفر از او با ش آنجا بر سر او هجوم آورده او را بقتل رسانیدند
 تا در شاه از استماع این خبر غرمت هندوستان نمود چون بکمال آباد رسید بقتل غارت اباالی آنجا پرداخت
 بعد از آن به پشاور و ولایتها آمده آنجا را منسوخ نموده در آخر شوال موکب ناری از لاهور نهضت نموده
 روز هفتم ذی قعدة وارد سرهند شدند و در آنجا تحقیق پیوست که محمد شاه با سید هزار مرز و ده هزار عراده توپ
 و در دکنال عیت فرسخی شاه جهان آباد کشته بفرم مقابله توقف دارد و پادشاه شش هزار نفر را بفرار و بی یقین نمود
 که تا حوالی اردوی محمد شاه دستبرد می زدند تحقیق احوال او نموده چگونگی را بفرض رسانند و بعد از روانه شدن
 ایشان موکب ناری از سرهند حرکت روز چهارشنبه ذی قعدة وارد قصبه بنا کشته بنه و اغروق را
 بسر کرد و یکی فتحی خان افشار و جمعی از سرکردگان در آنجا کشته شدند و پنجشنبه و شنبه از بنا حرکت کرده پادشاه آباد
 محل نزول اردو را ساخت روز دوازدهم از شاه آباد روانه تهمانه سرور و وزیر و هم و در عظیم آباد شدند و
 قراولانی که برای تحقیق حال اردوی محمد شاه رفته بودند بر وفق فرمان حاضر شدند و از آنجا متوجه طرف
 پانی پت شدند و دو سه یوم در محل نزول توقف نموده روز دوشنبه چهار و پنجم از آنجا حرکت نموده در
 فرستکی اردوی محمد شاه در مکان سطحی خیام افروخته خود با چند نفر از دلاوران آن نزدیکی معرکه محمد شاه رفته و لشکر
 و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق اینجاست مراجعت نمود تا هنگام شام خبر رسید که بیابان الملک سعادت خان

که یکی از امراء مقرر شد وستان بودست باسی هزار قشون و توپخانه و استعداد تمام لغرم امداد محمد شاه و اردو
 طیت شده فی القور جمعی از سپاه بمقابله او مامور شدند درین بین خبر رسید که سعادت خان برهان الملک دهم
 شب از برادر خود راباره و بی محمد شاه رسیده روز دیگر برهان الملک امداد جنگ کشته شد خان و ران سپه
 هندوستان جمعی از خوانین عهده با عیادت او از جا برآمده اینک میدان جنگ نمودند یعنی محرم عرق
 حمیت محمد شاه کشته او نیز نظام الملک که صوبه دار و کن و از امرای اعظم آن دولت بود با توپخانه نیم فرسخی
 میدان جنگ بیرون آمده صف آرا می نمودند ناو شاه فی القور با افواج و توپخانه متوجه میدان بنزد کرد و دراز
 لفظاً دو ساعت بغروب نمانده نایره حرب شعل داشت تا اینکه سعادت خان از لشکر هندیان روی پافته
 بیچاره بجانب انظار ام شاه قتل برهان الملک تا محمد خان برادر زاده او که هنوز چهل فرساده شتند همان
 نخونده گرفتار و خان و ران که سپه سالار هندوستان بود زخم کشته جمعی کشته شدند و سلسله گرفتاری پیوسته و محمد
 شاه بمیکر خویش با کشته خوانین حید و تر حیطه تصرف در آمد و تا شام عرض میداد از وجود هندیان غالی کرد و بعد از آن
 این فتح از چهار طرف اردو می محمد شاه را محاصره نمودند چون کار محمد شاه با خطر انجامید از در صلح برآمده روز دیگر
 خلع سلطنت از خود کرده و افسه سرور بی از سر بر گرفته با خوانین و امراء و درگاه نادری گردید و در حقیقت که پادشاه
 اعازم دارالامان بود و بر اعات نسبت ایلی که فیما بین تحقیق داشت از جانب پادشاه شایسته بفرمانده میرزا
 تا خارج اردو و با استقبال فرستاد و هنگام ورود و خود تائیر و ن خیمه رفته دست پادشاه را گرفته در سینه چم
 خویش ساخت و اظهار لطف نمود اول سخنی که مادر شاه در میان آورد این بود که چند مرتبه سفیر روان
 خدمت نموده که از روابط قدیم که فیما بین سلسله تیموری و شایان ایران بود استیلا و جته و دفع امانت که
 خار راه برود و دست نموده و چند سال غنچه جواب شده مایوس گشته ناچار حرکت برین سمت شد الا
 هرگز غیر از تو اعدا اتحاد امری دیگر بر ایمن خاطر نبود این همه اتفاق شایسته سلاطین نیست محمد شاه گفت
 تعاف موجب سعادت ملازمت گردید این سخن موجب سرور خاطر پادشاه شده گفت سلطنت هست
 به علیحضرت مبارک باد هر که از حکم اعلی سربد برای کوشش او حاضر محمد شاه چاشت آن روز مهمان نادر
 شاه بود و بعد از ظهر بمیکر خود مراجعت نمود روز دیگر امراء از اردو می خود کوچ کرده اعازم اردو می نادر
 شاه شده خیمه خود را در حوالی معسکرا نادر شاه قرار داده روز پنجم غره فمی حیرت نادر بی بجانب دلی رخصت
 کرد روز هفتم در باغ شعله ماه نزول نموده و یکت و در آنجا توقف پادشاه برای تدارک لوازم مهمانی
 مرضی شده بیشتر وانه شکر گردید و روز نهم از باغ فر نور سوار شده با کوه کشته تمام بار اختلاف دلی داخل شد
 و بر روز عید اضحی خطبه بنام نادر شاه خوانده شد و در شام آن روز و هر دو زک فتنه عجیب بخت و نقش

طریق ملکیت تبیین آن در شب یازدهم جمعی از عوام و اوباش در میان شکر با اهل اردو پرخاش کرده چند نفر
 ایرانی را قتل رسانیدند چون خبر نادر شاه رسید جمعی از دلیران قرباش را مامور نمود که در سر محلات ناپس
 دارند را فرود آید آنچه مقرر کرده عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب نادر شاه بقصد انتقام تیغ از نیام کشیده از
 قلعه برآمده در مسجد روش اندوختن قیام نموده بعد از تحقیق حرکات ووشینه حکم قتل عام داد و شور و آشوب
 فرغ اکبر در میان شهر پدید آمد و کاکین تجار و ارباب گنت و تمامی اسواق شکر حیطه بغیر امداد از هنگام طلوع
 آفتاب غروب آفتاب بهنگام قتل و غارت برآمد و پادشاه و امراء و صد و شفا عت برآمده نواب
 اصف جاه پنجاک افتاده عرض کرد اگر پادشاهی بخش و اگر تاجری بفروشد و اگر قصاصی بکشد و در شاه بطور
 مطابقه گفت بر پیش سفید تو بخشیدم حکم امان داد و جارجیان در کوه و بازارد و بید حکم امان رسانیدند بخن
 صد و حکم دیگر کسی را مارا بنود که کسی از تبت رسانید با بچه بعد از عشره محرم جشن عروسی نصر آتیه نزار
 با دختر محمد شاه در میان آورد پس از آن از نادر پادشاهی آنچه توانست گرفت و صوبه کامل را با بعضی
 از محلات پنجاب ملحق به مملکت ایران ساخته محمد شاه را بر تخت سلطنت نشاند و در هفتم ماه صفر ۱۱۵۵
 از دلی بایت مراجعت افراشت همه چته خیار و هفت روز در هند توقف داشت

شکوه در شاه افشا پادشاه ملک ایران



پس از واکلی نادر شاه محمد شاه سرگرم انجام مهم سلطنت گردید عهده الملك را به صوبه ال آباد و آصف
جای خلیفت و فرمان نظامت صوبه او و نظام الملك پسر آصف جاه را برای بند و بست صوبه کن
روانه نمود که درین هنگام اخبار خروج احمد شاه ابدالی بجمع پا و شاه رسیدار نشیندن این خبر پسر خود شاهزاده
احمد شاه را با وزیر المملکت نواب ابوالمنصور خان صفدر جنگ و دیگر امر را با سپاهی وافر برای مقابله و
نمود چون شاهزاده از سرهند رسید شروع در تاراج شهر نمود چون خبر وصول شاه در آنی رسید بعضی شاهزاده
رسید نوراغان توجه بجانب آن بلد کرد و اندک بر چهار فرسنگی سرهند خیم نمود و لشکر آصف آرانی کرده
رو بمیدان آورد و از هر دو لشکر کوس رزم سر باستان کشید و جنگ توب و قنکت در آن مرحله کرم کره
قریب شانزده روز جنگ توب در میان بود بعد از آن جنگ را در میدان انداختند از هر دو جانب
لشکر حمله و کرده اکثری از سرداران ابدالی بی سر شدند افواج شاه ابدالی تاب مقاومت و ستیا و روزه بجا
قدار شتافتند و نیم فتح بر پرچم اقبال شاهزاده و زنده در کنار دریای سیل اقامت کردند و هنوز
شاهزاده در نواحی سرهند بود که پیدایش محمد شاه در شاه جهان آباد بتاریخ بعیت و هفتم ربیع
الثانی ساله مطابق شانزدهم اپریل ۱۱۳۴ عیسوی داعی حق را بلیک گفته بر حجت ایزدی بنو
نواب ملکه زمانه با اتفاق امیر الامراء اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتن
این راز تا ور و شاهزاده سعی طبع بکار برد و شاهزاده بجز اطلاع برین حادثه نواب معین المملکت را
بدار سلطنته لاهور محض نموده با طیار متوجه دارالخلافه گردیده بر تحت سلطنت جلوس نمود و بعد از آن
نقش پر را تحمیر و کفین نموده بجاک سپرد و بیت پیداد دل نمید و هر که مرد
که دنیا سر بر اندوه و دوست بر و باری بگورستان گذر کن
که این دنیا صریحان را چه کرد است ایام سلطنت محمد شاه
سی سال و یازده ماه و بیست و یک روز بوده

شیه محمد شاه در صفحه بعد

شیه محمد شاه فارس



فصل چهارم در مکر سلطنت مجاهد الدین احمد شاه بن محمد شاه غازی

روز سه شنبه غره ربیع الثانی ساله بعمر بیست سالگی بعد از فوت پدر و باغ شاله از سر سلطنت را
زینت داد و افسر جهانبانی بر سر گذاشت و مراسم آرایش جشن جلوس را بر آیین آبابی کرام بقدم رسانید
رای جهان آرایش مقتضی این شد که صفدر جنگ بهادر را به منصب وزارت سرافراز دار و مقربان حضور
معروض داشتند که تا بودن آصف جاه در قید حیات انتقال این خدمت بدیکران مقرر و صلاح نیست
و او آقابابام است که خبر فوت او از و کن نرسد مطلقاً داشتن این امر ضرور است این عرض پسند ظاهر
پادشاهی افتاد و مقتضای آن قمر دیوانی اشاره شد که رجوع تهات خود با نظام الدوله خلف وزیر المملکت
داشته باشند از قضا بعد از سی هفت روز آصف جاه چشم از اسباب تنی بر بست بعد از فوت آصف جاه
پادشاه بدلی آمد و خلعت وزارت بعد از جنگ رحمت نمود و جاوید خان خواجه سرار انجذاب نواب
بهادر نام آور گردانید بعد از چند دی میانه صفدر جنگ جاوید خان که ورتش اقع شد جاوید خان
میخواست که با اتفاق نواب قاضیه والده پادشاه جمیع امور ملکی و مالی را بلا شرکت غیر به تنهیا خود

نکر یا شاهی
احمد شاه در
بست

کیر و صفدر جنگ زیر اعظم تر خواهم این مطلب بود هر دو فقط وقت بودند آخر صفدر جنگ پیش می کرد
 او را بهانه ضیافت بخانه خود طلبید و بقتل رسانید ازین سبب پادشاه و ارکان دولت تقم عداوت صفدر
 را در دل کاشتند و هر و را یام پادشاه را از و بکشان کردند تا اینکه پادشاه صفدر جنگ را از وزارت معزول ساخته
 بنواب نظام الدوله محول نمود صفدر جنگ از تاع این خبر مضطرب شد و از شهر بدرقه مستعد جنگ کرد و به شروع بجای
 نمود و تا چند ماه جنگی که از کرم داشت چون یک روز روزی از مالی لشکر بطرف لشکر مخالف میروند چاره جز
 صلح نداشتند عرض داشت بجنوب پادشاه نوشته بطرف او ده که تعلق با و در روانه شد بعد از آن یکی صفدر جنگ را مورث
 سلطنت محول نمود و ملک شد آنکه بعد از چیت میانه او و پادشاه که ورتی بهر سید وزارت از انجا و الملک گرفته
 به محمودان و عماد الملک امر احمد استمان شده و اباب شرع را جمع آورده و باب عدم احمد شاه از سلطنت و شق
 نوشته و همان روز نوکران خود را فرستاده از ارکیده کاسرانی احمد شاه را بر زمین کاشی فرستاد بعد از آن نزد شاه
 های تیموریه رفته برای جلوس بر تخت جهانبا انهار نمودند چون آنحال از تیمال کسی تن بقبال این امر نیل
 لهذا بعد از الحاح بسیار سلطان عزالدین محمد عزالدین جهان را شاه را که در آن غزلت شکیستی بقتل عام
 مشغول بود و بر اقدام این امر راضی نشد تحت جهانبا فی ریا پیش کشیدند احمد شاه سال ۷۴۵ هجری

شاه جهان بن محمد شاه



فضل امیر و هم و ذکر سلطنت عزیر الدین عالم کیر ثانی بن عزیر الدین جهان را شاه
 روز یکشنبه و هم شعبان سال ۷۴۵ هجری سلطنت و تحت خلافت جلوس نمود و عماد الملک را خلعت و وزارت بخشید
 و بجهت از امر انجیب حال منصب موجب مقر نمود و فرمود و تحت سلطنت را بجهت کیر ثانی را عیای قبول نمود
 و این کارگران را محض رفاهیت عیای و اقد بر دست محبت خود نهاده ایم صلاح ملک و ملت داشت که فرزند
 و برادر او کان خود را از حرم سر انجیب و آورده بارج و مراتب ارجمند سرافراز نامیم و برصو حیات ملکات چندین
 حکمران نامیم ناممردان سرکشان می اینا بکافات کردار رسیده باشند عماد الملک طوعا و کرها متابعت حکم
 والا نمود بموجب ارشاد پادشاه شاهزادگان عالی جاه را بجنوب آورده و بهر یک را بمناسبت ارجمند سرافراز
 نمود چون بهشت روز از جلوس پادشاه که شنبه روز پنجم احمد شاه و مادرش میل نامیانی کشید بعد از آن عاقبت محمود
 خان را بسبب بعضی حرکات ناشایسته مقول نمود در سال دوم از جلوس عماد الملک پادشاه را در اختلاف گذا
 شاهزاده عالی کمر با سایر جوانان همراه گرفته از راه بانسی روانه لاهور شد چون به لوه و هیانه رسید فوجی را به
 سرکردگی جمیل الدین خان سپهسالار معین کرده به تحویل تمام به لاهور فرستاد و آنها را یکیش خود را به لاهور رسانید
 و خوابه سرایان را از حرم سرافراز و سلطانیکم زن معین الملک را که در خواب بود و مقید ساخته و خیمه خود جا داد و خود
 عماد الملک را به تاج در آورد و وصوبه داری لاهور را به او سپید کرده بدلی معا و و ت نمود شاه در رانی با
 استماع این خبر از قندهار کابل به لاهور ایات غنیمت برافراخت آدینه بیک خان تاب مقام و مت خور
 مذید فرزند خود شاه در رانی از انجا کوچ نموده و قصبه سولی پست خیمه زد و عماد الملک فریاد کرد و انجا بود و بظلمت
 چاره ندید و خود را بجا بست شاه رسانیده اول بجنب سلطانی در آمده و از عذر بقا رشتن کیم سوره غنایات
 کردید و منصب وزارت بشمار داد و انکیش معقول بر و مقر شد شاه در رانی در خیمه جاموسی الا اول شاه داخل
 قلعه شاه جهان آبا و شد و با عالم کیر ملاقات نموده به نوب و غارت شاه جهان آبا دست کشاده دقیقه
 فرو گذاشت نکرد و کیم در انجا توقف کردید و دختر عالم کیر ثانی را به ازدواج تیمور میرزا پیش در آورد و
 شاه جهان آبا کوچ کرد و به کوه شمال سورج که از سالها بر صوبه اکبر آباد تصرف داشت رفته و قلعه بمکرده را
 مستخر نموده و مستحفظان انجا را بقتل آورده و از انجا بر شهر اشتافه بقتل و غارت انجا پرداخت به اکبر
 آمده چند روزی در انجا اقامت نموده و راه کابل کرد و چون نزد کیت شاه جهان آبا رسید و دختر محمد شاه را
 بقتل خود آورد و بجنب الدوله را خطاب امیر الامرائی هندوستان داده و سفارش او را بکام کیر کرده و
 کابل کرد و عماد الملک چون شنید که منصب امیر الامرائی برنجیب خان رسیده بطرف فرخ آباد رفته نواب احمد خان
 بکیش را از انجا خبر داشته در بدلی بجنب الدوله را از شاه جهان آبا و کرده و بکف رتق و فتن قهات سلطنت گشت

و اخبر خان بکیش را عهده امیرالامرائی داد و پادشاه چون از عهده الملک مطمئن بود نظر بعضی از اطفال شاهزادگان
 عالی که برادران و محاللات غریبی شاه جهان آباد نموده درین هنگام عمار الملک بتوقیت مرتبه زیاده از سال
 در امور سلطنت مسلط شد و برادر پادشاه اصرار می نمود که طبعیدن شاهزاده را از محاللات صلاح دولت
 است تا آنکه مجبوراً شاهزاده را طلب نمود و چون شاهزاده نزول جلال بدار افتاد و در قصر علی مردانش
 فرود آمد و چون عمار الملک اصرار نمود که شاهزاده داخل قلعه ارک شود قبول نمود و عمار الملک بعد از ده روز
 فوجی بفرستاد که نواب سیف الدوله فرستاد که شاهزاده را بهر نوع که تواند داخل قلعه نمایند شاهزاده با
 وصف قلت لشکر و کثرت افواج عمار الملک در باغ مذکور لشکر محکمی بکمر بست و کشت با تعلق تمام در دفع
 دشمن کوشش نمود پس از آن شاهزاده بکمر بر عین الهی گریه از باغ برآمد و شکست کتمان خود را بجمعی پستیل داد
 که یکی از سرداران عهده مرتبه بود و با فوجی کثیر متصل و از آنکه فاجع جانب کینه مجنون معتمد بود رسید و اقدام
 شاهزاده را خفیت دانسته بوزیر خدمت جان فشانی قیام نمود شاهزاده از آنجا بفرج نگر بخت نمود
 و از آنجا متوجه کج پوره شد و از دریای جون عبور نموده روانه بهمان پور کرد و بجنب الدوله که در آنجا
 بود پشت ماه لوازم خدمتگذاری را ببقعه می رسانیده شاهزاده از آنجا ریات انداز و مراد آباد و بریلی
 صوبه او و به پیش اوده بیت منعم بر مع الثانی مسئله در قصبه محسن متصل ببهمان که به کمر بست و بهفت سل مست
 دار و وار و کرد و در آنجا نواب شجاع الدوله صوبه دار او و به حضور رسید و یک صد و یک اشرفی بطریق
 مذکور که زانید بعد از آن چهار لک روپی و چهار هزار غنای و چند راس اسب اسلحه چهل شتر و غنای کثیری شاهزاده
 در او و شاهزاده ساعتی با شجاع الدوله خلوت کرده او را رخصت نمود و شاهزاده رو به الی آباد و
 ناظم الی آباد استقبال نموده لوازم خدمت را بجای آورد و شاهزاده از الی آباد جانب قبه عظیم آباد و متوجه
 شد و موضع پل واری قیام نمود و اول سال فوجی قوی بخت بر تخت ملک بنحار نموده روانه شد چون درین
 ایام غلبه مرتبه بسیار شد و بهند و مسلمانان از دست آنها عاجز آمده با اتفاق نواب شجاع الدوله عرض
 داشت با حمد شاه در دانی فرستادند که تشریف آورده این فرقه بیدین را متصل کردند و از آنجا بجهت
 شاه در مسئله اروی توجه بخت بهند و ستان آورد و از شنیدن این اخبار عمار الملک بخیال جبارستانی گرفت
 به عالم گیر شاه اندوخته و آمده بود و از خوف جان خود انظام الدوله را از تنگ گزیند و بعد از آنکه روز بخت قرار معین
 خود اشتهار نمود و شاه را گشتند و جکشی را از بلاسی ارک بطرف دریا انداختند بعد از شش ساعت
 بعضی کسان بغش او را بر داشته در غبیره بهمان دین مدفون ساختند و بهمان روز حکم عمار الملک محمی بخت را
 بر تخت جلوس داده شاه جهان موسوم نمود و شاهزاده عالی کمر نیز با ستاع خبر فوت پسر و رسوا و خلیل آباد

و بهر خلاف بر سر نهاد و درین بین خبر رسیدن احمد شاه کوش زو خاص و عام کردید و نمیدانستند که قریب
 هزار سوار و پیاده از احمد شاه در دانه شد و در حلقه اول کشته گردید و تا رسید بسایه پشته از او و دو کس سید فوجی
 عظیم را به هند و کستان کردید چون شاه جهان آباد رسید اول شهر را راج نمود و بعد از آن محمی بخت که بر تخت نشسته
 بود معزول ساخته بپیرزاد جوان بخت را بختاب جاناندا شاه بخت نموده بولبعیدی پدر که در بنگاله بود بر سر نهاده
 نشانیده خود متوجه جنگ احمد شاه گردیده در آن جنگ کشته شد احمد شاه در شاه جهان آباد آمد و چند
 توقف نمود و بیاس خاطر خوشی سلطنت بهند را بشاه عالم پادشاه که در آن ایام در بنگاله بود مقرر ساخته
 و جهاندار شاه را به بختان بجای پدر بولبعیدی که کشته شد تخت و داریت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و
 عهده امیرالامرائی را به بخت الدوله بختیاریخ شازده بهم شهر شعبان شکسته بطرف قندهار مراجعت نمود
 و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدائی و ابیطرف عالم کرد

شبه عالم گیرانی شبه محمی بخت



فضل شازده بهم و کمر سلطنت ابوالمظفر جلال الدین شاه عالم پادشاه غازی بن عالم گیرانی
 در مسئله از بطن زینت محل بوجود آمد پیش ازین مر قوم شد که شاهزاده عالی کمر در حین حیات پدر شاه جهان آباد

در کمال
 در بخت

فرار کرده بخت ملک بنکار عزیمت نموده بود در آن ایام تنی چند از انگریزان از طرف کپنی در مکه و عظیم آباد
 تجارت داشتند کمال قبل از ورود و شاهزاده در میان نواب سراج الدوله ناظم بنکار و روسای انگریزان
 داد که همان باعث خرابی و تمامی او شد تنی این مقال آنکه در مکه سراج الدوله ناظم بنکار شد بعد از آن
 اراده تصرف نمودن مکه بود بینه عازم راج محل گردید در آن اثنا خبر رسید که کسانیکه برای گرفتن کپن میراج
 بلبله و اگر رفته بودند باز آمده اند زیرا که کپن کریمت خود را به مکه رسانیده پناه به انگریزان آورده و سرداران
 انگریز حمایتش می کنند از استماع این خبر عداوت برشته آید و بعد از چندی لشکر مکه کشیده و انگریزان بید
 چون عرصه بر انگریزان تنگ شد سرداران انگریز با معبودی چند خود را بر جازای رسانند و جان بسلاست
 بردند و باقی ماندگان اسیر بچه سراج الدوله شدند بعد از کمال کرنیل و کلیه که سرداران انگریزان بود با کف
 انگریز و ده فوج هندوستانی قریب شد با نواب موصوف جنگیده با وجودیکه همراه نواب قریب
 پنجاه هزار سوار و پیاده بود و بریت یافتند و شکست یافتند رسید و امیر حفر علی خان را که نایب اب
 مذکور بود بجای او بر سر ریاست نشانند یک سال بعد ازین قاتله شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده
 بار او را در اختیار بنکار محاسبه و مجادله پیش داشت درین اثنا خبر فوت پدر و رسانیده شاهزاده بصوابید
 امر او که همراه داشت بنای چهارم جمادی الاول ساله او جوالی عظیم آباد و سیم فرزند وانی بر سر نهاده
 جلوس نمود و خود را لقب بشاه عالم نمود مکه و خطبه نام خود کرد و خلعت نازت نواب شجاع الدوله
 صوبه دار او ده خلعت اسیر الامرائی بخیب الدوله فرستاد و با فوج عظیم بختی قلع عظیم آباد متوجه شد
 و در تنی با متابعان نواب جعفر علی خان جنگ داشت تا آنکه میر صادق علی مشهور برین صاحب بقا و فوات
 نمود و قاسم علی خان نایب او گردید بعد از چندی قاسم علی خان با روسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را
 مغرول گردانیده خود بر سر ریاست نشسته مکه انولایت گردید بعد از آن بختور شاه عالم آمده برای مصافحه
 پادشاه از صوبه بنکار بهیت چنانکه سیاه سیاه تفریق و از آنجا کوچ کرده به آله آباد توجه نمود و در آنجا شجاع
 الدوله بختور رسیده مدت ده سال در آنجا بسر برده چون او را خبر سال عظیمه بختور میانه روساء انگریز و
 نواب قاسم علی خان ناظم بنکار که در تنی واقع شد بنابرین انگریزان قاسم علی خان را مغرول و جعفر علی خان را
 بجای او منصوب نموده تا چندی نواب مغرول با ایشان محاربه داشت آخر الامر بریت یافتند متوجه آله آباد
 شده از شاه عالم استمداد و مکه خواست که در و در او را بر مکه تسلط گردانند چنانچه شاه عالم و شجاع الدوله
 و از مکه با فوج عظیم کوچ کرده عظیم آباد رسیده بسبب ایام بارش گیاه توقف نمود و چون ایام بارش
 گردید توقف را مناسب ندیده از آنجا کوچ نموده در بکر رسیده مقام گردید میسرین و صاحب ان سرداران انگریز

الاشارة صاحبان کوشل با فوجی قلیل که در آن ایام داشتند و کبر آمده طرح جنگ با نواب شجاع الدوله انداختند
 و نواب موصوف تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ رو بفرار و بطرف بریلی شافت انگریزان
 و غیره تنی آله آباد و کهنو و فیض آباد داخل شدند چون شاه عالم دید که شجاع الدوله منهدم شد با نواب روسای انگریز
 طرح صلح انداخته با اتفاق ایشان آله آباد و آله ایوانقه در راه می شمشاد علیوی مطابق سلسله بختور قریب
 پیوست از بهین وقت پادشاه دولت کپنی انگریز در بند قایم گردید و عمل داری انگریز را از بهین زمان تصور باید کرد و پنج
 دولت انگریز ازین مصرع یافته اند در بهت اسیر شد و فوجی خلاصه شجاع الدوله بعد از انرا مرام طرح
 صلح با روساء انگریز در میان آورد و با جنرال کانک صاحب ملاقات نموده و عهد و پیمانی که تا چند سال
 قبل ازین بران قایم بودند در میان آمد و از این زمان کل مکه هندوستان در تصرف دولت بهیتان
 بعد از صلح نواب شجاع الدوله خلعت پادشاهی او ده پوشیده بطرف صوبه آورده رفتند نظامت صوبه
 بنکار به نام نجم الدوله پسر نواب جعفر علی و هندو وانی بنام کپنی انگریز بقا و فوات و چهار لک روسیه بختور
 برساند نوشته و محاصل صوبه بنکار را بطریق باج بنام کپنی انگریز در سر شاهای نوشته و مقرر شد که نجم الدوله
 سالی شصت لک روسیه بختور محارج خود گرفته و جمیع معاملات ملکی و مالی و محارج فوج و تحصیل مال متعلق به صاحبان
 کپنی باشد بعد از آن تاریخ ده روز و نیم ماه است و فوج مطابق چهارم صفر شمس البختور لار و کلیه بطرف مکه
 روانه شد و شاه عالم در شهر آله آباد طرح اقامت انداخت

چون بخیب الدوله در شاه جهان آباد جهان فانی را و داع نمود سرداران مرتبه عارض بی درین بختور شاه عالم
 ارسال داشتند که آمده ملک موروثی را متصرف شود و پادشاه در شهر ذی حجه شمس البختور مطابق سلسله
 عیسوی از آله آباد بجانب شاه جهان آباد کوچ نموده سواد فخر آباد را منجم ساخت از اتفاقات احمد خان کش
 حاکم فخر آباد قبل از ورود و عمارت شاهای فوت شد و بر سر بیت خان ولد خان مرحوم بختور پادشاه رسید از عتبات
 خسروانه خطاب بظفر جنگ یافت و بر ملک پادشاه که پادشاه بعد از بیت و دور و زاز آنجا کوچ
 نموده بعد از طی منازل مراحل در کلشن کوچ که در منزل بدرا بخلاف مسافت دار و محل نزول را قرار داد
 سرداران مرتبه با استقبال شافقه شمول عواطف شایان گردیدند و از آنجا کوچ کرده روز عید رمضان ۱۱۹۵
 داخل ارک شاه جهان آباد شدند ضابطه خان که صد بعضی حرکات ناشایسته شد و پادشاه چند روز بعد از
 ورود خود در سبب اتصال او و انهدام طایفه رد و لکه بریت بر لبست با ستم و مرتبه با تاشش ماه جنگ و بر شش
 داشت تا آنکه ضابطه خان بریت یافته و بفرار نهاده خود را بکوهستان قلب رسانیده و از آنجا بختور
 شجاع الدوله شده روز کار بنامی بسیر میر پادشاه با فتح و غیره در تنی داخل شاه جهان آباد گردید

چون میرزا نجف خان درین مهم مصدق بعضی خدمات نمایان شده بود پادشاه غمیده امیرالامرائی با رحمت نمود و بطلب نواب و القادر الدوله غالب جنگ اورا مخاطب ساخت اگر چه پادشاه را بعد از صلح با صفی طایفه برپایه ملکی و سبب دست آمده بود لکن روز بروز کارش فرستاد داشت زیرا که آنچه ملک از دست ضابطه خان در ویدار گرفت مرتبه بارشوه گرفته به ضابطه خان منترو کردند تا بعد که ضابطه خان با توکوچی و عده دشو کلی غوره بواسطه او طالب منصب امیرالامرائی گردید چون پادشاه گوشه نظر میرزا نجف خان داشت این مطلب مقرون با حاجت نشد توکوچی بخجده مستعد جنگ شد پادشاه نیز میرزا نجف خان حکم داد که تهنیه لشکر دیده مستعد جنگ باشد و از آنک ریزش فراموش آورده و با مرتبه با جنگ و پیوست آخرالامر بعد از کشش و کشش میرزای موصوف بهر محبت یافت بعد از آن مرتبه پادشاه را بران داشتند که ضابطه خان با خلعت امیرالامرائی بخجده خلاصه مرتبه از پادشاه مرخص شده بارادوستی ملک افغانه و از شیه میرزا نجف خان را نیز همراه بردند و از کتاف عبودین و بنامی تاخت و تاراج نمودند چندین مکذشته بود که خبر فوت مادر این روز دکن رسیده سرداران مرتبه ازین واقعه متوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که توقف ما حال در اینجا صورتی ندانیم اگر شما شصت ناکت با ما رسید ملکی از افغانه گرفته ایم به شما می سپاریم چون نواب بخیرالی افغانه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلبیده گفتگو نموده اورا راضی ساخت حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور و سیه مرتبه با از خود بدیدید شصت ناکت بحساب خود و چهل ناکت در حساب من بنویسید و من این مبلغ را بتدریج سرانجام نموده بخدایت میرزا نواب وجه مذکور را تسلیم مرتبه با نموده آنها پس از وصول وجه بملک دکن روانه شدند بعد از آن میرزا نجف خان بخدایت نواب شجاع الدوله رسیده بفارش ایشان بختاری مهمات سلطنت مینابران داشت کردن اقتیاد ساخت بدلی آمده مجد الدوله که مشیر سلطنت بودی رجوع نموده و حسام الدوله را حسب الاماره پادشاه و محسوس ساخت بعد از آن بتسویه قلعه اکبر آباد که بهر طرف راجه نول سنگ بود در محاصره نموده قلعه را مفتوح ساخت بعد از آن قلعه دیک را محاصره نموده می جنگید که درین اثنا راجه نول سنگ در قلعه فوت کرد قلعه را مسخر نمود چون میرزا نجف خان مکه های مفتوحه را تماماً بتصرف خود میداشت مجد الدوله پادشاه و بر آن داشت که فرامی بنام میرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون درین ولا و دوفوج انگریز ملازم رکاب شده اند لازم است که از ملکت ای متصرف بقدر مواجب و دوفوج جدا ساخته حواله مازان مسکاری نمائی غرض مجد الدوله این بود که اگر میرزا نجف خان اطاعت نماید نصف ملک او صرف در مواجب و دوفوج خواهد رفت اگر سرافران باز نرزد فوج انگریز را فرستاده لشکر او را برهم زنند لکن بعضی

کوزل شامل حالش بود خطمی با و رسید و در بهمان سال از اکبر آباد پادشاه جهان آباد آمده حسب الامر پادشاه مجد الدوله را مقید ساخت بعد از چند یوم در ششم جاری اثانی عده ای ببارفته مت فوت کرد پادشاه منصب امیرالامرائی را به افراسیاب خان بخشید و اورا مخاطب بطلب شرف الدوله ساخت مجد الدوله از حبس بائی یافت بعد از چندی میرزا شفیق خان که او نیز پسر خوانده میرزای موصوف بود افراسیاب خان را از دلی بد ساخت و منصب امیرالامرائی را از پادشاه گرفت بعد از یکسال میرزا شفیق خان در قلعه دیکت کشته شد بعد از کشته شدن او مجد و افراسیاب خان پسر خوانده میرزا نجف بخدمت امیرالامرائی سر بلند کردند چون لی ازین مقدمه گذشت فتنه و فساد کلی برپا شد و میرزا جهاندار شاه از جو افراسیاب خان که مرتبه به کهنه رفت و در شروع فتنه و کالت به ما و وحی رسید و تمام مهمات سلطنت بقتضای خود آورد و خانچه پادشاه را بجز نامی نبود و درین غلام قادر خان پسر ضابطه خان فرصت غنیمت شمرده لشکری از افغانه جمع آوردی نموده شاه جهان آباد را محاصره نمود و محاصره را برپا داشت چنان تنگ ساخت که مجبوراً اورا طلبیده منصب امیرالامرائی را با واکندار نمود پس از آن خان موصوف خواست که مرتبه بار از ملک بدر ساخته لی مزاحمت بکار ملک پرداز و مبلغی کلی از پادشاه جبهه صارف سپا طلب نمود چون پادشاه میداشت که او از عهده این کار بر نمی آید و دادن وجه راضی نشد غلام قادر خان کدر شده روز دیکر چند نفر از افغانان را برداشته همراه خود آورده اول پادشاه را مع شایز و دکان و شکر نموده مقید ساخت شایز را در دکان بیدار بخت را از پس بر آورده بر تخت نشاند پس آن روز و حوا آنچنان کشت از خزان دست آورد و درین هنگام پادشاه و شایز دکان چند روزی از وقت بود بلکه چندین از آنها از کشتی جان دادند با بجز بعد از خبر بسیار در ششم ذی قعدة هر دو چشم پادشاه را از حدقه بر آورده و دست ظلم را ولایتی و در از داشته از ترس مرتبه با فراموش و بطرف فتنه گذشتافت بعد از روئی او مرتبه پادشاه جهان آباد آمده پادشاه را بدستور سابق بر تخت نشاند و از تو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانکه سکه او تا ششده در تمامی ملک هند و متان جاری و رواج بود بعد از آن مرتبه با و لغات غلام قادر خان رفته اورا دسگیر نموده بسرای عمل خویش رسانیدند پادشاه تا چند سال دیگر بر تخت نشسته بود لکن جسر نامی بائی نبود بعد از ششده سالگی در ششم شهر رمضان سال ۱۲۲۱ هجری مطابق نوامبر ۱۸۰۶ عیسوی در شاه جهان آباد بر حمت ایزدی پیوست چهل و چهار سال سلطنت کرد از آنجمله دوازده سال در صوبه بهار و هفده سال با چشم بینا و نوزده سال با چشم کور در جهان آباد

شیه شاه عالم پادشاه و در صوبه بهار

شبهه شاه عالم پادشاه



فصل هجدهم ذکر سلطنت معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم پادشاه غازی
بتاریخ شهر رمضان ساله اجمری مطابق با نو مبارک عیدوی بعد از فوت پدر بزرگوار حضرت
سلطنت نشست لیکن نظم و نسق امور مملکت تماماً بسیر کار پسینی انگریز بود و سالیان برای مصارف شاه و
لکت مقرر کرده بودند بعد از سی سال بروز جمعه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست
پنجاه و سه بهجری مطابق بیست و هشتم ستمبر سنه هزار و هشتصد و سی و هشت برض استقامت رود
جسمان غالی نمود

بزرگوار شاه
محمد اکبر

شبهه محمد اکبر شاه ثانی در صفحه بعد است

شبهه محمد اکبر شاه ثانی



فصل هجدهم ذکر سلطنت سراج الدین محمد با در شاه بن محمد اکبر شاه ثانی پادشاه غازی
بتاریخ بیت و هشتم جمادی الثانی ساله اجمری مطابق بیست و هشتم ستمبر سنه اعمیوی بعد از فوت پدر بزرگوار
بر تخت حکومت نشست و از سر کار پسینی برای یک لکت روپیجه مصارف او مقرر شد مخفی نماید که بعد از
احمد شاه در سلطنت و علی هرج و مرج زیاد روی نمود و سر داران دولت بتیوری بر اقطاع هند تصرف
گشتند و بطریق ندر آنچه برای پادشاه میفرستادند پادشاه غنیمت شمرده بول میگرد و فرمان ایلت حکومت
با خطابه های شاهی نوشته میداد و بر این مداخل مصارف شاهی مقرر بود چون انگریزان بر اکثر بلاد هند تسلط
یافتند همه کشتار از اسطیع ساخته با همه عهد و پیمان نمودند و از آنجمله شبهه اکبر شاه ثانی سالیان دوازده لکت
روپیجه تحقین ساختند و چند قریه از توابع دلی که در سال قریب سه لکت روپیجه آمد لی آن بود و پادشاه
واکه اردند و بظاهر احترام شاهی را امر می میداشتند چون نوبت به پادشاه ثانی رسید قانون گرفتند این
حکومت لکت رسیدن نذر بهم بهر خور و فقط همان مقرر می کرد برای پادشاه بود برای سپهر نیز مقرر شد به پادشاه
چون مرد صوفی منشی بود و همین قناعت کرده در شاه جهان آباد بسیر میر و هند وستان تماماً زیر حکومت ملکه

محمد اکبر شاه

انگلیز کون و کتو باشد تمام راجگان و نوایان مطیع حکام فرنگ شدند تا آنکه از لندن فرنگ ای صیاد الوضیع
 جبهه تفنگ سیاه آوردند کاغذی که بر آن تفنگ با چیده بود و غنی بود چنانکه در دیار آسایب طوبی مخلوط
 نماندند و آن کشتی که چون باید بوقت استعمال فرنگ را بندگان بر یقین بر و غن کا و چرب کرد و اندازل
 اسلام که کور و شسته که غالباً باید از پیله خبر باشد بریدن از دندان خلافت این آیین است اگر نیا از این
 گفتگو بر شستند بعضی از سران سیاه را از هند و مسلمان و مسرت مقید نمودند فوج احاطه بنگال سر از اطراف
 باز زدند و بقدر شصت سوار و چند سوار خود را که اگر نیا بودند کشتند و قشلاق و ایلا قوا آتش زدند و
 اگر نیا بیوت رعایا را تاراج نمودند فوج فوج و شاه جهان آباد آمده در ماه رمضان شش بهادر شاهانی
 بر جنگ فرنگیان برانگیختند که وفادار فلک و وفادار بنگر دینا چند می فرنگیان منکوبت مخدول بودند چون لشکر
 فرنگ از لندن جزایر فرنگیان احاطه می کرد پس پنجاب لشکری که برای جنگ خلیج فارس رفته بود که
 آمد و راجه چون و بیبال و دیگر فوار و ایان هند بنگال نظام والی حیدر آباد و کن و ریش بهوپال فوج بدو انگریز
 مانور کردند حال که کون کردید و اوایل شش مردمان شریک است سرداران فرنگ که قمار شدند و شاهزادگان
 بقتل رسیدند و قلعه دلی تاراج رفت و بهادر شاه را بشهر نکون برده قید کردند و وی در سیزدهم شهریاری
 هجری بخایاقت و دولت تیوریعت نام بود کردید جهان ای برادر نایکس دل اند جهان فرین بوس

شبه بهادر شاهانی



نقشه

مقاله سیم تاج التواریخ موسوم بملالیه شیر ذکر حالات خاندان شاهان صوبه و دودمان فصل
 فصل اول نواب برهان الملکت سعادت خان

نامش میر محمد امین سپهر زلفیه که اصلش از غیاث بود و در ساله هجری بملاقات پدر برادر ترک وطن کرد و بهنگام
 در هند به شهر عظیم آباد رسید که پدرش فوت شده بود و از آنجا هر دو برادر بسوی دلی روانه شدند و در کی چپ در
 دلی سپهر بر دینا جهان آباد درآمد و در زمان سلطنت محمد عظیم شاه بهادر به امر او ارکان سلطنت در ساخته
 بمناصب مختلفه و در کارهای خوش گذرانیدند در این اشامیر محمد امین علاقه جات تحصیل و فوج داری هند
 میان از مضامین صوبه اکبر آباد و ابوجبعی بنده لکت روپی بدست آورد و به نظم و نسق علاقه مذکور با عا
 اشتغال میداشت تا آنکه با و ان سپهر را دلی فردوس آرامگاه محمد شاه بهنگام شورش سپهرت خان با جمعی
 داشت مصدر خدمات نمایان شده در نزد پادشاه خصوصیتی پیدا کرد و بمنصب سپهرانی با پنج هزار
 سوار و خطاب بهادری سرافراز گردید و در شش هزار و صد و سی و یکت بمنصب بهفت هزاری خطاب
 نواب سعادت خان بهادر جنگ برهان الملکت سرافراز شد پس از آن در سنه هزار و صد و سی و دو
 طاعت صوبه داری ممالک او و در پیشیده با فوج و ترنجانه و انواع تکیلات بسزمن اختر کرا و
 رسید به اینجا جل قامت انداخته بماند زمانی از سن تدبیران حد و در از حسن و خاشاک مخالف
 پاک ساخت و در پنج اضلاع آن ملک که داشته او و در خیر آباد و گکینو و بهراج و مظفر آباد نام داشت
 با تمام شایسته کوشیده محاصل پنج اضلاع را که بمقاد لکت روپیه سالیانه پیش بود و افزایش داد و زیاده
 از یکت کرد و روپی خزانه شاهی رسانید و سال دوم محض از سماعی جمیع خود بدون جبر یا حدی محصول
 آن ممالک را بدو کرد و در رسانیده سوار و خواطف حسروالی گردید و بهر همین سال میرزا محمد عظیم شیراز
 خود را از وطن طلبیده دختر خود را بملکت ازوداج او و در چون انوار فرست و کامکارهای انجمن
 احوال میرزا چو صوف فروزان بود و به نیابت خود پیش بر کاشت و بفرار رفتن قوا و سلطنت و درس
 فنون معدلت و حکمرانی مصروف و مشغولش میداشت در سنه هزار و صد و پنجاه و یک که پادشاه قندهار
 از ایران متوجه هندوستان گردید از او خدمات نمایان منصبه ظهور رسید و همان اوان از جهان فانی
 بهرامی جاد وانی رحلت نمود و با بجا نوزده سال صوبه دار
 ممالک او و ده بسکه بود

شبه او در صحنه بعد است

نقشه



فصل دوم ذکر صوبه دار صفدر جنگ بهادر شیر زاده و داماد بران ملک
 امیر میرزا محمد تقی است در زیر کی و فطانت از ابتدای عمر متصف بود حسب الاشارة مرحوم نواب
 بران الملك به چند وستان آمد و در سنه هزار و صد و شصت و یکت پس از فوت نواب بران ملک
 بجلالت صوبه داری او ده سراسر فرار شد و اوایل بهین سال سنکامی که احمد شاه درانی بهت آمد
 حسب الحکم پادشاه خدمات نمایان کرد و عساکر خصم را شکست داد و تقریب کلی بدکاه پادشاه بهرین
 منصب وزارت فایض گردید و بختاب مارالمهام وزیر المملکت اعتماد الدوله سباهی گشت و در
 عهد وزارت خود به ضبط محاللات احمد خان نکیش داد و مراد انگه داد و صاحب راسی ثاقب شجاع بود
 در سنه هزار و صد و شصت و هفت هجری در مقام پیکامات
 بحق عوارض جهانی از این جهان فانی
 رحلت نمود
 شبهه او در صفحه بعد است

نواب صوبه دار
 صفدر جنگ

بزرگوار



فصل سیم ذکر صوبه داری نواب شجاع الدوله بهادرین وزیر المملکت صفدر جنگ
 نامش میرزا جمال الدین حیدر است بعد از فوت پدر بر سر آمد امارت متکفل گردید و در عهد سلطنت اغاالدین علی
 ثانی و زمان ولعبدی شایسته و بلند اخراج عالم بطرف شسته پروانه های علی مردان رو به و غیره بهت
 برکاشت و بهر طریقی که توجه می نمود علم نصرت بتدبیر شایسته بر می فراشت خصوصاً بهنگامی که با احمد شاه در
 با شجاع صفدر افغانان متوجه هند و سکنان شد در حفظ و حرامت حدود مملکت و دفع هر گونه فساد و فتنه
 و مراعات باقرانیان بهر آنچه مناسب آن بهنگام بود پرداخت و با اینهمه طلب رضای پادشاه زمان تیر
 کوشید تا بهسم در آن بست و گشتا در سنه هزار و صد و هفتاد و شصت هجری منصب وزارت بهند و قرار
 گرفت و بوزیر المملکت شجاع الدوله بهادر مخاطب گردید و تمام اطراف و کناف را بمساعی حمیل خود
 از تنه با و حوادث وار نمایند و چون در سنه هزار و صد و هفتاد و هشت قاسم علی خان ناظم صوبه بهنگام
 از جنگ با افواج انگریز بپستوه آمده پناه نواب شجاع الدوله آورد و نواب محمد و قوری بقصد اخراج
 ناظم ماده گردید و پیش افواج بر روی کار آمد با وجود آنکه اکثر سرداران افغانه و کارپردازان هند و هزاران غیا

نواب صوبه دار
 صفدر جنگ

تنگ ظرفی بطبع و نیروی قلوب مفشوش در آنوقت میداشتند و در حقیقت معاملۀ این بزرگوار معان نظر حالی از
 خوف نمی نمود تا چون ترتیب و اقبال نواب از افق سعادت تابان بود کج رویهای معاندین کاری نکرد
 تا آنکه بعد از طی بسیار مراحل که تقصیرش تطویل می انجامد آب صلح و اتفاق بر آتش بغض و فراق افتاد و دولت
 آگاهان جانبین دست از خون ریزی غلات باز داشتند و همین آشنا با شاره خاقان هند و انجمن بامین
 شجاع الدوله و سرکار کیسی معاهده صلح و محبت با استیلا مشروطیت مصادقت پیوند حسن اتفاق یافت
 در زندانی سرکار انگریز در مالک اوده قایم گردید پس عمده کورنری هم از حضور پادشاه انگلستان گذشت
 هندوستان بآه گشت نه هزار و هفتصد و هفتاد و سه علیوی مقرر گردید و اولین ملاقات نواب کورنر
 جنرال با نواب شجاع الدوله در مقام بنارس بمنصبه منظور پس از آن معاودت بتقریر ریاست خود نمود
 توجه شایسته باتهام مهم مالی و ملکی مبذول می داشت تا آنکه بعد از چهل و پنج سالگی در بخت چهارم ذی قعد
 سه کی هزار و صد و هشتاد و هشت هجری داعی اجل را لبیک اجابت گفت مدت ریاست او نوزده
 سال بود و حاصل قلم و شمشیر و کور و هفتاد و یکت بود

شبهه شجاع الدوله به



وکر صومعه
صفحه اوله

فصل چهارم در کتب و اداری نواب آصف الدوله پسر مرحوم نواب شجاع الدوله بهنگام
پیش سیر از امامی محمدحسینی خان بعد از فوت پدرشیت و پنجم می قندهار شده بر سرند فرمان داری صواب او دهنده
و از جانب پادشاه بخلاف وزیر الممالک آصف بهر بخت مخاطب شد پس از آن از فیض آباد بشهر لکنه مقوم
از آن فرمود و بتعمیر عمارات عالییه و باغات پرنضا و مساجد پرداخت چون رابط محبت و وادار و واسطه تو دو
و اتحاد و فیما بین سرکار دولت مارکینی انگریز و ده تراز و تارتی پذیرفت نظر بمصالح ملکی مراعات و رابط و
و محبتی علاقه جات بنارس و جنپور و غازیپور را بر سر کار کینی منقوض کرده و از طرف کینی در عوض انکیونیه احسان
نمایان فرماجد به خصوص خط ملک مال وزیر الممالک از بهر قسم مخالفان و به خوانان درونی و بیرونی متوجه گشته
در مراسم وادار و لوازم اشکال و کمال توکید میدیده آید شهر لکنه که پیش از آن تقریر بهم می مانتست بروزی چند زینت
البلاد گشت از جمیع اعمال خیریه که از او باقی هست کی آنست که در بخت اشرف نهری در آن زمین حفرون
باسم نهر آصفی ملقب و مشهور است قریب هفت لک روپی خرج آن شده بتاریخ هشتم شهر ربیع الاول سنه
هزار و دولیت دوازده در عمر پنجاه و یکسالگی بحسب این روی میوست ۳ سال باقی نمانده

شبه آصف الدولة بها



نویسندگان
اصناف

فضل خیم ذکر صوبه داری میرزا وزیر علی خان بهادر آصف جاہ

چون آصف الدوله وزیر المملکت فرزند می نداشت از علی خان سپری را از خانوادہ شریف بفرزند می گرفتہ
پس از تعلیم و تربیت و بعد خود ساخته بود بعد از رحلت نواب موصوف و بعد مدد و ج با اتفاق امراء و
انگیز بر سر ریاست متمکن شد و لقب نواب نیز آصف جاہ شہرت یافت اما از افعال بی باکانہ و مزاج
طعنانہ و عدم تناسبت با این دودمان ہر یکی را تنقیری از وی امن گیر خاطر گردید تا اکثری از اراکین
ریاست سر از متابعت او و از و تا آنکہ بعد از چار ماہ حسب ایامی کور زنجیرل از منصب وزارت و ریاست
خارجش کردند و پس از تقریر سہ لکت روسہ سالانہ در بنارس محل قافیش را قرار دادند چون احترام و تشہر و
بہیستی بود انجا ہم مصد رجمان قسم بی اعتدالی باشد چنانچہ رزیدنت انجا رابع سہ فقر از صاحب منصبان
انگیز بر داکستہ سر باواریکی نہاد و اطراف ہند گرفتار شدہ و دفعہ ملکیت مدت ہفدہ سال مجبوس شد
و در ماہ شعبان سہ ہزار و دویست و سی و دو بھری و شش سالگی از قید حیات نجات یافت چون و کلا
مند ششینی ہر برای موصوف بس غلیل بود از وی امرتی زہ بطور رزیدنت قابل یادگار باشد

شہید نواب وزیر علی خان آصف جاہ



فضل ششم ذکر صوبہ داری نواب عین الدولہ سعادت علی خان بہادر سپہ و شجاع الدولہ

باشارہ کو رفتن سوم شعبان سال ۱۱۸۰ ہجری رونق افروز دولت خانہ وزارت شدہ بائین متممہ ریاست
و سادہ آرا می منصب بد رکشت از انجانی کہ مراتب محبت اخلاصش مبرکارا انگریز و افرو متکا کرید و
ایفا می بعض مواعید و عہود کہ سابق بمیان آمدہ مطمح نظرش افتاد بنا علی ذہا مبلغ نوزدہ لکت بمیت
دو ہزار و ششصد و شصت و دو روپیہ سالانہ مبلغ پنجاہ و شش لکت و ہفت ہزار و شصت روپیہ صد
سالانہ افواج کہ برای حفاظت و اعانت او دہ متعین بود میفرود و بنای می موت را فیما بین دو تین از
سر نو موثق تر ساخت چون در سال چہارم از جلوس نواب کور زنجیرل بہ لکھنؤ آمد و ذکر افرو فی ہند
سرکارا انگریزی و حسیاج نکنداشت افواج و انگلستان ش آمد خوانان استہا و شد نواب وزیر المملکت نظر بند
اتحادیچو اب فرمود کہ در مقدار سالانہ زیاد و از انچہ مقرر است کجایش افزایش بنظر در غیایہ فا از برای تسہیل
و تحصیل وجہ مقرر کن کہ بعض مصارف تنخواہ افواج انگریزی متعلقہ لکت او دہ جملہ لکت نواب موصوفہ الہ ابامع
قلعہ فتح کدہ و فتحپور و اعظم کدہ و فرخ آباد و تمامی عدو دور و ہیکند مع اخراجات تحصیل و مشاہرہ شاہزادگان
و سالانہ معمولات اولادنا صریحت و احمد خان نکیش و معایفہا و چاکرات و غیرہ کہ ہمہ از خزاندہ وزارت او دہ
بکار برد از کور رفتن موقوف کردہ میشود و بقیہ ممالک لکت لکھنؤ وزارت باشد چنانکہ تقسیم این ہر دو حصص بخود
بر دہ سرکار قرار یافت و بتاریخ سوم رجب سال ۱۱۸۰ تقسیم نہ کو بر منصبہ منظور آمد بعد از طی این جملہ مارج لیت
و کشا و کار ریاست توجہ نمود و رونق و آبادی ملک را د و مقابل فرو و تا آنکہ لکت ہند انگریزی قتل با و شاہ لکھنؤ
شد کیفیت آنکہ انگریزان چہ نفر ہم متفق شد و ہر ہم تجارت ہند آمدند چندی کہ در ہند توقف نمودند
بتدای بعضی جاہا را متصرف شدند و شاہ انکندہ قرار دادند کہ ما بچو کہ ممکن باشد ملک ہند را بہت می آوریم
بشرط آنکہ جز ما دیکری مرض نیست کہ برای تجارت ہند آید و ہر قدر ملک کہ مفتوح شود در اجارہ خود ما با
و انچہ مال الاجارہ معین شود خود بخود شاہی ہر سائیم با و شاہ انکندہ قبول نمودہ عہد و پیمان با ایشان
نہ کہ ساخت و ایشان رفقہ رفقہ تمام ہند را متصرف شدند تا در سال ۱۱۸۰ ملک ہند و ستان بنام کمپنی
نامیدہ میشد و بعد از نہ نہ کو بر سبب نقشا شہی کہ در ہند پیدا شدہ و فوج ہندی ہر از اطاعت کمپنی باز زدند
و ہزار ہا انگریز کشتہ شد ملک ہند از تصرف کمپنی ہرون آمد و کوہین و کوتوریا لکھنؤ لندن از پیشکشا خود
کار فرمایان ہند بر کاشت نواب موصوف خواست کہ ممالک ہند را نوعی کہ بمستیاجری کمپنی است
از حضور با و شاہ انگلستان گرفتہ بحیطہ انتظام خود دارد تا آنکہ تحرکی اندرین خصوص میان آمد و در خواست
نواب پذیرا شد بشرط آنکہ گیسالہ محصول ملک را پیشکشی نواب ازین نوید شد و خاطر کشتہ پیچیدہ کرد و روپیہ

نویسندگان
اصناف

فرمان نمود و برای یکت کرور دیگر میخواست که دام گرفته سرانجام کار نماید که کارکنان قضاوت و محاکم
استقامی نگذاشتند و آنک تن عنصرش پیش از سرانجام این مرام خارج از قبضه مستاجریان مستعار
گردید یعنی بعد از شصت و سه سالگی در ماه رجب سنه هزار و دو و کسبت بیست و سه هجری ازین سرای عالی رخت بربست

شعبیه نواب یحیی الدین



ذکر غازی
الدین
پادشاه

فصل هفتم ذکر ابوالمظفر غازی الدین حیدر پادشاه
نام وی در اوان ولیعهدی رفعت الدوله رفیع الملک حیدر خان بهادر شهنشاهت جنگت بود و بعد از فوت پدر
در شهر رجب سنه اربعه و شصت و شش ای بر سر و قبا بیاست و در برگرد و بر سر نشست ای را رعایت بر اسم انتخاب
و خلوص با سرکارا نگریزیده و تر از نیاکان خود و منظور نظر افتاد و کور نمشت تیر نظر بر عواقب امور کرده و ابواب
محبت را مفتوح نموده چنانچه در پانزدهم ذی حجه سنه ۱۲۳۵ از طرف مکه انکلیف بختاب شاه زمین مخاطب گردید
و صاحب خطبه و سکشد و در تعمیر عمارات رفیع مشغول گردید و مبالغی کثیر صرف این کار نمود و آغا میر
مستقیم الدوله ضمیمه جنگ را خلعت وزارت بخشید با بحد و زیبا اتفاق ارکان دولت شاه را قبل از درخت زده و الو
نموده روز و شب بنوشانیدن بکت کشیدن چرخ در لوه و لعب مشغول داشت خلاصه شاه زمین غازی را

شهنشاهت ما کرده عمر عزیز او در عیش و عشرت گذرانید در بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه هزار و دو و کسبت
چهل و چهار هجری بعارضه اسهال انتقال نمود

شعبیه غازی الدین حیدر پادشاه



ذکر غازی
الدین
پادشاه

فصل هشتم ذکر سلیمان جاهد نصیر الدین حیدر پادشاه
بعد از فوت پدر روز بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو و کسبت و چهل و سه هجری با بختلات
خضر و اندرون تقی افروز تحت سلطنت گردید و در لوه و لعب سنه از مرتبه زیاده از پدر مرکب منکبت شد
رتق و صفق امور مملکت بوزرا بود مدت ده سال با جشمت و خوشی سلطنت و جهان یابی نمود و لایم
سی و پنج سالگی در اوایل عهد فرمان روانی ملکه و کتور یا پادشاه انکلیف بختاب چارم ربیع الثانی
سنه هزار و دو و کسبت او چاه و سه هجری سپویند زمین گردید

شعبیه او و صفیه بعد است

فضل نعم و کرم سیر زار فیض الدین حیدر معروف به شاجان

و بی پرورده و پسر خوانده شاه بود و اول زیر سایه الطاف نواب عالیله پادشاه بیکم پرورش یافت بعد بوقت سالک
 بصد و بعضی امور خلاف از نظر شاهی بنیقا و حتی آنکه سرکار کورنست اظهارش ادلاکن سیر زار طبع نظر عاطفت بیکم بود
 چون بعد از فوت پادشاه بمانش بیکم حاجه و سیر زار فیض الدین حیدر با جمعیته و وزیران مسلح به و قتل شاهی
 و قتل شده بر تخت سلطنت جاگزین گردید و همایون و بهو اخوانش نذکره را نیند چون خبر برزیدت رسید
 گفت شخص عاق استحقاق مندر سلطنت را ندارد و خودی حکم با فوج انگریزی داده متوجه خانه شاهی شده از هر دو
 جانب آتش محاصره بناد زن گشت اگر چه از جانب رزیدت کمال احتیاط ملحوظ بود لیکن باز چندین از سپاهیان
 کشته شدند و پادشاه بالانشین چون خود را مطرح ضرب توپ دید فرو آمده از سر تخت بکشته شد بیکم صاحب
 مع متاجان بعد ساعی از تحت نشینی مجامعه در افتادند و شیران خود را نیز با خود با سیری همراه بردند و لا
 بکانه پور بعد از آن بقلعه چنانکه رفته با سایش قاضی کرین شدند و مبلغ بیست و هشت هزار و سیه سالانه از برای
 مصارف بیکم و متاجان از خزانه سلطنت او ده مقرر گردید تا آنکه شازده هم ماه محرم سنه هزار و دو و ولایت
 شصت و دو و متاجان در قلعه مذکور وفات یافت

شیه سیر زار فیض الدین حیدر شاجان



فضل و کرم و کرم و کرم پادشاهی محمد علی پادشاه

و بی فرزند وزیر الماکت نواب سعادت علی خان بود و بعد از مجوسی متاجان با تقاق رزیدت در چهارم ماه
 ربیع الثانی سنه ۱۲۵۳ بر تخت پادشاهی او و جلوس نمود و در آغاز جلوس پادشاه محمد و حجبش و رزیدت
 پادشاه بیکم و تجدیدی در عهدنامه موقت سابق بتقریر جدید چند لکت رویه سالانه از خزانه شاهی جده مصارف
 انگریزی سلطنتی را که متعین بکراست حدود و ملقه که بستان می ماندند راه یافته بود از کیفیت این قرار داد
 بکرم رزیدت لکمی شد و کنگاشی اندرین خصوص بنامین اباب محکم علیه السلامت بعمل آمد نظر بمراجعات حقوق حکم بیکم
 رزیدت رسید که پادشاه او ده را برای ادای این مبلغ تکلیفی نتوان داد و بسایب استقامی با که در کار خانات
 مالی و مالی این دیار که بدو تسلیم کار پر دازان ششین راه یافته بود از حسن تدبیرش با صلاح کرانیده طبع و الا
 این پادشاه با شاعت خیر و اجرای کارهای خیر مایل بود و لیکن حیف که در آغاز سال ششم از
 جلوس که سنه هزار و دو ولایت و پنجاه و هشت بگری باشد در پنجم ماه ربیع الثانی ازین جهان فانی
 متوجه عالم جاودانی گشت زیر سایه رحمت یزدانی خاکیزد

شیه محمد علی پادشاه



فصل نهم در ذکر ثیاب و جامه محمد مجد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بزرگوار و بیست و یک سالگی خیم ریح الشانی در تخت سلطنت جلوس نمود پس از جلوس علاوه
اجرای قوانین عدالت و مراعات حقوق هر کوه خدا را در تأسیس مانی دین بین اتباع او امر و نواهی
شرعیست قضای حق را از بیاضینان این سلطنت برده و در کثرت طاعت عبادت و او خالق و خزان
خیر مبادت بر اکثر سلاطین با فروز و تکلیف نفسی و مزی حاصل کرده مراعات مراتب و داد و اتقاد هرگاه
انگیز اکثر جاکزین طرآن پادشاهی بود چنانچه هنگام منقضی افواج انگیز نسبت کابلستان و همایون
نگه داشت عساکر جبار پیش آمد تمام باور چه قدر با اعانت نمود و لکوک بار و پیه تقویص کرد که هنوز
از منافع مستمره اش شاهزادگان کامیاب هستند چون مدت حیات این پادشاه با مضامین
سرمهشت روز علیل مانده شب کشته شد و ششم ماه صفر سنه هزار و دویست و شصت و شش اعیان السیاحت

شیبه ثیاب و جامه محمد مجد علی شاه پادشاه



فصل دوازدهم در ذکر سلطان عالم محمد مجد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بزرگوار و ششم ماه صفر سنه اربع و شصت شاه جلوس نمود و جلوس متوسلان سلطنت ارکان دولت

پادشاه

پادشاه

بیاقتن خدمت مای کران بهایر غرت و استبار خود را فروزد و سرگرم کارگذاری کرد دیدن چنان میلان و توجه
پادشاه بطرف علم و سستی بود و تحصیل تکمیلش کوششها بکار برد که او استادان این فن بهمانه کمالش دم از دعوی
او ستادی فرمود و بعد از روزی چند در تدبیر آسایش اصلاح مزاج مصروف بود و بتفریح و آرامش طبع صرف
اوقات کرامی نمود چون درین اوان جمله رتق و فتق جهات سلطنت تعلق بعملی نمی خان وزیر داشت رزیدت اکثر
پنجی وجو بات نامایم که در بی باور و دود و روش حکومت و طرز کار گذار بیا خاصه این پند و نفاق
تا آنکه شکوه و شجاعت وزیر بجنوب پادشاه اتفاقا زنده و خواستش تبدیل وزیر را نمود و وزیر نظریه اقتداریکه درین سرکار
داشت علی العکس توصیف حسن انتظام خود را با ترویج شکایت رزیدت بوساطت بیان سایر مقریان شب
وروز بمعرض عرض درمی آورد و از اینک پادشاه با حاطه و تدبیر و زجر حرف شکوه و شکایتش از هیچ دردی کشید
عزل وزیر را بجز و اظهار رزیدت خلاف آئین جرات دانسته تن بقبول این مسؤل نمیداد چون رزیدت شکایت
این یعنی کور زجرزل نوشت درین اثنا بسال شصت و عیسوی کور زجرزل هنگام سیر مملکت بلاقات پادشاه
مقصود بگه نمود از استماع این خبر در ارتک همان آمده شده تا کانیا با اتفاق امر استقبال نمود بوقت
ملاقات با کمال محرابانی در یکت بود و چون نشستند و بکلمات لطیف آمیز سرگرم گفتگو شدند بعد ازین تلافی پادشاه چنانکه
طلب ضیافت بمقتضی خلافت داد و خود را پیشتر متوجه دار الخلافه کرد و بعد از آن کور زجرزل حکم ضیافت از
عقب بمقتضی خلافت در رسیدن روز در لکهنو توقف نموده روز چهارم بوقت روانگی محبت نامه رزیدت بعضی
شکایات و نصایح دوستانه در خصوص انتظام سلطنت برای گذرانیدن بجنوب پادشاه بر رزیدت سپرد و رزیدت
آن نامه را پس از روانگی کور زجرزل بجنوب پیش کرد و پادشاه چون در آن نامه نیک نظر کرد و توجه با شکایات
مندرجاتش نمود وزیر با حسن انتظام خود را بشهادت سایر مقریان سپای ثبوت رسانید و پادشاه بر گفته وزیر
اطمینان نموده چون سالی چند بر همان طریق بگذشت رزیدت تحریری با اظهار شوق تفریح اصلاح مملکت او و
بجنوب فرستاد و پادشاه نظر بر تواحد و اتحاد انگشت قبول این ماسؤل بر دیده صلاح بین نهاد و رزیدت را
اجازت سیر سفر داد چون این ششم دوره رزیدت درین مملکت امری بود و عجیب از همان وقت توهمات
کاسده بپیمای عوام راه یافت بلکه وسوسه و اشتباهات بعضی خواص بهم بطراف خلاف میرفت
کسانی که با غرض نفسانی باطنی بعضی بی اعتدالینا که از وزیر چیرگی بدل میداشتند چنین موقع را از منعمات
انگاشته عریفه مای شکایت بطرز رزیدت گذرانیدند و همه را رپورت کور زجرزل می نمود تا آنکه از شکایات
متواتره که تسلسلش را در آن دور انقطاعی نشد که شناسای ارباب صدور ولایت آنکند آنگاه بود و دیگر تاب شنیدن
نماند تا آنکه از کمال استسکی الی عالی چنان آمده شد که سر رشته انتظام مدام سلطنت او و در آنکف کفایت

خود و کینه چنانچه حکمی بن خصوص بنام کور جزیرل بهادر نفاذ یافت و میسر جزیرل ارم زندیت گهنا از برای ابراهیم حکم
حسب الطلب کور جزیرل شکسته فرارسید و بهر کردی افواجیکه برای ضرورت این مهم فرستاده بودند باز پس روانه او
کرد و بهر خواهان دولت او و خبر خوش اثر را به پادشاه رسانیدند لیکن همه مهر و صفات از بهنوات زیر نماندند
کار که با وصف یکاکی از گوناوندیشها بیکانه افتاده بود و در راه اتفاقا مانده و میسر جزیرل او تریم با افواج انگریزی چنان
برای ناکامی در رسید و وزیر استعجال با استقبالش شتافت و بوقت ملاقات اراده اش را در یافت بعد و روز
جزیرل موصوف حاضر بارگاه شاهي کشت پس از تقدیم لوازم ادب محبت نامه که تحقیقت بعکس بود از نظر
پادشاه گذرانید پادشاه آنوقت برگردانرا سرور و وزیر واقف شده و در نیوقت بهر سو که داشت در غره
جادی الشانی نشسته ابروی پادشاه را از تحت فرو آورده و ملک او ده را شامل ملک انگریزی نموده و نظر
انگریز در آن سلطنت کمن سال جاری کردند و یک کجی نامه جهت مخرج پادشاه مقرر نمودند پادشاه بغیرم
لندن از گهنا برآمده بگلکه رسیده مقیم گشت مادرش بلند رفت و پاریس انتقال نمود و شاه محزون
در گلکه عمارت عالی بنا کرده و از دنیا و ما فیها چشم بسته به عیاشی خوشگذرانی مشغول گردید و در محرم ۱۱۸۰
استقال نمود و خوش اورا که بلا برده بعد از حاکم سرکار انگریز جبه اولاد ایشان مانده بقدر سدر بق معین گردید
و قریب به بیست هزار کس وظیفه خوار بود و بر طرف شدند

ششیمه محمد و اجد علی شاه و شاه



خاتمه

مختص میباشد که در وقت روانگی و اجد علی شاه از گهنا بیکت پسر رستم موصوف بر چیس قدر و مادرش را و گهنا که داشت
بود و ششیمه سهری که فوج فرنگی باغی شده و دلی و غیره فساد بر پا کردند و مردم چیس قدر را پادشاهی مقرر کردند
و غرانه اورا انگریزان از گهنا بیکت خیال دست نزده بودند که مادر و برادر شاه بلند رفت و بفرستاد برای ادا خواهی
که هرگاه استرداد ملک آنها نشود بالضرورت مل متاع ایشان بآنها و گذار خواهد شد بعد از آن بجای خود بود پس
بر چیس قدر بر خزانده دست یافته زیاده از یک لک سپاه جمع آوری کرده و لیرانه با فوج فرنگی شکست داده و بیچ
یوم سلطنت کرده از بی وفای و نیکت حرامی ملازمان خویش و کثرت سپاه فرنگی استوه آمده از گهنا برآمده و
دامن کوه خیال مدتی با فوج فرنگی جنگت جو مانده چون نوکران غیر خواه او کشته شدند و ساز و سامان حرب مانده
در راه جادی الا اول ششیمه سهری پناه بر اجد خیال بر و راجه اورا در حمایت خود جای داده و بشکران فرنگ
گفت زبون کشته رانغ و خنجر زدن بود برکت مرده شتر زدن به بنال اهوچه پوی چو تیر اگر شتر
پس شکر انگریزان سخن راجه را قبول کردند و دست از پیکار کشیده مراجعت نمودند راجه برای بر چیس قدر
وظیفه مقرر کردند و قبول نکرد و گفت هنوز نزد من قدری زن و جوهر موجود است هرگاه صرف شده همان
شاه هتم راجه در سواد شکر کت مانده و برای سکونت او جانی مقرر نمود و از بعضی ثقات شنیده شد که شخصی
سوداگر ایرانی که ساکن انداخ بود دختر خود را به چیس قدر داده و بر چیس قدر آنچه خواهرش را به شخص سوداگر
مذکور داده تجارت نماید و فایده آنرا سال بسال میداد بر چیس قدر بدین آمدنی که زبان میکند لکن از ترس که
معلوم شد این اوقات حسب خواهش سرکار انگریز شکسته آمده و بجای پدر جای نشین است اما مادر دولت
بنیه انگلیشه برای ایشان مقرر شده جهان ای برادرانم بکس دل اند جهان آفرینند پس

مقاوم چهارم کتاب نیت الزمان تاج التواریخ و سلاله السیر و بیان مجلی از کیفیت حکومت
و تسلط امالی سلطنت بر طایفه بمالکت سبع القضا میهن وستان از آغاز طلوع
حکومت انزل آیت اندی پسنی

بر خاطر خاطر اولی الالباب مطالعه کنندگان این کتاب کشف و معلوم باد که مملکت هندوستان در جنوب شبه
واقعت بمحباب اهل جزایر در چهار حصه تقسیم شده است اول کجیک یعنی ولایاتی که از ر و کجیس مشرب و بشو
دوم سندیک یعنی ولایاتی که از ر و خاتمه سند پاری می شود و تقسیم سترل اندیا یعنی ممالک مرکزی چهارم سون
اندیا یعنی ممالک جنوبی تسلط و استیلا سلطنت کلیتیه بکار سوسی هندوستان به و کار بغیر تجارت بود

تین این مقال آنکه در تاج عیسوی از پیشگاه ملک ایرانیت فرمانفرمای گلستان جماعتی از تجاران مملکت بخصوص اجاز
 سیر و سفر تجارت شرقیه هندوستان فرمائی حاصل نموده اساس کار تجارت این مملکت را محکم کردند و این عجت
 را از نزل آیت اندیکانی لقب و موسوم گشت و آثار کار در عهد سلطنت نورالدین جهانگیر پادشاه دلی بمقام
 بندر سورت آمده طرح بنای تجارت انداختند پس در عهد سلطنت چارلس اول پادشاه انگلستان
 و در زمان سلطنت ابراهیم شاهاب الدین محمد شاه پادشاه دلی جماعتی از تجار که در بندر پل برای تجارت فرستند
 و در عهد عیسوی زمان سلطنت ایمان چارلس اول و عهد حکومت شاه محمد شجاع پادشاه دلی در مقام هوکلی نیز
 با آغاز کار تجارت پرداختند و در عهد عیسوی که عهد فرمان روائی چارلس ثانی و زمان سلطنت اورنگ زیب بود
 کما شکتان کمپنی فریاد کارخانه تجارت مملکت بنگاله را نسبت به براس افزودند نظریات عاقلانه و دست گاه
 تجارت کمپنی در مملکت هند خلی ترقی پیدا کرد پس در عهد عیسوی که حکومت آف ویرکترس کارخانه تجارت مملکت
 بنگاله را تجارت مدراس علوه شد چون نواب شایسته خان صوبه دار و آنوقت بعضی احکام منافی با کمپنی
 جاری کرده بود و لاجرم از پیشگاه جیس ثانی پادشاه انگلستان حکم جنگ با صوبه دار اندک و پادشاه دلی بنام کمپنی
 صادر شد و برای انجام این مهم فوجی لشکر جنگی با و صد توپ با و مرکب جنگی از انگلند هندوستان مامور شد
 و با فسران کمپنی حکم شد که جانات را با حاکم برزد و اول آن مقام را بحیطه تصرف خود و آورد و بنا بر
 در آنجا انداخته خلاصه بعد از گفتگوی بسیار و زود خورد و بشمار تاریخ شانزدهم ماه اکت ۱۷۸۳ عیسوی بین
 کمپنی و صوبه دار عقد مصالحت بسته شد و کمپنی بنگاله را راستی جدا گانه قرار داد و در مملکت قلعه ساخته بنام
 انگلستان فورت ولیم موسوم نمود و در ۱۷۸۳ عیسوی بعد سلطنت ملکائی نواب مرشد قلخان از وضع حرکت
 کمپنی خوش نیامد و احکام چند مدی که خلاف طبع کمپنی بود جاری کرد و کمپنی مستر لیتن و خواجہ سر سید از منی را
 بر رسم سفارت بجنو فرخ سیرا پادشاه دلی فرستاده انجام مرام خود را بضمیمه عای مرات چهارگان ذیل خوا
 اول آنکه حکم شود بارالضرب مرشد آباد بجهای سه روز سک طلا و نقره برای کمپنی طیار کرد و
 دوم آنکه هر کسی که پروانه را داری بدست کمپنی داشته باشد در هر حد استخص مال و متاعش نکند
 سوم آنکه هر کسی که مدیون کمپنی کرد و محکوم حکم سر دار مملکت باشد
 چهارم آنکه کمپنی میخا ادرسی و بهشت قریه نزدیک مملکت بخرمن و تعرض درین امر را نیابد
 فرخ میر چهار خواش ایشا قبول نموده سفرهای مذکور با نیل مرام عنان غریت بصوب مملکت منقطع
 نمود و در ۱۷۸۳ عیسوی پس از آنکه نواب مهابت جنگ داعی اجل را التیک اجابت گفت نواب سراج الدوله
 بصوبه دار بنگاله و بهار داد و در پیه منصوب کرد و یکصد اسب نواب شهاب جنگ منظم و با که تحریف صوبه

و صرف با اهل عیال که سخته و طفل حمایت کمپنی بملکت آمد و از کمپنی امان خواست سراج الدوله خواست بکارهای او بامی
 کمپنی فرستاد و از آنجا نیکو عایت ستان از واجبات آیین مملکت اریست کمپنی خواش او را قبول نکرد و سراج الدوله
 ازین فقره بر آشفت و بتاریخ جمیع چون شش ماه عیسوی با کمپنی در مملکت جنگی عظیم کرد کمپنی مدراس نشیندن این خبر کمالی
 با یک فوج سپاه انگریز و فوج هندوستانی بدو در مملکت نمود و باره میان فوج انگریز و نواب نایره آتش
 جدال و قتال طبع شد آخر الامر نواب شکست خورده مملکت بتصرف انگریز و بندر هوکلی را نیز مسخر نمود و بعد از چند
 مصالحه ظاهری در میان کمپنی و نواب منقطع گردید لکن بعد از عرضة قلیل صورت مصالحه برنجورد و باز بمقام لای
 محاربتی عظیم روی داد و با وجودیکه لشکر انگریز قلیل و لشکر نواب اندک از چهل هزار تن بودند نواب تل تقاضا نمود
 راه گریز نیامد و بهر شد آباد رسیده اهل عیال را برداشته روانه عظیم آباد کرد و درین راه او را دستگیر نمود و باز
 کشیدند ابدان میر محمد جعفر خان را بر مسند ریاست مرشد آباد مسند را اگر دانند و در عهد عظیم آباد را مسخر
 نمودند و در ۱۷۸۳ لار و کلیو را ناظم و فسر مملکت هندوستان قرار دادند و در همین صوبه بنگاله و بهار و اورس
 شاه عالم پادشاه دلی با کمپنی زد و کداز نمود و برای مصارف پادشاهیت و چهار لک و سیه لایان مقرر شد و در ۱۷۸۳
 لار و کلیو مستیفا داده روانه انگلستان شد و بهتری و نیزیت بجای ایشان مقرر کردید و در ۱۷۸۳ فیما بین انگریز
 و نواب حید علی خان الی میور بعد از محاربات بسیار مصالحت سلوک گشت و در ۱۷۸۳ لار و داران بهشت گشت
 افزود مملکت کردید لار و موصوف اول بر آورد و اخل کمپنی را نموده تحصیل کنند کاش را مملکت نام کرد و خالصه
 کمپنی را از مرشد آباد و مملکت آورد و همان سال عدالتا مقرر شد و در مملکت و محکم عدالت تسلیل قرار داد و یکی برای
 اسیل مقدمات و دیوالی بنام صدر دیوالی و یکی دیگر برای مقدمات فوجداری بنام صدر نظامت در همان وان
 برای حکومت هندوستان ضوابط و قوانین جدید جاری کرد یعنی از برای شوری صوابید و اجلاس کورتری
 چهار کس کوشلی مقرر شدند و در ۱۷۸۳ اجازت طبع اخبار داده شد مشروط بآنکه اخبار صحیح مندرج سازند و در
 لایه انبارس را از نواب وزیر گرفته و در ۱۷۸۳ لار و کاران و اس کورتری و هم سیه سالاری هندوستان مقرر
 گشتند و درین عهد انگریز نکبات باقیو سلطان الی میور محاربات سخت نمود و با آخر الامر قیو سلطان تن بمصالحه در و
 در ۱۷۸۳ چون عهد کورتری به مارکوس فیلیلی اختصاص یافت باز باقیو سلطان محاربه روی او و در آن محاربه قیو
 سلطان کشته شد و در ۱۷۸۳ مملکت اراکات سورت و تنجور را مسخر نمود و در ۱۷۸۳ باغیا لیان بنگال کازار کریم
 کرد و باغیا لیان را بهر متی سخت سید انگریز ایشان صلاح کار خود را بصلح قرار داده بسیاری از مملکت خود را با کمپنی
 و اکند نمودند و در ۱۷۸۳ لار و موصوف اول بر آورد و در ۱۷۸۳ هندوستان عده های جلیبه صدر و خالصه
 شد و رفت جانات در هند جاری کردید و در ۱۷۸۳ روی کمپنی جاری کردید و در ۱۷۸۳ مملکت پنجاب را تصرف کردند

بدعای و احم مطهرت پروا نداشت عیال همال خود را که از ترس اشرا با طرف فرستاده بودند طلب نموده و کار و بار
تجارت را بلب گرفت از سر نو درین گرفت در عرصه قلیل نزار کوشش و لقا و انان طاعت اکثر مقامات فتح و نصرت
حاصل شد و اشرا را که در آنجا خوش گرفتار شدند و حشمت و اقتضای رعایا بجای بر طرف شد و احکام کو در نیت حب
و ستور باقی جاری گشت و چون این مملکت بهند از کسبی منتقل و عرصه ملک مظهر شد این وقت بحسب قانون طاعت بهشت
بهند وستان بر پنج حصه تقسیم و مقرر شد اول ممالک برش از آبش حصه تقسیم کردند
هفته اول علاقه بنگال و آنرا در تحت حکومت لغتت کور قرار دادند

و آن حدود بنگال و قصبه بهار و قصبه اویسه است
حقه چهارم علاقه در اس آن را در تحت حکومت کور قرار کردند

و آن ارکات و ترچنالی و قور و جهورا قیلور پتن چمپلی پتن کنتور گرنول بلاری راج مندی
کرچین تاجری کالیکوت سنگلور سرتک پتن
حقه ششم علاقه یعنی آنرا در تحت حکومت کور قرار دادند

و آن قنبی پونه احمد نکر قاندهیس و آهار دار تنانه رتناگری سورت بروج احمد آباد
قیدر آباد سند شکار پور تاسک ستارا
حقه چهارم علاقه غریبه آنرا در تحت حکومت لغتت کور قرار دادند

و آن بنارس فتح گده تیز پور گور پور شاه جهان پور مترا بریلی پیلیمیت مراد آباد قاسم پور
حقه پنجم علاقه پنجاب و آنرا در تحت حکومت لغتت قرار دادند

و آن دلی لاهور امرت سر قمان کویانه آنباله شله ویر غازی خان ویر همیخان
جالسدر پشاور سیالکوٹ

حقه ششم علاقه اضلاع جدید و آنرا در تحت حکومت لیسری قرار دادند

و آن آوده ناکپور برار بلاد پکو امرتان برما کشیر قین پور
دوم ممالک مطلق النان

و آن قیال و بهوتان است که این ریاست خراج نمیدهند
نیم ممالک پرتگیز است

و آن گوا و سن قلندریب پونه پجری کاریل تانان ضلع راجمندی چند رنگو
چهارم برای کی از توابع هندوستان است آنرا در تحت حکومت جیف کشته قرار دادند

آن سرانفیب و کلمه دیپ و مال دیپ و نیکوایر و آندامن
نیم ممالک متحاب که مطیع و متقا و خراج گذارند

و تحت مملکت هند پانزده مالت میل مرجع است که من جوان مالت میل بین تصرف مملکت است و شش مالت
میل بین تصرف روسا و اهل اسلام و زنا و اران جنم پرست است و دارای مالت شش و در مخلوق و پنجاه و دو کور
خارج تمام هندوستان است و در این ممالک اکنون سیزده رئیس مسلمان هشتاد و شش اجد هند و بر سادده
ریاست ملکن دارند و در تحت حکومت و ولایت کلیس و خراج گذارند موقوف کتاب مناسب چنان یک مکه بجا می آید
احوال و بندی از محاسن خصال و محامه فعال برکت از امر ادعایم و با بجان الاستقامی که اکنون بر بند ریاست
شکند بر صحنه روکار گذارده عرض نقشی است که ما بازمانده که هستی را نمی بینیم لغتائی

فضل اول ریاست کن که از لشکر و کشور بزرگترین ریاستهای هندوستان است

این ریاست متعلق است به اعلی حضرت فریدون حشمت کردون فخت کیوان رتبت شاه جوان بخت محیط بحر کارنگا
سلطان دودمان آصفی ابو المنظر فتح جنگ نظام الدوله آصف جاهد میر محبوب علی خان بهادر و امام القدر عمره و دولته در
پنجاب ربع الاولی است مطابق شوم ماه فروری ۱۱۸۵ هجری قمری بر سر رجوان بانی جلوس فرمود و هر یک از
اعیان طاعت ارکان دولت را بنصاب بلند و خدمات از چندی اعزاز و اکرام نمود و به نظم و نسق بهام مملکت
پرداخته در اسم نشر عدلت و نظم مملکت و ترویج مناجاس اسلام و استحکام قواعد علوم کوی سب از شایانان
رند و و در ادب رعیت پروری و اسباب شجاعتی و وفور و ثروت و فنون و ثروت چنان جدی موافق بجای
آورده که احسان فریدون کونم و صیت عدل نو شیروان محدوم گردیده حقیقتا آفتاب سلطنتی را از مغرب
زوال محفوظ گردانده و تحت ملک این پادشاه ۹۵۴۳۴ میل مرجع است خراج مملکت این نان پنج کور و پیر
میباشد هشتاد هزار سوار و پیاده حاضر رکاب دارد و صیت و یک شکست توپ سلام و هر مقام که باشد از
جانب کلیس برای ایشان فرستاده معاهده دوستی و کلیس در ۱۲۵۹

عیسوی منعقد شد

شعبه ایشان در صحنه اعدا

بر قول است
کون

نواب
محمد

بهشتم آیه عقل و دانش و مایه فضل و بدین جناب جلالت مآب نواب مستطاب شجاع السلطنة امیر جنگ اهل اقبال عالی
عقل و شجاعت معروف و مبرز و کفایت موصوف است رای میرش در شب حادثه آقا میت روشن فرامی پر تو شمع
ضمیرش در تیره کی هر دانه آتش نیست ظلمت زدای کجین سینه اش ملو کجا بر علوم مشحون ابر نیای از اشار دست
در زشارش عرق خجالت بر جبین و کان و خشانی از بخشش کف کشتش خون دل بر زمین نشاند و پیش بزرگ بخت
بلند باز و دلیر و بدل بو شمش و بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و ظهور بهمت و میامن تیر و مراتب شمت
سزاوار جاه و مکنش شایسته بلندی و حققت هواده خان کرم و احسانش کس نکرده و آینه و رنده را از مراتب
لطف و کرمش خویش مظلوم بهره و رسیدار و خدمات ایشان چندان مطبوع خاطر خوشید ظاهر بندگان عالی
میا شد که غالباً در سفر و حضر و خلوت و جلوت با لطافت و کاکه متفکر و مسرافرا نند

شعیه نواب شجاع السلطنة امیر جنگ بهادر



نهم و دوحه اقبال و شجره کمال سخن پرور و نکته کسر سخن ساز جناب جلالت مآب نواب دولت یار جنگ امیر
وام اقبال آثار جلالت انوار نباهت از ناصیه حسین غره جبین او چون ضیاء خورشید و صفا و مروارید بهیود
و در کسب فضایل نفسانی و کمالات جسمانی و مکارم اخلاق و پاکیزگی طینت و اصالت حسب و صحت نسب

نواب
محمد

چون خورشید خا و رشتد و مسرافرا و بحال دانش و جمال خطرات بهر پروری منحصر و ممتاز و بواسطه اطوار حمیده و امانت
و نیکی نهاد و در مقام مطبوع و بهجاری دست است ارتقا ع شرت بلندی حکمت که از وی پدیدار است بان ارباب
نظم و شعر در مراح ذات محامه ضافتش روح کو و شکر گذار جواهر خیالات و پسندش مطبوع طبع کایه فاضل عالم و مقبول
ضمایر تمامی اکابر فضلا می بینی آوم است و از رشحات اشعار کو هر بارش مایه فضل و فصاحت ماض و انظرات ابیات
در زشارش جیاض و دانش با غت سرشار و لا اله الاست و تعریف نظمش از اندازه برون و توصیف ترش از حد فرو
خصوص کتاب تاریخی که تازه تالیف فرموده اند که از فوایح کلمات کو هر بارش مذاق اصحاب خبر و پیش شیرین
و در پاک محقق و خوشی نهاد و مقبول طابع حکمی اعیان در بار و محبوب القلوب تمامت ارکان دولت است

شعیه نواب دولت یار جنگ بهادر



دهم جناب جلالت مآب اجل اکرم فخر نواب عماد الملک مولوی سید حسین وام اقبال معتمد و بارگرو
دار و مقامات اوبیت و مقامات عرفیت و در علوم عقلی و قانون نقلی فرید و بهر و وجید عصر است بلطف عمیم
و بکرم جیم و خلق کریم حسن سیرت و لطف معاشرت و موالفت و حسن تدبیر و قوت انضاری تازه و کلا در
بهت و شوکت و انضاری بی اندازه بخشیده و در مراح علوم از قبیل بهیت و نجوم و جغرافیا و حساب

نواب
محمد

و تاریخ بی نیاز و ممتاز است چنانچه اگر از شرق تا غرب عالم را بپیمایند و بر او احیای مراسم فضل و ادب بینند
 و دارای هر زبان و دانی هر سیاحت فضایی روی زمین و قضای با تمکین با نعام بی پایان و احسان فراوانش محمود
 و انس دور و نزدیک به هیچ بنافش قائل و صدف عرب و عجم بر وایح فضیلتش نماند و چنان در همه خارج و امور
 پولیتیکه تدبیر کرده که کسی را در این باب زهره اشتباه و بجزه تدلیس نیست و اسالیب فصاحت و تقصیر در کتب و
 و تحشی در تاریخ و جبر کنون مخزن حکم و مصدر محاسن شیم کرده و چنانچه دو صاحب درایت از نسیم تربیتش با اثر
 و شجره اقبال ارباب کفایت از نسیم تربیتش باور است .

شبه نواب عماد الدوله مولوی سید حسین حیات



باز به هم شجره فضل و قوت جناب تاج الادب مولوی عبدالقیوم کشته نعام زبیر فضائل آراسته است در عقول
 زندگانی و در بیان شباب از روی وجودت فهم و حدت ذهن دریافت که تکمیل نفس انسانی و ترقی از پستی چهل و نانی بی
 اکتساب مراتب دانش صورت نمیدهند و تکمیل علوم و تحسین فنون را پایی طلب در راه تقب و نداد و باب استغاده را
 که جرت به العاده بر کشد و مقدمات سایر علوم و دانش مدت خواند پس از آن مسائل فقهیه و ضبط و لای اصول و جودت
 تا بهر فن مستم کشت و هر یک کوشش پندیده خاص و عام شده و در ملک کن مستند بالترای کرده و در زمره رجال دانش

مولوی عبدالقیوم

در نشو و نما و شاخ اقبالش در برک و نوا شده برین مبانی بهم و حسن نگارم شیم و از آن زمان فروغ چهره او لولابهار کشته
 در ظل عاطفت اعلی حضرت بندکان عالی با کمال خرمی ره زنگار میب که از آن کنون سال فروزان از نیست است
 که با نفوذ شسته الفت چنان محکم است که بدینگونه الفت بی شایسته کلفت کم اتفاق افتاده و کسی نشان نداده
 و از به هم شجره امت اقبال جناب عمده انگل حکیم محبت حسین زبیر فضائل و زینت فاضل آراسته است در محاسن
 عربیت و مراتب اوقیت و انواع معقول و منقول و حکمت الهی و طبیعی و ریاضی تالی ارسطو و تالی افلاطون است
 و چنان در مسائل حکمت و نجوم و هیئت تدبیر کرده که کسی را در این باب زهره اشتباه و بجزه تدلیس نیست
 از حسن خدمت چندان در خاطر سرکار نواب و قارا الامر موصوفی دارد که هیچ یک از مستعدان را بدینگونه عینت با برکت
 عینت و سالماست بشراف لازمیت و مواظبت خدمت سرفرازا است بهار عالم حشمتش دل و جان زنده
 میدارد برکت اصحاب صورت را بهیواریاب معنی را

جناب حسین

خلاصه این ریاست و ایامی مقصد امیر و دیگر است که جمیع الطوار انسانیت در آنها موجود است کن علم در میان
 آنها را و جمعی ندارد و مشغول بعیاشی میباشند خداوند از برای اتمام حجت بر آنها چنان نواب مختار الملک و وزیر
 با تدبیری را عطا فرموده بود که میتوان گفت قابل وزارت یکی از سلاطین مظهر روی زمین بود هر چند که شش نموده
 در تربیت ملک و ترقی آنها اصلا بر دل آنها اثر نگرفت و حتی آنکه استخوانان ما بر از بر سمیت طلب نموده و در سه
 با حسی مستعد و چه در شهر و چه در محلات باز نموده اثری بطور نرسیده تا اینکه از دست بی تربیتی آنها به تنگ
 آمده بنا نموده و مردمان لایق را از خارج طلبیده به امورات ملکی مقرر نموده و با وجود اینها باز اثر بر آنجا نکرده و در
 تربیت اهل ملک بمقتضای امر بمقتضای دستور و در روز کار بعد از مدت مدیدی که مستقر سریر وزارت
 بود و رخت بیاد و فتنی کشید از این دنیای دون عجب فتنی نمود که کوا ملک و کن راهمه بر و و انقلابات
 زیاد و در ریاست پیدا کردید و کسانی را که آن مرحوم از خارج طلبیده بود اکنون چنان تسلطی بر ملک پیدا
 نموده اند که اهل ملک نه از پادشاه و نه از وزیر و نه از رعیت کسی را قدرت بر آن عینیت که بتواند خلاف
 امر آنها عمل نماید و این بدلت بر سر آنها نیامد مگر بسبب بی دانشی و بی علمی اکنون بسبب اتفاقی که در میان
 آنهاست ملک مانند کشتی طوفانی در تلاطم است که محقریب از حوادث

زمان غرق خواهد شد

فضل تویم ریاست بهاول

شهبانو اب علیہ علیہ جهانگیر



این ریاست یکی از ریاست‌های مستعزیه است و از مجال مالو
محبوب می‌شود و بانی این ریاست دوست محمد خان افغان
است که یکی از امرای طایفه سیرخیلی و سرکات ملازان پادشاه
فرخ سیر بود و اکنون ولایت است که ریاست مزبور در
حکومت اولاد و احاد است از حسن اتفاق رخه تون محترمی
پی درین ریاست حکمران بنده و کماله سلطان جهانگیر
جلیله و بعد از جانب او مقرر شدند و ایام حکومت سکند
جهانگیر این ریاست محسوب می‌شود و در این ریاست
استقام و ملک اری لشکر کشی و زمین‌های عسکری و سی
اگر چه هم بنویسم قریب به یکایک باقی‌مانده در اوقات
خواجه ابلیس و ابلیس و ابلیس و ابلیس و ابلیس و ابلیس
کر و دیده و برکنه بر سار و در دولت و دولت و دولت و دولت
و در این ریاست که بر ریاست است و در این ریاست
جلیله یکی از این بود که در مدت شش سال ریاست را از آن فرقه
ستخلص کرد و در این ریاست داعی اجل التیکت اجابت
بعد از وی خرنیک اخترش نواب علی‌علیه علی‌علیه جهان
گیر بن سیر و ابلیس بر سر حکومت و در این ریاست
همام امور ریاست در کف کفایت ایشانست و در
کلیت ۴۶۴۰۰ میل و ربع آمدنی ۲۸۲۰۰ روپیه
خراج بدولت و دولت و دولت و دولت و دولت و دولت
نوزده شکست و پ سلام برای ایشان مقرر است
۳۳۰۰ سوار و ۳۴۲۸ پیاده حاضر کباب
موجود و معین همیشه اوقات دارند.

فضل شیم ریاست دامپور

شهبانو اب علیہ علیہ جهانگیر



باقی این ولایت علی محمد خان افغان است که بن
بیلیاری از نواحی مرا و آباد و بیکه تصرف در آورده و
کر و چیل و سده نیز افغان شد و خطاب نوابی از جانب
پادشاه و علی پادشاه خدایتی که بسادات باره کرده
بود یافت و هنگامی که نواب کلبعلی خان بنده حکومت
قرار گرفت از حسن تدبیرش ریاست مذکور محسوس است
ای قریب و جوار خویش بود و عایا و بر ایامه
خوشنود و بدو و طبع و الای این نوابی است
خیر و اجزای کارهای حسنه مایل بود و از آنجائی که
مصدر خدمات نمایان شده بود و از طرف حکومت
انگلیس مخاطب خطاب می‌فرستادند و پادشاه
شکست توپ سلام برای ایشان مقرر شد چون
داعی اجل را البتیکت اجابت گفت پس نواب
محمد شتاق علی خان بر سر حکومت و جلوس نمود
در عرصه قلیل بدو و جهان فانی کرد پس در این
نواب حامد علی خان بهادر جای نشین شد چون
بر اقتضای سن سرکار کرد و بنجل ریاست را به
کونسل و اگذار نموده تا که رئیس حالیه تجدید
انجام ریاست و کف کفایت او گذارند و در
۱۱۴۰ میل و ربع آمدنی ۳۵۰۰ روپیه
نواب علی‌علیه علی‌علیه جهانگیر
انگلیس و اجمال و در که نام ریاست را بقصد
ایشان و اگذارند.

شیرخان محمد ابراهیم علی خان بهادر



فضل چهارم ریاست توکلت اچقانه

بانی این ریاست امیرالدوله نواب محمد امیر خان سپهسالار
افواج بهادران بهشت دایه لکرو و بتاریخ و تویر
سه هزار و هشتصد و هفتاد و یک نفره و دولت سرکار
انگلیس کرده را به پور و قلعه کورمنت را به سرکار
برایشان عطا فرمود و حکایت حالیه حاکم محمد ابراهیم
علی خان است و سند قبضه نوزده و شصت و یک
سلام برای ایشان مقرر است و سعادت ملک
... میل مربع آمدنی سالیان پانزده و یک و پویه
است و این ریاست از حسن تدبیر ریش حالیه
منظم و قابل تعریف و توصیف است.

شیرخان نواب نور آفر خان بهادر



فضل پنجم ریاست بالاسنور

این ریاست از محال کاتینا و در تحت حکومت پیش
است و الی این ریاست از اولاد و سر و در محمد خان
شیرخان بانی چون که است شیرخان ابراهیم
نواب نور آفر خان است و شصت و یک سال
از سرکار انگلیس برای ایشان مقرر است و سعادت
ملک ... میل مربع آمدنی سالیان پانزده و یک و پویه
روپیه است

شیرخان نواب شیر محمد خان بهادر



فضل ششم ریاست پالن پور

این ریاست از محال کاتینا و در تحت حکومت پیش
است و الی این ریاست از اولاد و سر و در محمد خان
شیرخان بانی چون که است شیرخان ابراهیم
نواب نور آفر خان است و شصت و یک سال
از سرکار انگلیس برای ایشان مقرر است و سعادت
ملک ... میل مربع آمدنی سالیان پانزده و یک و پویه
روپیه است

شیرخان نواب شیر محمد خان بهادر



فضل هفتم ریاست مرشد آباد

دارای ریاست محال کاتینا و در تحت حکومت پیش
است و الی این ریاست از اولاد و سر و در محمد خان
شیرخان بانی چون که است شیرخان ابراهیم
نواب نور آفر خان است و شصت و یک سال
از سرکار انگلیس برای ایشان مقرر است و سعادت
ملک ... میل مربع آمدنی سالیان پانزده و یک و پویه
روپیه است

شیخه نواب صادق محمد خان



فضل ششم ریاست بهادر پور

حاکم این ریاست ابتدا بهاول خان از قوم او و پوت
بوده زمانی که مادرشاه درانی بعد از فتح هندوستان
وارد ملکت سند شد آن ملکی که در توانج سند بود
تا نواح ملکت پنجابین داود پوتره عطا نمود و
رئیس حالیه آنجا نواب صاحب محج خان رکن الدوله
بهادر است مبلغ یک لک و پیه بیوض خدائی که
در وقت اخلاش کابل کرده بود و انعام می باید
و سعت ملکت بیت حمرا بریل مرتجع آمدنی سالانه
بجده لک و پیه نقد و فوج سه هزار کس هفده شلک
توپ سلام برای ایشان مقر است

شیخه نواب محمد اسماعیل خان بهادر



فضل ششم ریاست جوره

این ریاست در ملکت مالوه واقع است و سعت
ملکت ۲۵ میل مرتجع آمدنی سالانه شش
لک و پنجاه و پنجاه هزاره و ولایت و چل روپیه است
رئیس حالیه نواب محمد اسماعیل خان بهادر است
در سنه هزار و شصت و شصت و دو صد و شصت و شصت
شلک توپ سلام برای ایشان مقر شد نقد و فوج
حاضر رکاب ۲۵ اسوار ۵۰۰ پیاده است

شیخه نواب بهمن آه خان بهادر



فضل ششم ریاست راهمن پور

این ریاست تحت حکومت بهمنی است در ولایت
سال قبل حبیب و خان بانی این ریاست از اصفهان
آمد و این ملکت را آباد کرد و رئیس حالیه نواب بهمن آه
خان اصفهانی است سند قبیله گیری یازده شلک
توپ سلام برای ایشان مقر است و سعت ملکت
۵۳ میل مرتجع آمدنی سالانه دو لک و پنجاه
هزاره و پیه نقد و فوج ۳۳ سوار ۲۰ پیاده
حاضر رکاب می باشند

شیخه نواب محمد ابراهیم علی خان



فضل نهم ریاست الیر کوته

سابق این ریاست در تصرف رنجیت سنگو والی
لاهور بود و در سنه هزار و شصت و شصت و دو
بوجودات چند شیخ صدرالدین معروف صدر
جهان را در رئیس الیر کوته و بخواب نوابی سرافراز
نمود و رئیس حالیه نواب ابراهیم علی خان است
سند قبیله گیری یازده شلک توپ سلام برای
ایشان مقر است و سعت ملکت ۵۰ میل مرتجع
آمدنی سالانه دو لک و پیه است

شیخه نواب مهبت خان بهادر



فضل و ازو هم ریاست چنانکه

این ریاست تحت حکومت بمشی از محال کاتبان
است سابق حکمران این ملک از قوم راجپوت بود
شده حاکم کجرات این ریاست را تصرف و راورد
و در سال ۱۳۲۷ شیرخان که یکی از پادشاهان بود حکمران
انجرا گشت و ملک را تصرف خود و راورد و پیش طالبه
نواب مهبت خان بهادر است آمدنی شش لک پیاده
است میت بهشت هزار و صد و نود و چهار پیاده
بگلبدین سید و سید قنبر کیری یازده شلیک توپ سلام از کورنیت
حاصل کرد و از دربار قیصری اکنون پانزده شلیک
توپ سلام برای ایشان مقرر است .

شیخه بهادر ارجه مادو جی بهادر



فضل سیزدهم ریاست کوالیا

این ریاست شامل اضلاع متفرقه است الی حال این ریاست
مادو جی نام دارد و وسعت ملک سه میل مربع آمدنی
سالانه هفتاد و دو لک هزار و یکصد و روپیه است نیز از
بابت مخارج فوج بدولت شش لک و شش سده پانزده اش
که در سال ۱۳۵۶ بدولت بهیمه کرده جاسی داد و ستد لک پیاده
با و غنایت شده و در سال ۱۳۵۷ عیسوی مخی و غنایاب
استراف اندیا درجه اول شد و سید قنبر کیری فضل
کرده و نوزده شلیک توپ سلام در هر ساعت
که باشد و درجه و خود عبیت و یک شلیک
برای ایشان معین است

فضل چهاردهم ریاست بروده



شیخه بهادر سید جی رادو بهادر

این ریاست از محال مالوه است الی این ریاست
ابتدا بهادر و ملکر کی از سید داران فوج سیر تپود
چون بهادر ارجه بهادر و حکمران سابق بمجرات چنار حکومت
مغزول شد بهادر ارجه بهادر سید جی را و لغت کالیکو
بسن و از ده سالگی بر سنده حکومت جلوس و نظریه
اقتصادی سن امور ریاست و مهمام حکومت است
مجلس جمهور بود چون بهادر ارجه بهادر شد و قابلیت
رسید در سنه هزار و هشتاد و هشتاد و یک و یک عیسوی
از دربار قیصری حکم صادر شد که غنای حکومت نام
ریاست را در کف کفایت او و اکر از ده و اکنون که
سنه هزار و هشتاد و هشتاد و سه عیسوی است بهادر ارجه
مزنور در کمال خوبی امور ملک خویش را انجام میدهد
ککات دوزبان اگر هزار و ستان کرد و دواتان
جلالتش را یکی از هزار و اندکی از بسیار توان
سر و وسعت ملک ۹۹ میل مربع آمدنی
سالانه یکصد و بیست و یک لک و صد و نود و یک لک
پیاده و چهار هزار سده قنبر کیری و خطاب است
درجه اول و عبیت و یک شلیک توپ سلام سالانه
سه لک روپیه تخفیف از جانب حکومت برای
ایشان مقرر است توپهای طلا و نقره در توپخانه
ایشان موجود است که در هر یک هفت و ستان
چنین توپها نزد واحدی از حکام ممکن است .

شبهه ما از چنگل سنگه بهادر



فضل ما تروى و هم ریاست الوار

این ریاست از ممالک میوات و دهوندار است
و الی این ملک موسوم است به **مملکت** پنگه زقوم
راجپوت راجه موصوف این ریاست را در شهر
هزار و هشتصد و هشتاد و یکوی از ریاست
جی پور و بهرت بود و وضع کرد و مساحت ملک
... میل مربع آمدنی سالانه بیت ملک
روپی است تعداد فرج پانزده هزار سوار و دو
هزار پانزده حاضر رکاب دارد و سند قبیله کیری
و پانزده شکست توپ سلام برای ایشان تهر را
و حکومت شان در کمال نظام است

شکیبہ راجہ راسی کھی سین پیاہ



فضل شایسته و بیست و هفت

والی سابق این میاست از قوم راجپوت بود و لاکن
 راجپوتان چند بموجب عهدنامه لاهور قوه ۹۰۰۰
 ۱۲۶۸ بشماره انگلیس درآمد بعد از آن سرکار
 انگلیس در سنه هزار و هشتصد و یک برای
 بلر سین و ورث او او را که از نواد و قبی که راجپوت
 بدرو و حجب ان نمود و پس از آن که بر سر حکومت
 متکفل گردید سنه قمری کیری او داده و یازده شلک
 توپ سلام برای او تقدیر شد و سعت ملک ۱۰۲
 میل مربع آمد فی سال یازده لک و روپیه است
 و سال یازده لک و روپیه حکومت خراج میدهد

شکریہ راجہ شوناہ سنگھ



فصل پنجم در بیان استوار و حقیر بود

بانی این ریاست ابتدا کنور سونی ساه ملازم هندو سپه
 قیمن این مقال اگر بسبب جنگه یورش هم کنور سونی
 ساه بسیاری ملک از اطراف وجو این ریاست بعضی
 خود آورده حکومت میکرد و هنگامی که انگلیس بر تمام
 ملک بودند مل کنست مستط شد صلاح وقت را چنان
 دید که ملک متصرفی کنور سونی ساه را بخودش واگذ
 نماید لهذا در روز دهم ماه مارچ ۱۸۶۲ ملک را با او و کوه
 نموده و اجتناب برقی گیری را نیز با او و وقت ملک
 ۱۲۱۴ میل مرتفع آمدنی سالیانه سه لک روپیه است
 پانزده شکست توپ سلام برایش مقرر است
 دوشتر جاتر راجه شانه شانه است

شکره مبارکه تراب سنگه بهادر



فضل محمد بن ریاست کشمیر

و از آریاست اینک هر یکی استانی نیز است کتاب نگارنده
نزد خوشحال نگار فوج از آنست که ملامت و دروغ و مزه و خج
میز افروغ شد و از ارضی خدای که در جنگ ابر خفا و حاکم را حاکم
از او بطور رسید جو را باسی گشت و از او را با او می شد و در
کتاب نگار نیز همان و یافت پیش تر با نگار و حال
بجای پد بر بر منده حکومت بنگار کرد و در دست است
است و در ج اول مخاطب سند قبیله می یازده شکست
سلام برای او مقرر شد و تعداد فوج سوار و پیاده و شتر و غیر
دارد و این است خود مختار بود و اکنون در دست حکومت
و مدت ملک ۲۵۰۰ میل از ربع آید فی سال از خجاکان و

فضل نوزدهم ریاست جی پور



شبه مهاراجه مهار و سنگ پور

سوانی جی سنگه بهادر قوم کچو این ریاست است اما وخت
بعد از فوت سوانی جی سنگه رئیس خانیه مهاراجه و سنگه جی و سنگه
نیکو مت جلوس نمود و نظریات قضای حسن حکومت این
زمان ریاست را به جی پور و کدرا کر و چون راجه بکر شد
رسید در سنه هزار و پست صد و پنجاه و دو و علیوی
زمان مهار ریاست را به کف کفایت او دادند
و در سنه هزار و پست صد و پنجاه و هفت و ایش
خواهی و جان فشانی و خدماتی که در کت کت تمام
حکومت کرده بود و سند تثنی و خطاب است
مجد اول و بیت و یک شکست توپ سلام از حکومت
برای ایشان مقرر شد در قواعد ملک اری قانون
حکم رانی و رعیت پروری سحره آفاق و محمود
همچنان است اگر بنحو اهم اوصاف حمیده ایشان
بیان کنم و قریب حد اکانه باین مختصر انیکه بهیت
بحری است متلاطم که از کثرت بخشش نیز هر روز
بخشش ابدی است شرا که که از شدت ترش
فیندیش در ملک انبای ملک بخش سلوک مذکور
است سعیت ملک پانزده هزار میل مربع آمدنی
سایا چهل بخش ملک رویت سالیانه چها
لک روپیه خراج حکومت میدهد و تعداد فوج سوار
و پیاده پانزده هزار حاضر در کاب دار و در نیات
هنگام مشغول حکمرانی است

شبه مهاراجه قیاله



فضل بیستم ریاست قیاله

والی این ریاست از قوم جاست که در نیکو شایسته و اری
سپاه خدائی که راجه زین سنگ و پرنده نول حکومت کرده بود
محمود و لک روپیه درآمد حکومت او عطا شده و عطا بکتاب
است در جد اول گردیده و سند تثنی که جی حاصل نمود و مع جفده
شکست توپ سلام چون که مهاراجه موصوف در سنه
سوافق آئین ملت خود که بسیار ثواب از دزدان و در
انداخت بر سرش که بهر روز و کور و زبیر از او خلق نموده بر
ریاست جی نشاند و مهار ریاست او نسل از نسل قیاله منقوش
تمام عیال و پادشاه شود و از خردن بر کور و زبیر و ملک
تقیست سعیت ملک ۱۲ میل مربع است سالیانه یک روپیه

شبه مهاراجه سنگه جی بهادر



فضل بیست یکم ریاست اودی پور

این ریاست از محال میوار است مهارانا اودی سنگه
این ریاست را آبا و کور و خدائی جیمه است حد شرقی او
کو تا بوند سی حد جنوبی او به حد غربی سرهوی است سعیت
۱۱۹۱۳ میل مربع است آمدنی سالیانه چهل لک روپیه
خرج فوج و ولک پنجاه هزار روپیه حکومت میدهد و والی
این ملک بسیار قدیم عالی خاندانست تمام ارجحان هند او را
خیلی بزرگ و حرمت میدارند او لقب قیاله بهادر است
والی حالیه مهارانا فتح سنگه جی ۱۳ جنوری ۱۸۵۸
ما حکومت تملیس تجید معاهده نموده و سند
تثنی کیری مع ۲۱ شکست توپ سلام حاصل کرد



شهباز راجه سیوا جی اوجکریا



فضل میت دوم ایستاد

این ریاست از محال مالوه است بانی این ریاست مله
داد ملکر از سروران فوج میر تبه بود و سیوا جی را و راجه جی
در مله اعلیوی مخاطب بطلب استر در جاول شد
و سند قبیله گیری حاصل کرد و نوزده شکات توپ سلام
بر مقامی که باشد و در خود و خود و بیست و یک شکات از
حکومت برای ایشان مقرر شد و مدت ملک ۱۳۱۸
میل ربع آمدنی سالانه پنجاه لکت و پیه است
یک لکت و نوزده هزار و هشتاد و دو و پیه یک
انگلیس خراج فوج میله هر تعداد فوج سوار ۳۲
پاده ۵۰۳ حاضر رکاب دارد و ملک رتبی از

شهباز راجه رنجیتر سنگی



فضل میت و تیم ریاست چند

راجه قریله و راجه این ریاست جدشان کی است و مذنب
نامک شاهی در ۲۲ در ۲۲ ستمبر ۱۳۱۸ بر مندر حکومت
جلوس نمود و در ۱۳۱۸ در پنجاه و دلی این راجه مقدمه
انگلیس شده و یک لکت رفت و فتح نمایانی کرد و
پادشاه این ریاست حکومت یک لکت و دوازده لکت
یک لکت شانزده هزار و هشتاد و پیه بود و پادشاه
و از ریاست پنجاه و دو لکت و پیه که بوقت ضرورت
در مله راجه عالیله رنجیتر سنگی اختیار قبیله گیری
شکات توپ سلام او شد و مدت ملک ۲۳۳ میل
مرجع آمدنی سالانه هفت لکت و پیه

شهباز راجه است در اوجی



فضل میت چهارم ایستاد

این ریاست در ملک مالوه واقع حکمران این ریاست
ابتدا از پور بود و در ۱۳۱۸ در ۱۳۱۸ ستمبر
در ۱۳۱۸ در ۱۳۱۸ در ۱۳۱۸ در ۱۳۱۸ در ۱۳۱۸
و پانزده شکات توپ سلام از سرکار حاصل شد
و مدت ملک ۱۳۱۸ میل ربع آمدنی سالانه
پنج لکت و پیه هفت هزار پیه

شهباز راجه سورا ند کریم ساه بهما



فضل میت پنجم ایستاد

این لایت تحت حکومت پریند منی بنگال است
شمالش کوه همالیه و جنوبش بنگال و جنوبی اووه
و محال که راجه و پنجاه است و از ان ریاست این ملک
که نامدوست ریش این ریاست خود را از اولاد
او دی پور میداند و خراج بنگال چین میداد حکومت
انگلیس در ۱۳۱۸ برای توسیع دائره و تجارت
ریش عالیله سورا ند کریم ساه از قوم اوجیست و این راجه
خود مختار یعنی خراج که از بنگال میسر است و مدت ملک
۲۳۳ میل ربع آمدنی سالانه ۳۲ لکت و پیه
اتحاد ۱۱ شکات توپ سلام از حکومت این ریاست

شبهه راجه روبرتاب سنگه



فضلیت ششم ریاست پنا

این ریاست از محال بود که کند است در شبهه راجه کشور
سنگه بر سندر ریاست شکر شد پس از فوت او در شبهه
راجه تربت سنگه حکمران این ریاست گشت و پادشاه
خداوندی که در شبهه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت
عیسوی حکومت کرده بود از جانب پادشاه خلیفه
قلمی بیست هزار روپیه مخا طیب کتاب هند رو خلیفه
قلمی کیری و یازده شکات توپ سلام سرفرازی کردید
در شبهه در و جهان منور شیش حالیه و در پرتاب
سجایش نشست و هفت ملک ده میل مربع آمدنی
سالانه چهار لک نه هزار و ششصد و پنجاه و پنج روپیه است

شبهه راجه سارودل سنگه بهادر



فضلیت هفتم ریاست کشکده

این ریاست از محال مار و راست پیش این ریاست
از خاندان راجگان جو پور است در شبهه هزار و هشت
صد و چهل عیسوی راجه حالیه بود سنگه بر سندر ریاست
شکر گشت سند قلمی کیری و پانزده شکات توپ
سلام از حکومت برای ایشان مقرر شد و هفت
ملک ده میل مربع آمدنی سالانه شش لک
روپیه حکومت محض عایت خراج از ایشان میگردد
تعداد فوج دولیت و پنجاه سوار و سی صد پادیه
حاضر رکاب دارد

شبهه راجه جیونست سنگه بها



فضلیت هشتم ریاست جودپور

دارا ریاست این ملک مار و راست بانی این ریاست
است راجه و بانامی از خاندان راجه پوتان را تو فوج است
در شبهه راجه حالیه جیونست سنگه بر سندر حکومت کلوس
منور بعض خداوندی که حکومت کلوس کرده سند
اجت یار قلمی کیری و خطاب استر در خا و اول نوزده
شکات توپ سلام از حکومت حاصل نمود و هفت
ملک ده میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو
لک و پیه تعداد فوج کیزار سوار و سیاده و اردن نوزده
هشت هزار روپیه مخارج فوج و یک لک و پانزده
هزار روپیه خراج حکومت میدید

شبهه رانا نندال سنگه بها



فضلیت نهم ریاست بهارپور

راجا این ریاست از قوم جات است بانی این ریاست
است راجه و بانامی را ویشوا سیماسی بود در شبهه
هزار و هشتصد و سی و شش عیسوی راجه رانا لک
اندر سنگه یا حکومت کلوس شده و منور در ش حالیه
رانا نندال سنگه راجا نشین کرده و در شبهه سی و شش
و پانزده شکات توپ سلام حاصل نمود و هفت
ملک ده میل مربع آمدنی سالانه بیست و دو لک
روپیه تعداد فوج سوار و سیاده و دو ستر خراج
رکاب دارد

شبهه مهار و رام سنگه



فضل سیام ریاست بوندی

راجا امید سنگه حاکم این ریاست از قوم راجه پتان است
ابتدا کسی که با حکومت انگلیس در مقام اتحاد و برادری
بود در سال ۱۸۱۷ میلادی به راجه پتان و جهان نو و لیسر کوچی
از اوتی بود و موسوم به مهار و رام سنگه حکومت بجای
نشاند تا او عهد نامه جدیدی منعقد نمودن از فوت و بستر
مهار و رام سنگه راجه پتان را به پسرش که در آن زمان
اتفاق ملکات حکومت انگلیس پیدا و چون بزرگتر رسید نام
ریاست او را کفایت اینها و نه هفت شکست و سلام برای
مقرر و ملکات ۲۹۱ میلادی آمدنی سالانه پنج لک روپیه
خراج لک و بیست هزار روپیه سالانه و تعداد قبیله سوار و پیاده

شبهه مهار و رام سنگه



فضل سیام ریاست دنگ

راجا حالیه مهار و رام سنگه همیشه ملک است و معیت
ملک است و سه هزار میل ترنج آمدنی سالانه چهل
هفت لک و پنجاه هزار روپیه و هفتصد و پنجاه روپیه
و لک و پنجاه هزار روپیه سالانه بجا حکومت انگلیس
خراج میدهد و پانزده شکست توپ سلام برای او
مقرر است

شبهه راجا ایشری پرشاد بهادر



فضل سیام دوم ریاست بارس

بانی این ریاست شمارام زمین دار موضع کنگا و رود است
در سال ۱۸۲۷ میلادی و جهان نو و جایش با دولت سنگه جایش
شد در سال ۱۸۳۳ میلادی راجه موصوف در انتقال نکاله همراه شاه
عالم و شجاع الدوله بود پس از آن همراه شاه عالم و شجاع
انگلیس در آمد در سال ۱۸۳۷ میلادی علاقه بنارس و حکومت
انگلیس با او اکتفا نمود و مشروط به اینکه سالانه چهل
لک روپیه بدو اکتفا نمود و خود را سی دیوانی و مال
دست حکومت انگلیس چون ملک عدم شتابت ایشری پرشاد
ز این راجه پتان نشین است و قبیله کیری و سیزده شکست
توپ سلام از حکومت برای او مقرر گردید

شبهه ایشری پرشاد بهادر
و راجا ایشری پرشاد بهادر



فضل سیام ریاست بیکاکر

ایشری پرشاد بهادر ریاست بنارس و ایشری پرشاد بهادر
سلطان بهادر است و اوچ شرف نامی و شرف است و جارا
سطح کف کافیش مشون کرست طبع و شرف کف و خون
حکمران خود و شاه و جهان نو و جایش با دولت سنگه جایش
نماد بیکاکر و از این بیکاکر بیکاکر بهمت بلند و باز و بود
بدن و شمشیر و بیکاکر و شرف و کرامت و شرف و شرف
بهمت میام و قبیله بیکاکر و راجه و کرامت و شرف و شرف
حرف و ایشری پرشاد بهادر و شرف و کرامت و شرف و شرف
که در این ملک است و شرف و کرامت و شرف و کرامت و شرف
که با ایشری پرشاد بهادر و شرف و کرامت و شرف و کرامت و شرف
و بهادر است

شهبه راجه پرتقی سنگه بها



فضل بی چایم چایم این

رئیس عالی پرتقی سنگه بها در است اختیار تکیه بی
و پاتر ده شکست توپ سلام از حکومت برایش مقرر است
وسعت ملک و دویزار و پانصد میل مربع آمدنی سالانه
پاتر ده لکستار و دویست و پنجاه هزار روپیه سالانه
حکومت خراج میدهد نقد و فوج پانصد سوار و
هزار پیاده حاضر کاب دارد و حکومت ایشان
در نهایت شگفت است

شهبه مهاراؤل بی سال سنگه



فضل بی و نیم بایت جلیله

این بایت در تصرف قوم راجه تان است اجمه مارا
ول بود راج و در ششده معاهده با حکومت انگلیس
در ششده عیسوی فوت کرد پس از آن خیره پیش
کچ سنگه کاران بایت کشت این نزد در ششده
جهان را دواع نمود و در حال مهاراؤل بی سال سنگه
منه نشین شد سنده قبیله گیری پاتر ده شکست توپ
سلام از جانب حکومت حبه ایشان مقرر شد
وسعت ملک ۲۲۵۲ میل مربع آمدنی سالانه
خج لکستار و دویست و پنجاه هزار فوج حاضر کاب دارد و
ملک یکزار و سیصد و شش میل مربع آمدنی ملک روپیه

شهبه راجه کیری سنگه جی بها



فضل بی و نیم بایت سره بی

در ششده راجه شهبه سنگه در این بایت معاهده با حکومت
انگلیس نمود که اذاعت نماید و خراج از قرار روپیه شش
بدیه و حکومت نیز و عده داد که او را و پناه خود بخا پاد
و قرار داد که اگر کسی از وارث او اجداد و فاش شود
سنگه باقی ماند او مالک بایت باشد و در حال کیری
سنگه جی را پاتر ده شکست توپ سلام برایش مقرر شد
وسعت ملک سده هزار میل مربع آمدنی سالانه پنجاه
هزار و ششصد روپیه خراج سرکاری پاتر ده لکستار
سیصد روپیه است شصت و نه سوار و دویست
جده پیاده حاضر کاب دارد

شهبه راجه اوری سنگه بها



فضل بی و نیم بایت سنگه

راجه این بایت از خاندان راجه اوری پورا
در ششده هزار و شصت و چهل و چهار عیسوی راجه
سنگه نشین شد خج بایت قبیله گیری و پاتر ده شکست
توپ سلام برای او مقرر شد راجه عالی اوری
سنگه بها در است وسعت ملک دویست و پنجاه
میل مربع سالانه چهار لکستار و پانصد روپیه است پنجاه
و دویست پیاده حاضر کاب دارد

فضل بیستم است رتلام

شده راجه بنجیت سنگی جی بهادر



راجہ رتلام را قوم راجپوت بسیار عزیز میدارند و چون
 میمانند این راجہ ہستادہ چہار ہزار و پچہشت ہزار
 حکومت انگلیس بر راجہ سید بہا خراج میداد و
 سہ ہزار ہشت صد و نود و نہ عیسوی فیما بین راجہ
 سید بہا و براب سنگی راجہ رتلام بواسطت
 انگلیس عہد نامہ منعقد شد کہ راجہ سید بہا متعوض
 ریاست رتلام نشو و خراج بکیر و پس از فوت
 براب سنگی پسرش لونیت کہ بر مندر ریاست قرا
 گرفت نظر بخدمتالی کہ در ہنسکا شد و ملی در سنہ
 ہزار و ہشت صد و پنجاہ و نہفت عیسوی فوت
 بکومت انگلیس از فوت سنگی بطور رسیدہ بود
 پسرش بید سنگی از دربار قیصری بخلعت خانہ بخلع
 شد و یازدہ شلیک توپ سلام برایش معین
 کردید راجہ حالیہ بنجیت سنگی جی بہا در است
 وسعت ملک پانصد میل مربع آمدنی سالیانہ
 شش لک و شصت چہار ہزار و شصت چہار رو
 است پانصد سوار حاضر رکاب دارد و امور
 حکومت ایشان منظم است

شیدہ راجہ جیونت سنگی جی بہادر

شده راجہ بہان تپک سنگی بہادر



فضل بیست و یکم است بہر پچ

فضل چہلم ریاست بجاہر

این ریاست از محال بیوات است بالی از ریاست
 برج نامی قطاع الطريق در عہد عالمگیر پادشاہ بودہ
 است رئیس حال جیونت سنگی جی است
 سند قبلی گیری با وادہ شدہ و در سنہ ہزار و ہشتصد
 چہار و پنچ عیسوی بخدمت شلیک توپ سلام برایش
 مقرر گردید وسعت ملک ۱۹۶۴ میل مربع آمدنی
 بیست و یک لک روپیہ است نقد و فوج سوار
 ۲۲۱۴ پیادہ ۳۳۶۸ سپاہ توپخانہ ۳۶۸
 می باشد

بالی از ریاست انخالدین سنگی و پسر غریب سنگی جی بکرت
 بودہ بجا سیک علی بہادر ملک بدیل کہند فتح گرد و شہر سکندریہ
 سہ ہزار و شصت و نہ و در جنگ کشتہ شدہ راجہ بنجیت بہادر و
 علی بہادر واسطہ شد ملک البیسہ بزرگ و بکیر سی سنگی و کرد
 و جیانت گیری سنگی ملک بدیل کہند و تصرف حکومت سنگی
 و بسبب سارندہ فیما بین راجہ بکیر سی بجا و بکیر سی کہ مندر ریاست
 نیافت بہان تپک سنگی رئیس حال بعضی مدتی کہ در سنہ
 بکومت انگلیس کہ وہ بود بر مندر حکومت تقرر شد چہشت ہزار
 تپک گیری یازدہ شلیک توپ سلام حاصل کرد و وسعت
 ملک ۹۰ میل مربع آمدنی سالیانہ شش لک و پچہشت

شهباز راجه بکر مسنگر بهادر



فضل جیل و کمر ریاست پید کوت

این ریاست به سمت جنوب فیروز پور واقع است بانی
این ریاست بطن نامی از قوم جات بود در عهد اکبر شاه
حاکم فیروز کوه شد بعد از چند سال علم خود سری برافراشت
تا در سال ۹۳۰ در وقت لشکر کشی اکبر بزرگ به سمت غلجیات
لا یقه که از او بطور رسیده بود و کشته گشت او را با
خطاب راجگی از حکومت بخلیس یافت و بعضی ضایعی
که در سال ۹۳۵ که در ده یازده شکست توپ سلاطین
مقرر شد و در سال ۹۳۵ که در حالیه را اختیار کنی گری
دادند و سمت ملک ۳۳ میل بر آبدی سال ۹۳۵
پنج هزار روپیه اسبچاه سوار و دولیت پایا و خراج دارد

شهباز راجه و بکر مسنگر بهادر



فضل جیل و دوم ریاست اجی که

رئیس حالیه راجه و بکر مسنگر است یازده شکست توپ
سلام برای ایشان مقرر است و سمت ملک ۳۳
میل بر آبدی سال ۹۳۵ که در ده یازده شکست
است هفت هزار روپیه و دو اسب و دو اسب
بجا و مت میداد تا در سال ۹۳۵ که در ده یازده
عیسوی سی و چند قدری ملک از تصرف بیرون رفت
حکومت یکبار و پا لصد روپیه از خراج مقرر شد و او
تحقیف داده است

شهباز راجه و بکر مسنگر بهادر



فضل جیل و سیم ریاست کج بهار

این ریاست از شمال کامروپ است در سال ۹۳۵
راجه و بکر مسنگر این ریاست را قوم بهوشند
ساختند راجه و بکر مسنگر این ریاست را قوم بهوشند
که اگر سر کاره و کشته از وقت به بهانه لطف آبدی ملک
خود را بهر کار خواهم داد و حکومت بخلیس او را قید
خلاص کرد و رئیس حالیه راجه و بکر مسنگر بهادر است
سیزده شلیک توپ برایش مقرر است

شهباز راجه و بکر مسنگر بهادر



فضل جیل و چهارم ریاست کج کوه

ریاست ترا و کور را تر باج هم میگویند دارا لیا
این ملک ترا و نام است راجه حالیه هم درم بهادر
است و سمت ملک ۳۳ میل بر آبدی
سال ۹۳۵ که در ده شکست و دو اسب و دو اسب
است تعداد فوج ۸۰۰ پیاده و در سال ۹۳۵
هشت صد و هشتاد و هشت عیسوی این ریاست
معاهده با حکومت بخلیس کرده که دولتی لشکر
برای حفاظت سرحد به

شهباز راجه راجه جیسندربها



فضل چل و پنجم ریاست میور

این ریاست تحت حکومت مدراس است در شش هزار و هشت صد و سی و یک عیسوی حکومت انگلیس بسبب بی انتظامی در ملک ریاست راجه کرشنا راجه گرفته بقصر خود در اور و یک لک روپیه سالیانه برای مخارج راجه و پنج لک برای ادای قرضه او مقرر کرد در شش حالیه مهاجره جیسندربها در است و صنعت ملک ۲۴ هزار میل مربع است و بعیت و یک شلیک توپ سلام برای راجه مذکور مقرر است

شهباز راجه کنیشن من سنگه



فضل چل و ششم ریاست یوان

این ریاست بسیار قدیم است بمقامت برسی یک پشته بخاواد و یک دیو میرسد در سیزده هشت صد و سی و دو عیسوی عهد نامه امیر کاراکرنز منته شده شلیک توپ برای ایشان مقرر است و صنعت ملک ۱۳۰۰ میل مربع آمدنی سالانه بعیت و پنج لک روپیه است تعداد و پنج صد و شصت و پنج سوار و دو هزار و هشت هشتاد و نه پیاده حاضر رکاب دارد در حالیه مهاجره کنیشن من سنگه

شهباز راجه جیسندربها



فضل چل و هفتم ریاست بهونگر

این ریاست از محال کانتیا و تحت حکومت بیسی است باقی این ریاست سیکات نام از قوم راجپوت کوهیلاست رئیس حالیه جیسندربها در است آمدنی سالیانه ده لک روپیه است تعداد و پنج سیزده هزار سوار و هشت صد پیاده نوزده شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است صنعت ملک ۲۱۱۴ میل مربع

شهباز راجه جیسندربها



فضل چل و هشتم ریاست کولانو

باقی این ریاست راجه رام سپر کوچک سیواجمی راجه ستار است رئیس حالیه ساوجی چترپتی است آمدنی سالیانه ده لک روپیه است تعداد و پنج سیزده هزار سوار و هشت صد پیاده نوزده شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است صنعت ملک ۲۱۱۴ میل مربع

شبهه مهاراجه وراج سری
نهاراجه رانا اندر جیب سنگه



فضل چل و نیم ریاست برون

ریش حالیه این ریاست مهاراجه وراج سری
مهاراجه رانا اندر جیب سنگه بهادر قوم چاکر کپور
که تریت خطاب بهز مائیس و سیزده شکست
توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر است
در حسن اخلاق و همان نوازی این مهاراجه
بی نظیر است و مسعت ملک و هزار میل مربع آمدنی
سکات پنجاه هزار روپیه است

شبهه راجه جکت جیب سنگه



فضل پنجاه و نیم ریاست کپور تله

بانی این ریاست ابتدا جیب سنگه بود بعضی از ملک را
بروز شمشیر و بعضی بطور انعام از دربار لاهور حاصل
کرد و بعد از او سردار بخشال سنگه حکمران و بعد از او
سردار بخشال سنگه و بعد از او جیب سنگه و بعد از او
در سال ۱۸۵۰ میلادی بخشال سنگه فوت کرد و بعد از او
و بعد از او نواح ملک او در مع خلعت قیمتی ده هزار روپیه
عطا و اختیار قیمتی برای خطا شده و یازده شکست توپ
سلام فیت مسعت ۹۸ میل مربع و سیزده ساله ۱۹۰۰ لک بقاد و
بهشت هزار روپیه لک مسیت مکه از روپیه یک سو مسیت
خراج میداد تعداد فوج سواره و پیاده و کپور حاضر کتاب دارد

شبهه راجه رانا کونجی جی بهادر



فضل پنجاه و نیم ریاست کچ

ریش این ریاست را وراسی نامی است که با
انگلینس در سنه ۱۸۱۹ میلادی معاهده کرد و در طرح
دوستی با حکومت انگلیس منعقد نموده و یازده
شکست توپ سلام برای ایشان مقرر کرد و بعد از او
قیمتی گیری تیر حاصل نمود و مسعت ملک ۱۷۵
میل مربع آمدنی سالیانه پانزده لک روپیه است
و در سال ۱۸۵۰ میلادی دولت و بریتانیا
چهل و دو روپیه لک روپیه کار شکست دارد
بهشت میداد

شبهه مهاراجه وراج سری



فضل پنجاه و نیم ریاست کچ

والی این ریاست چهره سنگه از قوم بندیه است
در سنه ۱۸۱۹ میلادی معاهده عیسوی منعقد نموده
دوستی با حکومت انگلیس منعقد نموده و یازده
شکست توپ سلام برای ایشان مقرر کرد و بعد از او
قیمتی گیری تیر حاصل نمود و مسعت ملک ۱۷۵
میل مربع آمدنی سالیانه پانزده لک روپیه است
و در سال ۱۸۵۰ میلادی دولت و بریتانیا
چهل و دو روپیه لک روپیه کار شکست دارد
بهشت میداد

